

حقیقت زندگی حسین شهید

(ترجمہی: القول السدید فی سیرة الحسین الشہید)

مؤلفان:

دکتر محمد سالم الخضر

دکتر محمد الشیبانی

عنوان کتاب:	حقیقت زندگی حسین شهید
عنوان اصلی:	القول السدید فی سیرة الحسین الشہید
نویسنده:	دکتر محمد سالم الخضر / دکتر محمد الشیبانی
مترجم:	گروه علمی فرهنگي موحدين
موضوع:	سیره و زندگینامه
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری
منبع:	کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدين

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

صلى الله عليه وسلم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
مقدمه‌ی مبرّه	۵
در پیشگاه حسین <small>علیه السلام</small>	۵
مقدمه‌ی کتاب	۷
بخش اول نسب، اخلاق و جایگاه حسین بن علی <small>علیه السلام</small>	۹
نسب، اخلاق و جایگاه حسین بن علی <small>علیه السلام</small>	۱۰
ولادت	۱۰
حسین و عنایت رسول الله <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۱۱
روایاتی نادرست در نامگذاری	۱۷
ویژگی‌های جسمانی	۲۲
QP O N	۲۵
فقه و روایت حدیث	۲۸
اول: پرهیز از روایت	۲۸
دوم: کوتاه بودن مدت ملاقات با رسول الله <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۲۹
مشارکت در فتوحات	۳۰
فرزندان حسین	۳۱
علی اکبر	۳۱
علی اصغر (زین العابدین)	۳۱
جعفر	۳۴
عبد الله	۳۴

۳۵.....	سُکینه
۳۷.....	فاطمه
۳۸.....	عمر
۳۹.....	شعر حسین
۴۱.....	وفات حسین <small>علیه السلام</small>
۴۲.....	جایگاه حسین در نزد اصحاب

بخش دوم بینش مبارزاتی حسین علیه السلام تأملاتی پیرامون بینش مبارزاتی

۴۷.....	حسین <small>علیه السلام</small>
---------	---------------------------------

فصل اول مخالفت با حسین علیه السلام ... دلایل و وقایع

۴۸.....	پیش درآمد
۴۹.....	بحث اول: بیعت گرفتن برای یزید
۴۹.....	عواملی که معاویه <small>رضی الله عنه</small> را به گرفتن بیعت برای یزید سوق داد
۵۶.....	معاویه <small>رضی الله عنه</small> و ولایت مفضول با وجود فاضل
۶۰.....	معاویه بن ابی سفیان <small>رضی الله عنه</small> و انتقاداتی که درباره‌ی بیعت یزید از وی شده است

بحث دوم: مخالفت حسین بن علی علیه السلام

۷۰.....	اولا: بررسی و نقد منابعی که به مخالفت و مبارزه‌ی حسین <small>علیه السلام</small> پرداخته‌اند ...
۸۱.....	ثانیا: موضع حسین از صلح حسن با معاویه <small>رضی الله عنه</small> و تنازل از خلافت
۸۴.....	ثالثا: حسن <small>رضی الله عنه</small> از تأثیر اهل کوفه بر حسین <small>علیه السلام</small> بیم دارد
۸۶.....	رابعا: عدم بیعت حسین بن علی <small>علیه السلام</small> با یزید بن معاویه
۹۱.....	خامسا: خروج حسین <small>علیه السلام</small> از مدینه به مکه

فصل دوم حسین علیه السلام و واقعه‌ی کربلا

۹۷.....	اولا: نامه‌های مردم کوفه به حسین <small>علیه السلام</small>
۹۹.....	ثانیا: خروج حسین <small>علیه السلام</small> به سوی کوفه
۹۹.....	الف: تصمیم سفر و ارسال مسلم بن عقیل به کوفه

ب: دیدگاه صحابه و تابعین برای رفتن حسین <small>علیه السلام</small> به کوفه و توصیه‌های آنان	۱۰۱.....
ج: عدم پشتیبانی اهل کوفه از مسلم بن عقیل	۱۰۸.....
ثالثا: حسین <small>علیه السلام</small> و معرکه‌ی کربلا	۱۰۹.....
فصل سوم مطالبی پیرامون شهادت حسین <small>علیه السلام</small>	۱۲۶.....
اولا: موضع یزید بن معاویه در برابر قتل حسین <small>علیه السلام</small> و بازماندگان وی	۱۲۶.....
ثانیا: مسئول قتل حسین <small>علیه السلام</small> کیست؟	۱۳۰.....
۱- اهل کوفه	۱۳۰.....
۲- فرماندهان	۱۳۶.....
ثالثا: سر حسین <small>علیه السلام</small> کجاست؟	۱۴۶.....
اولا: کربلا	۱۴۹.....
ثانیا: رقه	۱۴۹.....
ثالثا: عسقلان	۱۵۰.....
رابعا: قاهره	۱۵۱.....
خامسا: مدینه منوره	۱۵۵.....
اعتقاد ما در باره‌ی شهادت حسین <small>علیه السلام</small>	۱۵۸.....
خاتمه: وظیفه‌ی ما در مورد شهادت حسین <small>علیه السلام</small>	۱۶۴.....

مقدمه‌ی مبرّه

در پیشگاه حسین علیه السلام

ما در مبرّه‌ی آل و الأصحاب در برابر آل البيت و صحابه‌ی کرام موضع واحدی داریم... آنان را در جایگاهی می‌دانیم که خداوند سبحان آنان را قرار داده است، آنان عَلم هدایت... ستاره‌ای در تاریکی... هستند، و در جایگاهی که نزد خالق و مخلوق دارند نیازی به تزکیه‌ی ما نیست.

محبت آنان برای ما عبادت است، ما مدح آنان را شب و روز در قرآن می‌خوانیم و در مقابل تلاوت هر حرف آن ده ثواب به ما می‌رسد.

چقدر در وجدان ما موثر خواهد بود که عاجزانه چنین دعا کنیم:

«پروردگارا! محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را در قلوب ما محبوب بگردان» و آل و اصحابش را که ایشان را یاری داده‌اند و قرآن و سنت پیامبرت را به ما رساندند، در دل‌های ما محبوب بگردان، اگر آنان – به اذن تو – نمی‌بودند، کتاب و سنت و اسلام به ما نمی‌رسید، پس پروردگارا! ما را با آنان و در پی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم محشور بگردان.

پروردگارا! ما در انتشار میراث آنان و معرفی هدی آنان و دفاع و دفع شبهه‌ها از آنان کوشیدیم و آنان را همان گونه که مقرر فرمودی پاس داشتیم و در این باره قربانی دادیم، وقت و سرمایه و توان خود را در این باره گذاشتیم و از خود و زن و فرزندان خود گذشتیم، خدایا! این فقط فضل و منت توست که ما را به این فضل عظیم و دارای اجر گسترده و اثر پسندیده برگزیدی.

خدایا! تو بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقدر فرمودی و تقدیر تو قابل رد نمودن نیست - که به ضعف بشری و اختلاف برداشت و طرز تفکر مبتلا باشند، در پی آن برخی مجتهدین به صواب، و برخی به خطا رفتند و تو با رحمت خود هر دو را مشمول رحمت و مغفرت خود گردانیدی، زیرا از نیت هر دو آگاه بودی، و سنت اختلاف که از زمان آدم علیه السلام آفریدی و

بر اثر آن اجداد ما قایل و هابیل با هم اختلاف نمودند، بر آنان نیز تطبیق یافت. پروردگارا! تو که می‌دانی که بر اثر این اختلافات چه فتنه‌های میان مسلمانان ایجاد گشت، که دست‌های ما را از آن حفظ نمودی، پس پروردگارا ما را توفیق ده تا زبان‌های خود را نیز از آن سالم نگاهداریم.

پروردگارا! تو مقدر فرمودی که بر اساس تفاوت عقل و فهم و هوای نفسانی، اختلاف در میان بندگان ادامه یابد، پس پروردگارا! نیت‌های ما را خالص بگردان و در امور اختلافی ما را به حق و حقیقت رهنمون باش.

پروردگارا! از اینکه در کویت و خارج از آن ما را میان بندگان مقبولیتی عنایت فرمودی، از تو سپاس گزاریم، که در پی آن به فضل و کرم تو رسالت ما منتشر گشت که مردم از دور و نزدیک آن را دریافت کردند، پروردگارا! ما سنت اختلاف را پذیرفتیم، و در مقابل کسانی که مخالف فکر ما هستند، و ما را نا سزا می‌گویند و در نیت ما مشکوک هستند و علیه ما تبلیغات می‌کنند، به خاطر آنکه روش ما مورد پسند آنان نیست و با عقیده‌ی آن‌ها تضاد دارد، صبر پیشه کرده ایم. خداوندا ما فقط می‌گوییم: پروردگارا! آنان را به راه راست هدایت نما و ما را بر اساس نیتمان ثواب عنایت کن و ما و همه امت محمد ﷺ را در بهشت و جایگاه رحمت خویش جمع بگردان.

خدایا! تو گواهی که ما حسین را دوست داریم همانگونه که پیش از آن جد بزرگوارش و پدر و مادر او و برادرش حسن را به خاطر تو دوست داریم.

خدایا! اعتقاد ما درباره‌ی بنده ات حسین ﷺ همین است... که کوشیده ایم تا آن را از کتاب‌های موثق و پس از تطبیق آن با کتاب‌های جرح و تعدیل، انتخاب کنیم و هیچ سطری از آن را نپذیرفتیم مگر آن که مطمئن باشیم که از روایات ضعیف و موضوع که متأسفانه کم هم نیست، خالی باشد، روایاتی که تاثیر منفی داشته و منجر به از هم گسستن صف ملی و وحدت امت اسلامی گشته است.

خدایا هم پاداش اجتهاد به ما عنایت فرما و هم پاداش مصیب بودن در آن راه، تو بهترین مولی و بهترین یاور هستی. و تو به راه راست هدایت می‌نمایی.

اللهم آمین

والحمد لله رب العالمین

مبرة الآل والأصحاب

مقدمه‌ی کتاب

الحمد لله أهل الحمد ومستحقه حمداً كثيراً، والصلاة والسلام على عبده ورسوله محمد الذي أرسله سراجاً منيراً، وعلى آله الذين أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وعلى أصحابه الغر الميامين ومن اتبعهم بإحسان إلى يوم كان شره مستطيراً، أما بعد؛

رازی است که نمی‌خواهم از شما پوشیده بماند و آن اینکه قلم من حیران و بهت زده گردید که چه کلماتی را درباره‌ی شخصیتی مانند شخصیت حسین بنویسم، چون حسین شخصیتی است مهم و حساس، و از سویی به این شخصیت امید بسته شده و مایه شادی است، و از سویی شخصیت حسین با غم و اندوه همراه است.

ما در برابر مردی قرار داریم که راه مخالفت و مبارزه را به خاطر فتنه‌جویی در پیش نگرفته بلکه فریب قومی را خورده که او را پیش خود خواندند و وقتی ایشان نزد آن‌ها آمد، وی را رها کردند، و به کسی که دشمن حسین و دشمن آنان نیز بود سپردند.

حسین به آنان گفت: نزد شما نیامدم مگر زمانی که نامه‌هایتان به دستم رسید، اگر نظری بر خلاف آن چه نامه‌هایتان می‌گوید دارید، بر می‌گردم.

وقتی از حسین یاد می‌کنم نمی‌توانم واقعه‌ی کربلا را نادیده بگیرم اما بر این باورم که تاریخ حسین علیه السلام را اگر فقط در واقعه‌ی کربلا خلاصه کنیم، در حق حسین و تاریخ ایشان ستم شده است.

حسینی را که ما می‌خواهیم بشناسیم حسین آل و اصحاب و حسین تربیت نبوی و علوی است.

او صحابی بزرگواری است که هم از شرافت صحبت و هم از افتخار قرابت برخوردار است.

کتابی که پیش روی دارید پایه‌هایش بر اساس رساله‌ی علمی بی‌نظیری که اثر دکتر محمد بن عبدالهادی شیبانی است استوار است، ایشان لطف نموده و پذیرفتند که

بخش‌های بزرگی از کتاب ایشان (مواقف المعارضة فی عهد یزید بن معاویة ۶۰-۶۴ هـ) اقتباس شود که چیزهایی از سوی من اضافه شده و یا به اقتضای حال، مواردی تصحیح شده است، خداوند به دکتر شیبانی پاداش نیکو بدهد.

بخش اول کتاب که حسین را معرفی می‌کند و سیره‌ی عطرآگین ایشان را ورق می‌زند نوشته‌ی بنده است، و از خداوند می‌خواهم آن را بپذیرد.

جا دارد در اینجا یادای کرده باشم از برادرانم در مرکز پژوهش و بررسی‌ها که برای چاپ و ارائه‌ی این کتاب به بهترین صورت ممکن، از هیچ کوششی دریغ نرزدند. خداوند به آنان پاداش نیک دهد و همه ما را با سرور پیامبران در بهشت حشر نماید.

والحمد لله رب العالمین

محمد سالم الخضر

رئیس مرکز پژوهش و بررسی مبرّه

بخش اول

نسب، اخلاق و جایگاه حسین بن علی جولده عنهما

نوشته:

دکتر محمد سالم الخضر

نسب، اخلاق و جایگاه حسین بن علی عجله عنهما

حسین فرزند علی بن ابی طالب و هاشمی قریشی و فرزند فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است، وی نوهی رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحانهی ایشان از دنیا است و با کنیهی ابو عبدالله^۱ شهرت دارد.

حافظ ذهبی وی را این گونه معرفی نموده است: «امام شریف کامل سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحان ایشان در این دنیا، و محبوب ایشان، أبو عبد الله الحسین ابن امیر المؤمنین أبی الحسن علی بن أبی طالب ابن عبد المطلب...»^۲.

حافظ ابونعیم وی را چنین معرفی کرده است: «ابوعبدالله؛ حسین بن علی بن ابی طالب ریحانه و شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله است، آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از ولادت وی در گوش او اذان گفتند، وی سرور جوانان بهشت و پنجمین نفر اهل کساء و فرزند سیده النساء است، پدرش پاسدار حوض و ذوالجناحین عموی اوست، وی دست پروردهی نبوت است که در دامن اسلام پرورش یافته و از منبع ایمان تغذیه شده است»^۳.

ولادت

حسین علیه السلام - بنابه مشهورترین قول - پنجم شعبان سال چهارم هجری در مدینه؛ شهر پیامبر صلی الله علیه و آله دیده به دنیا گشود^۴.

واقعی دربارهی فاصله زمانی میان ولادت حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام می گوید:

۱- التاریخ الکبیر، امام بخاری (۳۸۱/۲)، الثقات ابن حبان (۶۸/۳)، معرفة الصحابة، ابی نعیم (۹/۲)، الاستیعاب، ص ۱۸۴، المعجم الکبیر طبرانی (۹۴/۳)، وتاریخ الإسلام ذهبی (۹۳/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۸۰/۳).

۳- معرفة الصحابة (۶۶۱/۲).

۴- الإصابة (۵۴۷/۲)، و الاستیعاب، ص ۱۸۴.

پس از پنجاه روز از ولادت حسن علیه السلام، فاطمه علیها السلام به حسین باردار شد^۱.
 قتاده می‌گوید: پس از یک سال و ده ماه از ولادت حسن علیه السلام، ماه ششم سال پنجم
 هجری حسین به دنیا آمد^۲.
 طبرانی و ابن عساکر از جعفر بن محمد (الصادق) از پدرش باقر چنین نقل کرده‌اند
 که: (میان ولادت حسن علیه السلام و به شکم افتادن حسین علیه السلام فقط یک طهر فاصله بود)^۳.
 حافظ بن حجر عسقلانی در توضیح این روایت می‌گوید: (شاید وی ده ماهه به دنیا
 آمده و یا طهر دو ماه به طول انجامیده است)^۴.

حسین و عنایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

چه شرافتی برتر از این که پدر بزرگ حسین علیه السلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مادر بزرگش
 خدیجه بنت خویلد علیها السلام و پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام و مادرش فاطمه دختر رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و برادرش حسن علیه السلام باشد.
 برترین مزیتی که در این دودمان وجود دارد، انتساب به برگزیده‌ترین انسان‌ها، حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، اما ارتباط حسین علیه السلام با جد بزرگوارش چگونه بود، بهتر بگوییم: جد
 بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به وی و برادرش حسن علیه السلام با چه نگاهی می‌نگریستند؟
 خواننده‌ی گرامی! برای درک عمق ارتباط صمیمانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با دو نوه‌اش
 حسن و حسین علیهما السلام لازم می‌دانم اندکی به سیره‌ی عطرآگین و پر حادثه‌ی رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم که احساسات انسانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با خوشی‌ها و شادمانی‌ها و غم و
 اندوهش به دوش می‌کشد، بازگردیم.

آری! رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان پسر خویش؛ قاسم و عبدالله و بالأخره ابراهیم را از
 دست دادند و بنا به اهمیت فرزندان پسر نزد مردم که باعث باقی ماندن نسل انسان

۱- الاستیعاب، ص ۱۸۴.

۲- سابق.

۳- المعجم الکبیر (۹۴/۳)، و تاریخ ابن عساکر (۲۵۶/۱۴). این روایت مرسل است اما احتمال دارد
 که این مطلب از خاندان حسین علیه السلام نقل شده باشد که باقر علیه السلام آن را بازگو کرده است.

۴- الإصابة (۵۴۷/۲)، در یکی از نسخه‌های خطی الإصابة چنین آمده است: اگر حسن در رمضان و
 حسین در شعبان به دنیا آمده باشد احتمال می‌رود که نه ماهه به دنیا آمده، و نفاس تا دو ماه به
 طول انجامیده است.

می‌شوند، مشرکان مکه این را بهانه‌ای برای وارد آوردن فشار بر رسول الله ﷺ و دعوت ایشان قرار دادند و حتی گفتند: ^۱ نسل محمد بریده است، پسرانش زنده نمی‌مانند، خداوند متعال در دفاع از رسول الله ﷺ این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الکوثر: ۳]. ^۲ «بی‌گمان دشمنت، خود بی‌دنباله (و بدون نسل) است».

سال‌ها گذشت و رسول الله ﷺ از ماریه‌ی قبطیه رضی الله عنها صاحب پسری گشتند و وی را به یاد پدرش حضرت ابراهیم علیه السلام، ابراهیم نام نهادند. رسول الله با شادمانی از تولد این نوزاد به اصحاب خویش فرمودند: «دیشب برایم پسری به دنیا آمده است و من او را به نام پدرم، ابراهیم نام گذاشته‌ام» ^۳.

شاید ایشان امید داشتند که نسل وی از این نوزاد امتداد بیابد همان گونه که نسل پدرش ابراهیم علیه السلام امتداد یافت و ایشان از نسل او به دنیا آمدند.

اما ناگاه ابراهیم در جلوی دیدگان رسول الله ﷺ از دنیا رخت برپست و از فراقش اشک برگونه‌های مبارکش جاری گشت.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: با رسول الله ﷺ نزد ابوسیف القین (شوهر دایه‌ی ابراهیم) رفتیم، رسول الله ﷺ ابراهیم را در آغوش گرفت و بوسید و بویید؛ و باری دیگر رفتیم ابراهیم در حال جان‌کندن بود، اشک از چشمان رسول الله ﷺ جاری شد، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: شما هم ای رسول الله؟ ... فرمودند: «ای ابن عوف! این نشان رحمت است، و سپس فرمودند: دیده اشکبار و قلب اندوهگین می‌گردد اما سخنی جز در راستای رضای پروردگار بر زبان نمی‌آوریم، ای ابراهیم! ما از فراق تو اندوهگین هستیم» ^۴.

۱- گوینده عاص بن وائل سهمی است و هرگاه از رسول الله ﷺ یاد می‌شد، می‌گفت: او را بگذارید، او مردی است که نسلی ندارد و اگر بمیرد یاد و خاطره‌اش از بین می‌رود و شما از دست او راحت می‌شوید.

۲- أنساب الأشراف (۶۲/۱)، و سیره‌ی ابن هشام (۲۶۵/۱).

۳- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته صلی الله علیه و آله الصبیان والعیال و تواضعه و فضل ذلک، حدیث شماره: ۲۳۱۵.

۴- صحیح بخاری، الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله إنا بک محزونون حدیث شماره: ۱۲۴۱.

تاریخ این لحظه‌های اندوه رسول الله صلی الله علیه و آله؛ آن پدر مهربانی را که از فراق جگر گوشه‌اش متأثر بود، در سراپرده‌ی خویش دارد.

لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله عاطفه‌ی سرشار پدری خویش را نثار پسران دخترش فاطمه علیها السلام می‌نمودند و آنان ریحانه‌های ایشان از دنیا بودند.

امام بخاری از ابن ابی نعم روایت نموده است که می‌گوید: من حضور داشتم که مردی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره‌ی خون پشه سوال کرد، وی گفت: اهل کجایی؟ گفت: اهل عراق هستم. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: این از خون پشه می‌پرسد و حال آن که فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله را کشتند. من خودم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «حسن و حسین ریحانه‌های من از دنیا هستند».^۱

حافظ ابن حجر در ذیل این حدیث می‌گوید: «آنان را به ریحانه تشبیه نمودند؛ زیرا فرزند را نیز همانند آن می‌بویند و می‌بوسند... و ترمذی نیز از انس رضی الله عنه روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه و آله حسن و حسین را می‌طلبیدند و آنان را می‌بوییدند و در آغوش می‌گرفتند».^۲

رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را بسیار دوست می‌داشت و دوستی آنان را دوستی با خویش و دشمنی با آنان را دشمنی با خویش می‌شمردند، امام احمد در مسند از ابوهریره رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس آنان (حسن و حسین) را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است».^۳

۱- صحیح بخاری، الأدب، باب رحمة الولد وتقبیله ومعانقته، حدیث شماره‌ی ۵۹۹۴، فضائل أصحاب النبی صلی الله علیه و آله، باب مناقب الحسن و الحسین، حدیث شماره‌ی ۳۷۵۳

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی (۴۶۹/۷) اصل حدیث که ترمذی آورده این گونه است: «عن یوسف بن إبراهیم أنه سمع أنس بن مالك يقول: سئل رسول الله صلی الله علیه و آله أي أهل بيتك أحب إليك؟ قال: «الحسن والحسين» و كان يقول لفاطمة: «ادعی لی ابنی فیشمها و یضمها إلیه» ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین، حدیث شماره‌ی ۳۷۷۲. شیخ آلبانی در ضعیف الترمذی (۳۷۷۲) آن را ضعیف گفته است.

۳- مسند أحمد حدیث شماره‌ی ۷۸۶۳، شعیب أرنؤوط گفته: سندش قوی و رجالش ثقه و رجال صحیحین هستند.

در روایتی دیگر از ابوهیره رضی الله عنه چنین آمده است که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله که حسن و حسین را بر شانه‌های خویش حمل می‌کردند، نزد ما تشریف آوردند، گاه این را می‌بویدند و گاه آن را، مردی گفت: یا رسول الله! آنان را دوست دارید؟ فرمودند: «هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس با آنان دشمنی کند، با من دشمنی کرده است»^۱.

حسن و حسین رضی الله عنهما تنها نوه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند که ایشان همچون پدربزرگی با نگاه محبت و مهربانی و افتخار به آنان بنگرند، بلکه به تمام معنا پسران ایشان بودند.

رسول الله صلی الله علیه و آله روز هفتم ولادت، آنان را حسن و حسین نامیدند و دستور دادند که برای هر کدام دو گوسفند عقیقه کنند^۲ و سرهایشان را بتراشند.

نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله برای هر کدام از حسن و حسین رضی الله عنهما دو گوسفند عقیقه نمودند^۳.

ابن حبان از ام المومنین عایشه رضی الله عنها آورده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله روز هفتم برای حسن و حسین عقیقه نمودند و بر آنان نام نهادند و دستور دادند که سرهایشان را بتراشند^۴.

می‌بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله برای نوه‌هایش عقیقه ذبح می‌کند در صورتی که این وظیفه‌ی پدر است نه پدر بزرگ، اما رسول الله صلی الله علیه و آله خود را پدر آنان می‌داند و در آن واحد و با احساس و عاطفه‌ی والا، هم نقش پدر را ایفا می‌کند و هم نقش پدر بزرگ را، حقا که این گونه هم بودند و در بیش از یک حدیث، آنان را فرزند خود خوانده‌اند^۵.

۱- مسند امام احمد حدیث شماره‌ی ۹۶۷۱، شیخ شعیب أرنؤوط گفته: این حدیث حسن و سندش

ضعیف است به خاطر مجهول بودن عبدالرحمن بن مسعود و حدیث قبلی شاهد آن است.

۲- شیخ آلبانی در إرواء الغلیل (۳۷۹/۴) سند آن را صحیح علی شرط البخاری گفته است.

۳- سنن نسائی (۴۵۳۱) با سند صحیح.

۴- صحیح ابن حبان (۵۳۱۱) حاکم (۲۳۷/۴). شیخ شعیب آن را حسن گفته و حسین سلیم اسد آن را صحیح می‌داند.

۵- مثلاً حدیث ابوبکر در بخاری که می‌گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله حسن را آوردند و بر بالای منبر بردند و فرمودند: «این فرزندم آقااست، شاید خداوند توسط او میان دو گروه از مسلمانان صلح ایجاد کند».

این چه عنایتی است! و قلب کدام پدر این همه عطوفت و مهربانی را در خود جای داده است. آری! ایشان رسول خداست با آن رحمت گسترده و احساسات آکنده از مهر و محبت.

توجه و مواظبت رسول الله صلی الله علیه و آله به نوه‌هایش بدان جا رسیده بود که برای محافظت آنان از هرگونه بدی، همواره با دعا آنان را از هر گزند احتمالی به پناه خداوند واگذار می‌کردند.

امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنه آورده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را با این دعا افسون می‌کردند و می‌فرمودند: «پدرتان ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را با این دعا افسون می‌کرد، «أعوذ بكلمات الله التامة من كل شیطان وهامة و من كل عين لامة»^۱. «پناه می‌برم به کلمات تامه الهی از گزند هر شیطان و حیوان مودی و چشم شوری».

احساسات پدرانه‌ی ایشان آن گاه به اوج خود رسیده بود که از بالای منبر و هنگام ایراد خطبه و موعظه‌ی مومنان به تقوی و کارهای شایسته، نوه‌های خردسال خویش را مشاهده فرمودند که جست و خیز کنان به سوی ایشان می‌آیند، بی‌اختیار خطبه را ناتمام گذاشتند و از منبر پایین آمدند و آنان را در آغوش گرفتند و به منبر بردند.

خدا! قلب پیامبر صلی الله علیه و آله چه شفقت گسترده‌ای برای خردسالان داشت و چه عاطفه‌ی پدری عمیقی در آن نهفته بود.

ابوداود از بریده رضی الله عنه چنین نقل می‌کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله در حال ایراد خطبه بودند که حسن و حسین که لباس سرخ رنگی بر تن داشتند جست و خیز کنان آمدند، رسول الله صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمدند و آنان را به دوش گرفتند و به منبر رفتند و سپس فرمودند: «حقا که خداوند متعال راست فرموده است که مال و فرزند مایه‌ی آزمایش هستند، من این‌ها را دیدم و نتوانستم خودم را کنترل کنم و سپس خطبه را ادامه دادند»^۲.

و همچنین ابویعلی رضی الله عنه می‌گوید: «نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم حسن یا حسین بر سینه‌ی ایشان بود، ادرار او از سینه ایشان سرازیر شد، برخاستیم که او را برداریم؛

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۳۳۷۱.

۲- ابوداود، حدیث شماره‌ی ۱۱۰۹. آلبانی آن را صحیح گفته است.

رسول الله ﷺ فرمودند: پسر را راحت بگذارید تا کارش را تمام کند، سپس آن را با آب شستند و سپس به بیت المال که خرمای صدقه در آن نگاهداری می شد تشریف بردند، آن پسر نیز با ایشان رقت و خرمایی برداشت و در دهان گذاشت، رسول الله ﷺ آن را در آوردند و فرمودند: صدقه برای ما حلال نیست.^۱

رسول الله ﷺ گاه ایشان را بر قاطرش (دلدل)^۲ سوار می کردند یکی را جلو و دیگری را پشت خویش می نشانند.

امام مسلم از ایاس و او از پدرش نقل کرده است که: من قاطر رسول الله ﷺ را که ایشان با حسن و حسین، یکی جلو و دیگری پشت رسول الله ﷺ سوار بودند مهار کردم تا اینکه آنان را به حجره ی رسول الله ﷺ بردم.^۳

رسول الله ﷺ با مهربانی آنان را می بوسیدند، ابوهریره رضی الله عنه اتفاق جالبی را برایمان تعریف می کند، ابوداود از وی نقل کرده است که اقرع بن حابس دید که رسول الله ﷺ حسین را می بوسند، اقرع گفت: من ده پسر دارم اما تا کنون هیچ کدام را نبوسیده ام. رسول الله ﷺ فرمودند: «هر کس رحم نکند بر او رحم نخواهد شد».^۴ و در روایت دیگر چنین آمده است که فرمودند: «برایت چکار کنم که خدای متعال رحمت را از قلب تو گرفته است».^۵

ابن حبان از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است که: رسول الله ﷺ زبان خویش را برای حسین رضی الله عنه بیرون می آوردند و آن کودک به آن دست دراز می کرد، عیینه بن حصن بن بدر گفت: رسول الله ﷺ چنین می کنند، والله من تا بچه هایم بزرگ شده اند

۱- مسند احمد، حدیث شماره ی ۱۹۰۸۲ با سند صحیح. شیخ شعیب أرنؤوط گفته: اسنادش صحیح است.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از دلدل قاطر دیگری نداشتند، طبرانی در المعجم الأوسط ۴/ ۲۰۲ روایتی آورده که تأکید می ورزد قاطری که در روایات آمده همان دلدل است، از انس رضی الله عنه روایت شده که چون مسلمان ها نخست در روز حنین شکست خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله بر قاطر خویش که همان دلدل بود سوار بودند ...

۳- صحیح مسلم، حدیث شماره ی ۲۴۲۱.

۴- ابوداود، حدیث شماره ی ۵۲۲۰، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۵- صحیح ابن حبان، حدیث شماره ی ۵۵۹۵. أرنؤوط گفته: اسناده صحیح علی شرط البخاری.

هیچکدام را حتی یک بار هم نبوسیده‌ام، رسول الله ﷺ فرمودند: «هر کس بر دیگران رحم نکند، بر او نیز رحم نمی‌شود» امکان دارد این هر دو واقعه اتفاق افتاده باشند و یا رسول الله ﷺ این مطلب را در یک حادثه فرموده و راویان جداگانه نقل کرده باشند و یا یکی از راویان در نقل نام گوینده دچار اشتباه شده و آن را جابجا کرده باشد. زمانی که اقرع بن حابس^۱ در مسجد رسول الله ﷺ آمد با صدای بلند از پشت دیوار فریاد زد که ای محمد! بیا بیرون و آنگاه این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الحجرات: ۴] «بیشتر کسانی که تو را از پشت اتاق‌ها صدا می‌زنند، نمی‌دانند».

آنان بادیه نشینانی درشت خو بودند و زندگانی سخت صحرائی این سرشت را بر آنان املا کرده بود و با اینکه مسلمانانی خوب بودند اما نمی‌توانستند از این سرشت دوری کنند.^۲

روایاتی نادرست در نامگذاری

مراجع تاریخی و اخبار روایاتی ضعیف و منکر درباره‌ی نامگذاری حسین به این نام توسط رسول الله ﷺ نقل شده که چون میان مردم مشهورند ناچار اندکی پیرامون آن سخن می‌گوییم:

هانی بن هانی از علی رضی الله عنه چنین نقل کرده است که: «هنگامی که حسن به دنیا آمد من او را «حرب» نام گذاشتم، رسول الله ﷺ فرمودند: فرزندم را به من نشان دهید، نام او را چه گذاشته اید؟ گفتم: حرب، فرمودند: خیر، بلکه او حسن است، و هنگامی که حسین به دنیا آمد نام او را حرب نهادند، رسول الله ﷺ آمده و فرمودند: فرزندم را به من نشان دهید، نامش را چه گذاشته اید؟ گفتم: حرب، فرمودند: خیر، بلکه او حسین است و هنگامی که بچه‌ی سوم به دنیا آمد من او را حرب نام گذاشتم، رسول الله تشریف آوردند و فرمودند: فرزندم را بیاورید، او را چه نام گذاشته اید؟ گفتم: حرب،

۱- صحابی، از بزرگان عرب در زمانه‌ی جاهلیت بود. پس از فتح مکه به همراه عطار بن حاجب با وفد بنی‌دارم از تمیم خدمت رسول الله ﷺ حاضر شد. در غزوه‌ی طائف و حنین شرکت کرده و در مدینه سکونت نمود. بعدها در بیشتر جنگ‌ها در رکاب خالد بن ولید س شرکت نموده و بالآخره در جوزجان به شهادت رسید.

۲- صحیح ابن حبان، حدیث شماره‌ی ۶۹۷۵. شعیب أرنؤوط گفته: إسناده حسن.

فرمودند: خیر، بلکه او مُحَسَّن است و فرمودند: آنان را به نام‌های فرزندان هارون: شَبْر و شبیر و مُشبر نام نهاده ام»^۱.

این روایت از دیدگاه ما صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً: آن را «هانی بن هانی» روایت کرده و ابن سعد درباره‌ی او گفته است: منکر الحدیث است^۲. و امام شافعی گفته است: فردی ناشناخته است و علمای حدیث به خاطر ناشناس بودنش، به احادیث وی اهمیت نمی‌دهند، و ابن المدینی گفته است که مجهول است^۳.

ثانیاً: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعید است که با اینکه می‌بیند که رسول الله صلی الله علیه و آله نام حرب را نمی‌پسندد بار بار هر نوزاد جدیدی را به آن نام نامگذاری کند.

ثالثاً: با این فرضیه که نامگذاری هر سه نوزاد در روز هفتم ولادت صورت گرفته است آیا معقول است که رسول الله صلی الله علیه و آله از نامگذاری هر سه نوه‌اش غافل بوده‌اند و هر بار بیایند و بپرسند که بچه را چه نام گذاشته اید و سپس آن نام را تغییر دهند.

رابعاً: ذکر نام «محسن» و «مشبر» با عنوان پسران هارون، از مناکیر هانی بن هانی و انفرادات اوست و کسی دیگر آن را ذکر نکرده است، حدیث فوق در معجم طبرانی از طریق دیگری از یحیی بن عیسی رملی تمیمی نیز روایت شده است، می‌گوید: اعمش از زبان صالح بن ابی الجعد به ما گفت که علی رضی الله عنه گفته است: من مردی بودم که (حرب = جنگ) را دوست داشتم، وقتی حسن متولد شد خواستم او را حرب نام گذارم اما رسول الله صلی الله علیه و آله او را حسن نام نهادند و وقتی حسین متولد شد، خواستم او را حرب نام گذارم که رسول الله صلی الله علیه و آله او را حسین نام گذاشتند و فرمودند: من این دو پسر را نام‌های پسران هارون شبیر و مشبر نام نهاده‌ام.

سند این روایت ضعیف و منقطع است؛ روایت سالم بن ابی الجعد از علی، مرسل است؛ همان گونه که ابوزرعه گفته است، رملی، آن گونه که حافظ ابن حجر گفته: صدوق است اما در روایت خطا می‌کند^۴.

۱- مسند امام أحمد (۹۸/۱)، ابن حبان (۶۹۵۸).

۲- الطبقات الكبرى (۴۷۱/۶)

۳- تهذیب التهذیب (۲۳/۱۱).

۴- سلسله الأحادیث الضعیفة (۱۸۳/۸-۱۸۴).

این روایت با آنکه ضعیف است اما از روایت اول بیشتر قابل قبول است؛ زیرا در آن آمده که علی علیه السلام خواست پسرانش را حرب نام بگذارد اما به احترام خواسته‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این کار را نکرد.

و همچنین در روایت سلمان رضی الله عنه نیز نامی از «محسن» و «مشبر» نیست، این جای تأمل است.

خامسا: هارون پسرانی به این نام نداشته است و کسانی که پسران هارون را با این نام‌ها می‌شناسند به همین روایت استناد کرده‌اند و همان گونه که می‌بینید این روایت صلاحیت شاهد بودن برای روایتی دیگر را ندارد چه رسد به اینکه مستقیماً از آن استدلال شود. و هنگامی که برای نمونه به سفر خروج؛ کتابی که یهود و نصاری به آن معتقدند بر می‌گردیم می‌بینیم که در اصحاب ششم که نام‌های پسران هارون علیهم السلام را بر می‌شمارد، آمده است که: هارون، الیشاع دختر عمیناداب خواهر نحشون را به همسری گرفت و از وی فرزندانش: ناداب، ابیهو، العازا، و ایثامارا زاییده شدند^۱.

پسران هارون نزد اهل کتاب این‌ها را شبر و شبیر و مشبر از کجا آمده‌اند؟ سادسا: در روایات ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن و حسین نام برگزیده اند نه علی، و روایت مورد بحث با آن تناقض دارد.

روایت دوم

سلمان رضی الله عنه می‌گوید، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حسن و حسین را به نام پسران هارون شبر و شبیر نام نهاده‌ام.^۲

در سند این روایت فردی به نام بردعه ابن عبدالرحمن وجود دارد که ابن حبان درباره وی گفته است: احادیث منکر و بی‌بنیادی را روایت می‌کند و در آن دچار وهم می‌شود و احتجاج به آن جایز نیست.^۳ ذهبی می‌گوید: او روایات منکری دارد.^۴ و راوی دیگرش عمرو بن حریث است، امام بخاری در «التاریخ الکبیر» و ابن ابی حاتم در «الجرح والتعدیل» از او یاد کرده‌اند^۵ و او را جرح و یا تعدیل نکرده‌اند.

۱- سفر خروج (۲۳/۶).

۲- المعجم الکبیر طبرانی (۱۰۱/۱).

۳- المجروحین (۱۹۸/۱).

۴- میزان الاعتدال (۳۰۳/۱).

۵- التاریخ الکبیر (۳۲۲/۶)، والجرح والتعدیل (۲۲۶/۶).

لذا امام بخاری در «التاریخ الکبیر» درباره‌ی این حدیث می‌گوید: سندش ناشناخته و مجهول است.^۱

روایت سوم

سوده بنت مسرح می‌گوید: هنگام زایمان فاطمه من با چند زن دیگر حضور داشتیم، رسول الله ﷺ آمدند و فرمودند: حال وی چطور است؟ گفتم: یا رسول الله! در حال زایمان است، فرمودند: هرگاه زایمان کرد، تا من نیامده ام کاری نکنید، هنگامی که زایمان کرد، نافش را بریدند و در پارچه‌ای زرد رنگ پیچیدند، رسول الله ﷺ تشریف آوردند و پرسیدند: چه شد؟ گفتم: یا رسول الله! پسری به دنیا آورد و ما نافش را بریده و در پارچه‌ای پیچیده ایم، فرمودند: او را بیاورید، من او را آوردم، رسول الله ﷺ پارچه زرد رنگ را انداختند و وی را در پارچه‌ای سفید پیچیدند و در دهان او آب دهن انداختند، علی رضی الله عنه آمد، رسول الله ﷺ فرمودند: ای علی! نامش را چه گذاشته‌ای؟ گفت: جعفر یا رسول الله! فرمودند: خیر، لیکن او حسن است و بعد از او هم حسین و تو ابوالحسن الخیر هستی.^۲

ذهبی درباره‌ی سند این روایت می‌گوید: سند علی بن میسر از عمر بن عمیر از ابن فیروز، سندی تاریک و متن آن باطل است.^۳

و ابن حجر در «الإصابة» از ابن عبدالبر نقل نموده که وی گفته است: «سندش ناشناخته و مجهول است».^۴

و علامه آلبنانی می‌گوید: این سند مسلسل با افرادی مجهول و نشاخته است، از علی بن میسر گرفته به بالا.^۵

و غیر از جهالت سند، ضرار بن سرد تیمی یعنی همان ابونعیم طحان کوفی نیز در سندش وجود دارد که ابن معین می‌گوید: در کوفه دو دروغ‌پرداز هست، یکی این،

۱- التاریخ الکبیر (۱۴۷/۲).

۲- طبرانی (۲۲/۳) شماره‌ی ۲۵۴۲، و (۳۱۱/۲۴) شماره‌ی ۷۸۶.

۳- میزان الاعتدال (۱۵۸/۳).

۴- الإصابة فی تمییز الصحابة ترجمه شماره‌ی ۱۱۳۵۴: سواده و گفته شده: سوده بنت مسرح.

۵- سلسله الأحادیث الضعیفة (۱۸۶/۸).

یعنی: ضرار بن سرد، و ابونعیم نخعی. و امام بخاری او را متروک الحدیث گفته است و نسائی می‌گوید: ثقہ نیست، و دارقطنی نیز او را ضعیف دانسته^۱.

روایت چهارم

علی رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که حسن متولد شد او را حمزه و حسین را به نام عمویش جعفر نام نهادم، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا طلبیدند و فرمودند: به من امر شده که نام این دو نفر را تغییر دهم، گفتم: خدا و رسول صاحب اختیارند، آن گاه آنان را حسن و حسین نامیدند^۲.

یکی از راویان این حدیث، عبدالله بن محمد بن عقیل است که محمد بن سعد او را در طبقه‌ی چهارم اهل مدینه قرار داده و گفته است: او منکر الحدیث است و به احادیث او احتجاج نمی‌شود، و نسائی او را ضعیف نامیده است و ابوزرعه می‌گوید: از او سندهای متفاوتی آمده است، ابوحاتم می‌گوید: لین الحدیث است و قوی نیست، و ابومعمر قطیعی می‌گوید: این عیینه حافظه‌اش را نمی‌ستود، ابوبکر بن خزیمه می‌گوید: به خاطر سوء حافظه‌اش به او استدلال نمی‌کنم^۳.

یحیی بن معین می‌گوید: ضعیف الحدیث است^۴. و ابن حبان می‌گوید: بد حافظه است، حدیث را نادرست عرضه می‌کند و باید از اخبار او پرهیز نمود^۵. و همچنین محمد بن عقیل ابن ابی طالب، یکی دیگر از راویان این روایت، لین الحدیث است و مبادا کسی به گفته‌ی حافظ بن حجر که او را مقبول دانسته فریب خورد؛ زیرا مقبول نزد ابن حجر مشروط به آنست که متابعی داشته باشد در غیر این صورت، لین الحدیث باقی خواهد ماند و این مطلب را در مقدمه‌ی "التقریب" مفصلاً بیان داشته و گفته است: ششم: کسی است که احادیث اندکی دارد و علیه او موردی ثابت نگشته است که به سبب آن حدیثش ترک گردد و با واژه مقبول این افراد مراد هستند البته در جایی که متابع داشته باشند و در غیر این صورت لین الحدیث هستند^۶.

۱- تهذیب الکمال (۳۰۳/۱۳).

۲- مسند امام احمد (۱۵۹/۱)، والمعجم الکبیر (۲۷۷/۴) حدیث شماره‌ی ۲۷۸۰.

۳- تهذیب الکمال (۸۰/۱۶).

۴- الکامل فی الضعفاء (۱۲۷/۴).

۵- میزان الاعتدال (۴۸۴/۲).

۶- مقدمه‌ی تقریب التهذیب، ص ۱.

و هر جا برای روایت محمد بن عقیل متابعی وجود نداشته باشد، آن حدیث محکوم به ضعف است.

ویژگی های جسمانی

حسن بن علی رضی الله عنه از لحاظ ظاهری سر و گردن با رسول الله بسیار شبیه بود و بدین جهت ابوبکر رضی الله عنه او را در کودکی به آغوش می گرفت و می گفت: پدرم فدایش باد، شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است نه شبیه علی، و علی رضی الله عنه می خندید^۱.

اما غیر از سر و گردن، در روایات آمده است که جسم حسین بن علی رضی الله عنه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر شبیه بود.

ترمذی از طریق هانی بن هانی از علی رضی الله عنه نقل کرده است که گفت: «سر و گردن حسن رضی الله عنه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شبیه تر است اما پایین تر از آن، حسین به ایشان شباهت بیشتری دارد»^۲.

طبرانی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده است که: هر کس دوست دارد که شبیه ترین فرد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از گردن به پایین از لحاظ رنگ و اندام بنگرد، به حسین بن علی بنگرد^۳.

ابن عساکر از فروه بن ابی المغراء و او از قاسم بن مالک و او از عاصم بن کلیب از پدرش نقل نموده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، و خوابم را برای ابن عباس رضی الله عنه تعریف کردم، وی گفت: آیا هنگامی که ایشان را دیدی به یاد حسین بن علی افتادی؟ گفتم: آری والله وقتی که راه می رفتند با دیدن دست های ایشان به یاد او افتادم. گفت: ما او را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه می کردیم^۴.

زبیر بن بکار به نقل از محمد بن ضحاک حزامی می گوید: چهره ی حسن شبیه چهره ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و جسد حسین شبیه جسد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود^۵.

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره ی ۳۵۴۲.

۲- ترمذی (۶۶۰/۵)، آلبانی آن را ضعیف شمرده است.

۳- المعجم الكبير (۹۵/۳) ابن حدیث به خاطر ضعف ابراهیم بن یوسف و هبیره بن مریم ضعیف است.

۴- تاریخ دمشق (۱۳۵/۱۴) این اثر ضعیف است به خاطر انقطاع میان فروه بن ابی المغراء (م ۲۲۵هـ) و ابن عساکر (م ۵۷۱هـ).

۵- البداية والنهاية (۱۵۰/۸)، روایت به خاطر مجهول بودن محمد بن ضحاک ضعیف است.

من در حدیث انس بن مالک که امام بخاری روایت نموده است اندیشیدم که می‌گوید: سر حسین بن علی علیه السلام را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و در تشتی گذاشتند و او درباره‌ی زیبایی ایشان سخن گفت. انس گفت: او از همه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر شبیه بود و در آن هنگام خضاب زده بود ...^۱

و در روایت ترمذی از طریق حفصه بنت سیرین چنین آمده است که انس رضی الله عنه گفت: نزد ابن زیاد بودم که سر حسین رضی الله عنه را آوردند و در تشتی گذاشتند و ابن زیاد گفت: تاکنون چنین زیبا رویی را ندیده‌ام، انس می‌گوید: من گفتم: وی شبیه‌ترین فرد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود.^۲

پس از تأمل به این نتیجه رسیدم که حسین رضی الله عنه حتی در سر و صورت نیز شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، نه آن گونه که از روایات ضعیف سابق که شباهت را در جسد منحصر می‌گردانید بر می‌آید، وگرنه چرا عبیدالله بن زیاد شباهت ایشان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را یادآور شد، بنابراین به تمام معنا از تمام اهل بیت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر شبیه بود.

این شباهت یک نوع شباهت فطری و غیر اختیاری بود، اضافه بر آن، حسین رضی الله عنه می‌کوشید که شباهتش به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اموری مانند خضاب و غیره نیز کامل گردد. ابویعلی از سفیان نقل نموده که می‌گوید: از عبیدالله بن ابی یزید پرسیدم که آیا حسین بن علی رضی الله عنه را دیده‌ای؟ گفت: آری، سر و محاسن صورت سیاه بود جز چند تار موی در قسمت جلوی محاسنش، نمی‌دانم که دیگر قسمت‌های آن را رنگ کرده بود و این چند تار را به خاطر مشابهت به رسول الله گذاشته بود و یا فقط همین چند تار سفید شده بود...^۳

موی سر و محاسن حسین رضی الله عنه بسیار سیاه بود، ذهبی از ابن جریج و او از عمر بن عطا نقل می‌کند که می‌گوید: حسین را دیدم که با وسمه (گیاهی که رنگش مایل به سیاهی است) موهایش را رنگ می‌کرد و سر و محاسنش بسیار سیاه بود.^۴

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۳۵۳۸.

۲- ترمذی، حدیث شماره‌ی ۳۷۷۸. آلبانی این حدیث را صحیح گفته است.

۳- مسند ابویعلی (۱۴۴/۱۲)، حسین سلیم اسد اسنادش را صحیح گفته است.

۴- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۸۱/۳) والبدایة (۱۵۰/۸).

لباس و زینت

حسین علیه السلام لباس پشمی می پوشید همانند دیگر صحابه لباس شهرتی که آنان را از سایر مردم متمایز کند نمی پوشید.

طبرانی به نقل از سدی می گوید: حسین بن علی علیه السلام را دیدم که عمامه ای پشمی پوشیده و موهایش از زیر آن نمایان بود^۱.

و نیز از شعبی نقل نموده که گفت: نزد حسین بن علی رفتم ایشان لباس پشمی پوشیده بود^۲. و در روایت شعبی آمده است که حسین علیه السلام بیشتر دوست داشت در رمضان انگشتر ببیوشد، انگشتر پوشیدن از عادات حسنه است و عبادت نیست.

شعبی می گوید: حسین علیه السلام را دیدم که در ماه رمضان انگشتر می پوشید^۳. و روایت شده که انگشتر ایشان در دست چپ بود، ترمذی این مطلب را از محمد باقر روایت کرده است که گفت: حسن و حسین در دست چپ انگشتر می پوشیدند^۴. و طبرانی از باقر آورده است که: حسین بن علی در دست چپ انگشتر می پوشید^۵ و پوشیدن انگشتر از رسول الله صلی الله علیه و آله هم در دست راست و و هم دست چپ ثابت است.

مسلم از انس بن مالک روایت نموده است که وی گفت: انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله در این انگشت بود، و به انگشت خنصر (انگشت کوچک) دست چپ اشاره نمود^۶.

و در جامع ترمذی از صلت بن عبدالله آمده است که گفت: ابن عباس را دیدم که در دست راست انگشتر می پوشید و گمان کنم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که در دست راست انگشتر می پوشیدند^۷.

و نیز از حماد بن سلمه آمده است که می گوید: ابورافع را دیدم که در دست راست انگشتر پوشیده بود از او در این باره پرسیدم گفت: عبدالله بن جعفر نیز در دست راست انگشتر می پوشید و عبدالله بن جعفر گفت: رسول الله در دست راست انگشتر می پوشیدند^۱.

۱- المعجم الكبير (۱۰۰/۳) شماره ی ۲۷۹۶.

۲- المعجم الكبير (۱۰۱/۳) شماره ی ۲۷۹۷.

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۹۱/۳).

۴- ترمذی، شماره ی ۱۷۴۳. آلبانی آن را صحیح و موقوف گفته است.

۵- المعجم الكبير (۱۰۱/۳) شماره ی ۲۷۹۷. طاهر بن ابی احمد زبیری یکی از روایانش مجهول است.

۶- مسلم، شماره ی ۲۰۹۵.

۷- ترمذی، شماره ی: ۱۷۴۲.

در سنن نسائی از انس روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در دست راست انگشتر می پوشیدند.^۲ امام نووی می گوید: اما درباره‌ی حکم فقهی مسأله، فقها اتفاق نظر دارند که پوشیدن انگشتر هم در دست راست و هم در دست چپ، بدون کراهیت جایز است، اما کدام یک بهتر است؟ بسیاری از سلف در دست راست و بسیاری هم در دست چپ انگشتر می پوشیدند...^۳

درباره‌ی زینت ایشان روایت شده که دایما با وسمه موهای خویش را رنگ می کردند، طبرانی از قیس مولای خباب نقل نموده است که می گوید: حسن و حسین علیهما السلام را دیدم که موهای خویش را سیاه می کردند.^۴

در مصنف عبدالرزاق از زهری آمده است که می گوید: حسین بن علی موهایش را سیاه می کرد.^۵ شوکانی در «السیل الجرار» می گوید: رنگ نمودن با دلایل صحیح ثابت است و روایاتی بر مشروعیت آن صحه گذاشته اند، آن گونه که در صحیحین و دیگر کتابها از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: یهود و نصارا رنگ نمی کنند و شما با آنان مخالفت کنید، امام احمد و اصحاب سنن از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که: بهترین چیزی که می توان با آن سفیدی مو را تغییر داد حنا و کتم است، و ترمذی آن را صحیح گفته است، در این مورد احادیث بسیاری وجود دارد و این سنت میان سلف مشهور بوده است به گونه‌ای که در بیوگرافی افراد ذکر می کنند که فلانی موهای خویش را رنگ می کرد یا خیر...^۶

QPON

پس از بحث لباس و زینت ظاهری حسین علیه السلام شایسته است به لباس و زینت اندرونی یعنی تقوا و ایمان ایشان نیز پردازیم.

ظاهر و باطن اهل ایمان یکسان است و حسین بن علی علیه السلام نمونه‌ی بارزی از مردانی

۱- ترمذی، شماره‌ی ۱۷۴۴.

۲- نسائی، شماره‌ی ۵۲۸۳. آلبانی آن را صحیح گفته است.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم (۷۲/۱۴).

۴- المعجم الکبیر (۹۸/۳) شماره‌ی ۲۷۸۲.

۵- مصنف عبدالرزاق (۱۵۵/۱۱) شماره‌ی ۲۰۱۸۴.

۶- السیل الجرار (۱۲۶/۴).

است که از حیث ایمان و اخلاق مراتب عالیهای داشتند.

حافظ ابن قیم می گوید: «هرگاه قلب از مواهب و عطایای والای ربانی سیراب گردد بر امرا و رعیت خلعت شایسته و مناسبی می پوشاند، بر نفس خلعت اطمینان و آرامش و رضایت و فروتنی می پوشاند، آن گاه حقوق را با بخشندگی و سعه صدر و رضایت و به راحتی می پردازد؛ زیرا در آن حال با قلب در اکثر موارد همسو می گردد و غالباً در پی هدف مشترکی خواهند بود، آن گاه نفس که قبلاً دشمن آشکار قلب بوده، وزیر دست راستش می گردد، و این همسویی و موافقت چنان طمانینه و لذتی در پی می آورد که لذت و نعمت های بهشتی را تداعی می کند، البته جنگ آن دو پایان نیافته، بلکه سلاح و تجهیزات آن همچنان در دسترس است و اگر قدرت و سیطره ی قلب نباشد، نفس با هر نحو ممکن و با هر سلاحی با او مبارزه می کند، بنابراین در دو مرز استراتژیک ظاهر و باطن تا آخرین لحظات زندگی باید استقامت و پایداری نمود»^۱.

وی در «مدارج السالکین» می گوید: «خداوند جمال ظاهر و باطن را بیش از یک جا در قرآن کریم با هم ذکر نموده است، از آن جمله فرموده ی خدای متعال:

﴿يَبْنِيْٓ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاسًا یُّوْرِیْ سَوْءَ تِکُمْ وَرِیْشًا وَّلِبَاسًا ٱلَّتَّقَوٰی ذٰلِکَ خَیْرٌ﴾ [الأعراف: ۲۶].

و از آن جمله فرموده ی خدای متعال در باره ی زن های جنت:

﴿فِیْهِنَّ خَیْرَاتٌ حِیْسَانٌ﴾ [الرحمن: ۷۰].

و فرموده است:

﴿وَلَقَدْ لَقِیْنَهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾ [الإنسان: ۱۱].

و از آن جمله فرموده ی خدای متعال:

﴿رُجُوهُ یَوْمَیْذٍ نَّاضِرَةٌ ۙ اِلَی رِبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳].

بی تردید صبر و استقامت و توکل و پایداری در برابر دشمنان که حسین علیه السلام در حادثه ی کربلا از خود به نمایش گذاشت، دلیل ایمان قاطع و عمیق ایشان به الله و قضا و قدر الهی است.

حافظ ابن قیم در این باره می‌گوید:

حسین علیه السلام می‌دانست که دشمنان فقط او را می‌خواهند و با دیگران کاری ندارند، ایشان به همراهان خود اختیار داد که هر کس می‌خواهد اجازه دارد که خود را از مرگ نجات دهد، و خود را برای مقابله با دشمن آماده نمود و لو این‌که جز چند نفری با او باقی نمانند، به همراهان خود فرمود: هر کس می‌خواهد شبانه نزد خانواده‌اش برگردد، من به او اجازه داده‌ام، اینان مرا می‌خواهند، مالک بن نضر گفت: من مدیون و عیالوار هستم، فرمود: شب فرارسیده، در تاریکی آن بروید و هر کس دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرد و در تاریکی شب در صحرا و به شهرها و مناطق خود بروید، اینان مرا می‌خواهند، اگر مرا به دست بیاورند دنبال کسی دیگر نمی‌روند، بروید تا آنکه خداوند فرجی بیاورد...^۱.

پیش از آن در مسیر عراق شبی خوابی دید و از خواب بیدار شد و با زبان یک مومن استوار فرمود: *إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمین*، گفت: در خواب دیدم که فردی اسب سوار می‌گفت: اینان به سوی مرگ پیش می‌روند، دانستم که خبر مرگ ما را به ما می‌دهد.^۲

در گرم‌گرم معرکه که دل‌ها از جا کنده می‌شود با اعتماد و اطمینان با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و می‌گوید: «اللهم أنت ثقتي في كل كرب، ورجائي في كل شدة، وأنت لي في كل أمر نزل بي ثقةً وعدةً، فكم من هم يضعف الفؤاد، وتقل فيه الحيلة ويخذل فيه الصديق، ويشمت فيه العدو، فأنزله بك، وشكوته إليك رغبةً فيك إليك عن سواك، ففرجته، وكشفته، وكفيتني، فأنت ولي كل نعمةٍ وصاحب كل حسنةٍ ومنتهى كل غاية»^۳.

«پروردگارا! در هر غم و سختی اعتماد و امید من توست، در هر کاری که برایم پیش می‌آید اعتماد و توانم تویی، چه بسا غم‌هایی که فراتر از توان تحمل قلب بوده که راه و چاره‌ای نداشته دوستان در آن خود را کنار کشیده و دشمنان به شادی پرداخته‌اند، من آن را به تو سپرده‌ام و به تو از آن شکوه کرده و از دیگران خود را به

۱- البداية والنهاية (۵۳۰/۱۱).

۲- البداية (۵۲۶/۱۱).

۳- البداية (۵۱۶/۱۱).

امید تو بریده‌ام، و تو آن غم‌ها و سختی را گشوده‌ای و از من دور ساخته‌ای، خدایا! تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نهایت هر مقصدی هستی.»

عبدالله بن عمار حسین رضی الله عنه را در میدان معركة، چنین توصیف می‌کند: «حسین رضی الله عنه را دیدم که از هر طرف او را فراگرفته بودند و بر سمت راست خویش چنان یورش می‌برد که همه پراکنده می‌شدند، والله من مردی دلیرتر و مصمم‌تر از او که اهل و اصحابش در برابرش کشته شوند ندیده‌ام، والله نه قبل از او چنین کسی را دیده‌ام و نه پس از او...»^۱.

فقه و روایت حدیث

حسین رضی الله عنه عالم و فقیه و جزو مفتیان صحابه بود، ابن قیم الجوزیه در «اعلام الموقعین عن رب العالمین» ایشان را جزو فقهای صحابه که کمتر فتوا داده‌اند بر می‌شمارد.^۲

وی در روایت حدیث نیز چنین بود، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پدر خویش و سایر صحابه روایات اندکی دارد همانند بسیاری از صحابه که به کثرت روایت شهرت ندارند، علتش به نظر من دو چیز است:

اول: پرهیز از روایت

بسیاری از صحابه رضی الله عنهم از بیم آن که مبدا دچار اشتباه و خطایی شوند از روایت نمودن حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرهیز می‌کردند.

حافظ ابن عدی در «الکامل» تحت عنوان «کسانی که پس از نقل حدیث از بیم اینکه مبدا کلمه‌ای افزوده باشند، می‌گفتند «أو كما قال» آورده است: از محمد چنین نقل نموده است که: انس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کمتر حدیث روایت می‌کرد و هرگاه حدیثی بیان می‌کرد، آشفته می‌شد و می‌گفت: «أو كما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (= یا اینکه چیزی شبیه این فرمودند)».

عمرو بن میمون اودی می‌گوید: من هر پنج شب‌ه نزد ابن مسعود می‌رفتم، وی هرگاه می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند، رگ‌های گردنش باد می‌کرد

۱- البدایة (۲۰۴/۸).

۲- إعلام الموقعین (۱۲/۱) ط. مکتبة الکلیات الأزهریة.

سپس می‌گفت: یا اندکی کم و بیش، یا نزدیک به این، یا شبیه این و یا چیزی مانند این فرمودند.^۱

در صحیح بخاری از سائب بن یزید نقل شده است که می‌گفت: «با عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و مقداد و سعد رضی الله عندهم همراهی کرده‌ام، اما نشنیدم که کسی از ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نقل کنند، جز طلحه که جریان احد را تعریف می‌کرد»^۲.
شاید حسین رضی الله عنه نیز بدین خاطر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کمتر حدیث روایت کرده است.

دوم: کوتاه بودن مدت ملاقات با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

قبلا گفتیم که ایشان در سال چهارم هجری به دنیا آمده، یعنی این که هنگام وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقریباً شش سال داشته است.

محدثین روایت کسی را که روایت را در خردسالی شنیده باشد می‌پذیرند، البته به شرط آن که هنگام نقل روایت اهل تمییز باشد، اما منظور ما از کوتاه بودن مدت ملاقات ایشان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این نیست، بلکه این نکته است که خردسالی عاداتاً سبب قلت روایت است، و نمی‌توان آن را بر حفظ قرآن قیاس کرد؛ زیرا مبنای حفظ قرآن در خردسالی، تلقین و کثرت تکرار آیات است و فهم معانی قرآن شرط نیست، عکس حدیثی که فقط یک و یا دوبار آن را بیشتر نمی‌شنود و مبنای آن حفظ الفاظ و حداقل فهم معنای اجمالی است.

امام ابن حزم در کتاب «أسماء الصحابة والرواة وما لكل واحد من العدد» ایشان را جزو آن دسته از صحابه قرار داده است که فقط هشت حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده‌اند.^۳

حافظ بن حجر درباره‌ی شیوخ روایت ایشان و کسانی که از وی حدیث روایت کرده‌اند، می‌گوید: «وی از جد، مادر و داییش هند بن ابی هاله^۱ و عمر بن خطاب

۱- الکامل، ابن عدی (۱/۱۸).

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب «إذ همت طائفتان منكم أن تفشلا» حدیث شماره‌ی ۳۸۳۵.

۳- وی مرسلا و غیر مستقیم از ایشان روایت می‌کند؛ زیرا وی در سال‌های ۵۶ الی ۵۸ بدنیاً آمده و حسین در سال ۶۱ هـ به شهادت رسید و حسین رضی الله عنه را دریافته است، البته در آن زمان ممیز نبوده است، بنابراین سماع وی معتبر نیست.

روایت نموده است، و برادرش حسن و فرزندانش علی، زید، سکینه، فاطمه، و نوه‌اش ابوجعفر باقر،^۲ و شعبی، عکرمه، کرز تمیمی، سنان بن ابی سنان دولی، عبدالله بن عمرو بن عثمان، و فرزدق (همام بن غالب) و گروهی دیگر از وی روایت کرده‌اند»^۳.

مشارکت در فتوحات

حسین علیه السلام در سپاهی که به فرماندهی سعید بن العاص به گرگان و همچنین سپاهی که با عبدالله بن ابی السرح به آفریقا گسیل داشته شد، همراه بود^۴، و در لشکری که تقریباً در سال ۲۷ هـ هنگامی که عبدالله بن ابی السرح والی مصر بود، در شمال آفریقا به پیروزی‌هایی نایل آمد، همراه بود.^۵

و در سال ۳۰ هـ با لشکری که به فرماندهی سعید بن العاص^۶ به جنگ طبرستان رفتند، همراه بود و علاوه بر وی اصحابی دیگر مانند حسن، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن العاص، و عبدالله بن زبیر نیز همراه بودند.^۷

وهم چنین در لشکری که در زمان معاویه بن ابی سفیان علیه السلام به فرماندهی یزید بن معاویه به قسطنطنیه گسیل داشته شد، همراه بود.^۸

۱- هند بن ابی هاله، دایی ناتنی حسین علیه السلام می‌باشد. و ایشان فرزند خدیجه رضی الله عنها (اولین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) از شوهر سابق ایشان می‌باشد.

۲- نام وی در زمره راویان او از جهت ارسال ذکر شده است، زیرا هرچند باقر جد خود حسین علیه السلام را درک کرده است، چرا که او با توجه به اقوال مختلف در سال ۵۶ تا ۵۸ متولد شده درحالی که حسین علیه السلام در سال ۶۱ به شهادت رسیده است، اما سماع وی صحیح نمی‌باشد، زیرا او در این سن ممیز نبوده است.

۳- تهذیب التهذیب (۲۲۰/۸).

۴- نگا: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۶ و ۳۰ هـ.

۵- البداية والنهاية (۴۱/۸) ط. المعارف با اندکی تصرف. آن سپاه به عبادله معروف بود؛ زیرا عبادله‌ی اربعه: ابن زبیر، ابن عمر، ابن عباس، و ابن عمرو بن العاص در آن حضور داشتند.

۶- تمام مصادر او را فرماندهی لشکر معرفی کرده‌اند و شهرهای زیادی توسط او فتح شد.

۷- المنتظم (۷/۵).

۸- البداية والنهاية (۱۵۱/۸) ط. المعارف، تاریخ الاسلام ص ۱۰۴، و تاریخ دمشق (۱۲۷/۱۴).

فرزندان حسین

علی اکبر

وی در کربلا به شهادت رسید، ابن سعد در "الطبقات" می‌گوید: «علی اکبر بن حسین همراه پدرش در کربلا شهید شد و نسلی از او باقی نمانده است»^۱.
مادر علی اکبر، لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود بن عامر بن معتب ثقفی است. و مادر لیلی بنت ابی مره، میمونه دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه، و مادر میمونه، دختر ابوالعاص بن امیه است، بنابراین علی اکبر از جهت پدر هاشمی و از طرف مادر ثقفی و اموی است.^۲

علی اصغر (زین العابدین)

وی معروف‌ترین و برترین فرزندان حسین علیه السلام است، بدین جهت است که امام مالک درباره وی می‌گوید: در اهل بیت کسی مانند او نبود، مادرش کنیز است.^۳
ذهبی در بیوگرافی او می‌گوید: سید امام زین العابدین هاشمی علوی مدنی، مکنی به ابوالحسین است، ابوالحسن و ابومحمد و ابوعبدالله نیز گفته شده است، مادرش سلامه دختر پادشاه ایران یزدگرد است، نام وی غزاله گفته شده است. علی اصغر احتمالا سال ۳۸ هـ به دنیا آمده است.^۴

ابن عنبه اختلاف در مورد نام مادر زین العابدین را یادآور شده و پس از آن گفته است: «خداوند علی بن حسین علیه السلام را به نسبتی که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارد از نسبت به یزدگرد بن شهریار مجوسی که آن گونه که تواریخ می‌گویند بدون نکاح به دنیا آمده، بی‌نیاز گردانیده است، عرب‌ها برای عجم فضیلتی قایل نیستند ولو اینکه پادشاه باشند و اگر پادشاهی را معتبر می‌دانستند می‌بایست عجم را بر عرب و قحطان را بر عدنان برتری دهند، اما این نزد آنان فضیلتی محسوب نمی‌گردد، برخی از عوام و بسیاری از فرزندان حسین علیه السلام این نسبت را ذکر کرده و گفته‌اند که: علی بن الحسین نبوت و

۱- الطبقات الکبری (۲۱۱/۵).

۲- مقاتل الطالبیین ص ۸۴، دار المعرفة.

۳- تاریخ دمشق (۳۷۳/۴۱).

۴- سیر أعلام النبلاء ذهبی، ۳۸۶/۴، نگا: تاریخ یعقوبی، وفات علی بن الحسین؛ و وفیات الأعیان، ابن خلکان، ترجمه علی بن الحسین.

پادشاهی را در خود جمع کرده است. این ارزشی ندارد و اگر ثابت شود باز هم وضعیت آن را بازگو کردم. از این گذشته فاطمه دختر حسین علیه السلام مادر فرزندان حسن مثنی فرزند علی بن ابی طالب نیز گفته می‌شود که از مادر زین العابدین بوده است، اگر انتساب به کسری افتخاری باشد، فرزندان حسن نیز این افتخار را دارند و می‌دانیم که حسن بن علی علیه السلام امام بردارش حسین علیه السلام بوده و اطاعت از وی بر او لازم بوده است، در صورتی که حسین علیه السلام هرگز امام حسن علیه السلام نبوده است، فرزندان حسن در صورتی که افتخار نسبت به یزدگرد یا غیره که امامیه می‌گویند به رخ آنان کشیده شود، این افتخار را ذکر می‌کنند.^۱

نسل حسین علیه السلام همه از علی اصغر است و از برادران دیگرش نسلی باقی نمانده است. ابوبکر بن البرقی می‌گوید: نسل حسین علیه السلام همه از علی اصغر است و وی افضل زمان خویش بوده است، گفته شده است که قریش قبلاً به ام ولدها (کنیزان) رغبتی نداشتند اما هنگامی که علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله پرورش یافته و مطرح شدند، قریش نیز به ام ولدها علاقمند شدند.^۲

فرزدق در قصیده‌ی مشهورش درباره علی بن الحسین می‌گوید:

هذا ابن خیر عباد الله کلهم	هذا التقی النقی الطاهر العلم
هذا الذی تعرف البطحاء وطأته	والبیثُ يعرفه والحِجْلُ والحرم
یکاد یمسکه عرفان راحته	رکن الحطیم إذا ما جاء یتسلم
إذا رأته قریشُ قال قائلها	إلی مکارم هذا یتهی الکرم
إن عدَّ أهل التقی كانوا أئمتهم	أو قیل من خیر أهل الأرض قیل: هم
هذا ابن فاطمة إن کُنتَ جاهله	بجده أنبیاء الله قد ختموا
ولیس قولک من هذا بضائره	العربُ تعرف من أنکرت والعجم

۱- عمدة الطالب ص ۱۹۳.

۲- سیر أعلام النبلاء (۳۸۷/۴-۳۹۰). برای زندگی نامه‌ی مفصل علی بن الحسین علیه السلام نگا: طبقات ابن سعد (۲۱۱/۵)، و طبقات خلیفه بن خیاط و تاریخ بخاری (۲۶۶/۶) والمعارف ابن قتیبة (۲۱۴) و تاریخ دمشق ابن عساکر (۱۵/۱۲) و وفیات الأعیان (۲۶۶/۳).

يَغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ وَلَا يَكْلِمُ إِلَّا حِينَ يَتَسَمَّ^۱
این فرزند بهترین تمام انسان‌هاست، این پارسا و پاک‌طینت و پاکیزه و فردی سرشناس است.

سرزمین بطحا قدمش را می‌شناسد، کعبه و حل و حرم همه او را می‌شناسند. بعید نیست که به خاطر عطر خوشی که کف دست او دارد، حجر الاسود هنگام استلام دست او را نگه دارد.

هنگامی که قریش او را می‌بینند با خود می‌گویند: همه خوبی‌ها و مکارم در وجود او خلاصه می‌گردد.

اگر پارسایان را برشمارند، اینان پیشوایان آنان خواهند بود و اگر پرسیده شود که: بهترین انسان‌ها کیستند؟ گفته خواهد شد که: اینان هستند.

اگر نمی‌دانی! این فرزند فاطمه است، جد او پایان بخش پیامبران الهی است. اگر تو او را نشناسی، او را چه زیان، عرب و عجم آن را که تو نمی‌شناسی، می‌شناسد. در محضر او از شرم و هیبتش نگاه‌ها پایین است و هرگاه لبخند زند می‌شود با او سخن گفت.

علی بن حسین علیه السلام در مدح و ثنای اصحاب و دفاع از آنان مواضع و گفتار مشهوری دارد: «روزی افرادی از اهل عراق نزد او آمدند و از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بد گفتند و چون سخن آنان به پایان رسید، وی فرمود: آیا شما از مهاجرین نخستین هستید که خداوند متعال درباره آنان فرموده است: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]»
«آنان که از خانه‌ها و اموالشان رانده شدند از خداوند فضل و خوشنودی می‌جویند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند؛ اینانند که راستگویانند».

۱- نگا: معجم الطبرانی الكبير (۱۰۱/۳)، و صفوة الصفوة (۹۹/۲) و سیر أعلام النبلاء (۳۹۸/۴) و البداية والنهاية (۵۹۱/۱۱)، این قصیده طولانی است، می‌گویند سبب آن، این بوده است که هشام بن عبدالملک قبل از خلافت حج کرد و به سبب ازدحام نمی‌توانست حجر الاسود را دست بزند، علی بن الحسین در حین طواف بود و هرگاه به حجر الاسود می‌رسید و می‌خواست استلام کند مردم به احترام او کنار می‌رفتند، مردم از هشام پرسیدند؛ این کیست؟ هشام به تجاهل گفت: او را نمی‌شناسم، آنگاه فرزدق این قصیده را گفت.

گفتند: خیر.

فرمود: آیا از کسانی هستید که: ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] «پیش از آنان خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان نیز در دل هایشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند، دوست می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه (به مهاجران) داده‌اند، احساس نیاز نمی‌کنند و (دیگران را) بر خود ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت نیازمند باشند».

گفتند: خیر.

آن‌گاه فرمود: شما که گفتید از این دو گروه نیستید، من گواهی می‌دهم که شما از کسانی هم نیستید که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «و کسانی که پس از (مهاجرین و انصار) آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفته‌اند ببامرز و در دل‌های ما کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده».

بیرون بروید خدا شما را هلاک کند»^۱.

جعفر

مادرش آن‌گونه که ابن طقطقی نقل کرده است، از بنی‌قضاعه است^۲. مصعب می‌گوید: جعفر بن حسین نسلی بجا نگذاشته و مادرش از بلی است^۳.

عبد الله^۴

وی در کربلا شهید شد، مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی کلبی است، حسین علیه السلام وی و دخترش سکینه را بسیار دوست می‌داشت^۱. رباب نیز ایشان را بسیار

۱- الحلیة، أبو نعیم (۱۳۶/۳-۱۳۷)، و نگا: کشف الغمة أربلی (۲/۲۹۱) ط. بیروت.

۲- الأصبلی ص (۱۴۳).

۳- نسب قریش ص (۵۹).

۴- گفته شده است که نامش عبید الله است، آن‌گونه که خلیفه بن خیاط در تاریخ خود، ضمن " حوادث سال ۶۱ هـ" آورده است». (۵۹/۱).

دوست داشت به گونه‌ای که پس از وی دیگر ازدواج نکرد و هر کس به خواستگاری او می‌آمد در پاسخ می‌گفت: نمی‌خواهم پس از رسول الله صلی الله علیه و آله پدر شوهر دیگری داشته باشم و در رثای حسین چنین سروده است:

إن الذی کان نورا یتضاء به
بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحه
عنا وجنت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا ألوذ به
وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن
یغنی ویأوی إلیه کل مسکین^۲

ترجمه:

آن که چراغی بر فراز راه گم‌گشتگان بود، در کربلا شهید گشت و هنوز دفن نشده است.

ای نواده‌ی پیامبر! پرودگار از ما تو را پاداش نیک دهد و از زیان اخروی برهاند. تو به سان کوهی استوار پناهگاه من بودی، با خویشاوندی و دین و ایمان ما را می‌نواختی.

یتیمان و دیوزه‌گران که را دارند، مساکین و بی‌نویان بعد از این کجا پناه ببرند؟.

سُکینه^۳

مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی کلبی است، سکینه خواهر ناتنی عبد الله است که از وی یاد شد، سکینه در کربلا حضور داشت و پس از شهادت پدر همراه با أهل بیت خویش به دمشق و از آنجا به مدینه رفت^۴. وی تابعی بزرگواری است و اندکی روایت دارد.

۱- حافظ بن کنیر درباه ی او می‌گوید: حسین همسرش ربابه را بسیار دوست می‌داشت و دربارهاش شعر می‌گفت: هنگامی که ایشان در کربلا شهید شد، همراه وی بود و بر شهادت ایشان بسیار اندوهگین و غمناک گشت. البداية والنهاية (۲۲۹/۸).

۲- الوافی بالوفیات، (۴۴۲/۴).

۳- سکینه با ضم سین و سکینه با فتح نیز گفته شده است، سکینه لقب اوست، نامش: أمیمة وآمنه نیز گفته شده است، نکا: شذرات الذهب ۸۲/۲ و تاریخ دمشق ۶۹/۲۰.

۴- تاریخ دمشق ۲۰۴/۶۹.

امام ذهبی در «السیر»^۱ می‌گوید: «وی زنی خوش سیما بود، عموزاده‌اش عبد الله بن الحسن الاکبر» با وی ازدواج نمود اما پیش از زفاف همراه با پدر وی در کربلا شهید شد، سپس مصعب^۲ بن زبیر امیر عراق با او ازدواج نمود، و پس از مصعب نیز ازدواجهای دیگری داشته است، سکینه متین و با هیبت بود، نزد هشام خلیفه رفت و عمامه و چادر و کمریند او را گرفت، و هشام نیز آن را به او داد.^۳ سکینه شعرهای خوبی دارد.

ابن سعد می‌گوید: «مصعب بن زبیر با وی ازدواج نمود و از وی صاحب فرزندی بنام فاطمه شد و بعد از قتل مصعب، عبدالله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام بن خویلف بن اسد بن عبد العزی بن قصی با او ازدواج کرد، عثمان (قُرین) و حکیم و ربیحه^۴ را به دنیا آورد و پس از مرگ عبد الله، ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف زهری با وی ازدواج کرد، سکینه ولایت خویش به وی سپرده بود و او خود وی را ازدواج نمود و سه ماه با او زندگی کرد، هشام بن عبد الملک به والی خویش در مدینه نوشت که آنان را از همدیگر جدا کند، برخی از علماء گفته‌اند که: پس از آن که شوهر سکینه زید بن عمرو بن عثمان فوت کرد اصبع بن عبد العزیز بن مروان با وی ازدواج نمود.^۵ ابن حبان نیز از وی یاد کرده و گفته است:^۶ «وی از اهل بیت خویش روایت می‌کند و اهل کوفه از وی» و ابن ماکولا گفته است: «وی اخبار مشهوری دارد که از پدرش روایت کرده است».^۷

سکینه در بلاغت و فصاحت و ادب جایگاه بلندی داشته است، کتب تاریخ و ادب اشعاری از او نقل کرده‌اند که گویای فصاحت و شناخت وی از ادب و شعر است، البته باید از آنچه در برخی از کتاب‌های ادب به ویژه «الأغانی» ابو الفرج اصفهانی از سکینه

۱- سیر اعلام النبلاء (۲۶۲/۵-۲۶۳).

۲- مصعب فرزند زبیر بن العوام است و ازدواج وی با سکینه مشهور است، در اکثر منابع و مراجع ذکر شده و انکار آن مانند انکار نمودن وجود خورشید در روز روشن است، برای اطمینان نگا: انساب الأشراف بلاذری (۱۹۵/۳) با تحقیق محمد باقر محمودی والمحیر، ابن حبیب ص ۴۳۸، والمعارف، ابن قتیبة ص ۳۱۴.

۳- امام ذهبی به مطلبی اشاره دارد که بلاذری در «أنساب الأشراف» القسم الرابع، جزء الأول ص ۶۲۰-۶۲۱، آورده است.

۴- عباس بن ولید بن عبد الملک بن مروان با او ازدواج کرد.

۵- الطبقات الکبری ۶۴۹/۸

۶- الثقات ۳۵۲/۴ شماره ۳۳۰۱.

۷- الإكمال ۳۱۶/۴.

نقل شده، برحذر بود؛ زیرا اخبار شنیعی را ذکر نموده است که با شهرتی که سکینه بنت الحسین به علم و تقوا پرهیزگاری دارد، سازگار نیست، وهم چنین داستان بسیار زنده‌ای نعمت الله جزائری از او در «الأنوار النعمانية» ذکر کرده است.^۱ سکینه رحمهما الله سال ۱۱۷ هـ وفات نمود و در مدینه مدفون گشت، اخباری که می‌گوید وی به مصر رفته و در مصر و یا شام دفن شده است، صحت ندارد.

حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق تحت عنوان «ذکر مقابر بر اهل دمشق» می‌گوید: «احتمال دارد قبر سکینه بنت الحسین در دمشق باشد؛ زیرا وی با اصغ بن عبد العزیز بن مروان که در مصر بود ازدواج کرد و شاید پیش از آن که به مصر برسد در شام وفات کرده است، اما صحیح آن است که وی در مدینه فوت کرده و والی مدینه که برای سر زدن به اموالی که در اطراف مدینه داشت، رفته بود، دستور داد که تا او نیامده سکینه را دفن نکنند، روز بسیار گرمی بود و جسد او بر داشت و خوشبوهای زیادی خریدند تا بویش را کنترل کنند اما بی‌فایده بود، سپس والی پیغام فرستاد که من مشغول هستم و او را دفن کنند، و نهایتاً در غیاب والی او را دفن کردند.^۲

فاطمه

مادر وی ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله تمیمی است، ابتدا با عموزاده‌اش حسن «المثنی» بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام ازدواج نمود و عبد الله «المحض» و ابراهیم «الغمر» و حسن «المثلث» را از او بدنیا آورد و پس از آن با عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان ازدواج نمود و محمد «الدیباج» را از او بدنیا آورد.^۳ وی مواضع مشهوری دارد، در کربلا حضور داشت و گفتار مشهوری دارد که به فرزندانش می‌گفت: «فرزندان من! آن ناز و نعمت و لذت‌هایی که سفیهان با سفاهت خود بدست آورده‌اند، جوانمردان نیز با جوانمردی خویش بدست آورده‌اند، پس مبادا خود را رسوا کنید»^۴.

۱- جزء چهارم ص ۱۴۷ فصل المزاج والمطایبات.

۲- تاریخ دمشق ۴۲۱/۲.

۳- تاریخ بغداد ۴/۳.

۴- تاریخ دمشق ۷۴/۱۸، تهذیب الکمال ۵۱۹/۲۵ در ترجمه‌ی: محمد بن عبد الله بن عمر شماره:

حافظ ابن کثیر درباره‌ی وی می‌گوید: «احادیث فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب خواهر زین العابدین مشهورند، اصحاب سنن اربعه از وی روایت کرده‌اند و با کاروان اهل بیت که به دمشق آورده شدند همراه بود و وی از ثقات است»^۱.
حافظ ابن عساکر در «تاریخ دمشق» زندگینامه‌اش را آورده و گفته است: «بلاواسطه از جد‌اش فاطمه و پدرش حسین بن علی و عمه‌اش زینب بنت علی و برادرش علی بن الحسین و عبد الله بن عباس و عایشه أم المؤمنین و اسماء بنت عمیس رضی الله عنهن روایت کرده است و از بلال رضی الله عنه نیز مرسلات روایت نموده است.

فرزندانش: عبدالله، حسن، ابراهیم، فرزندان حسن بن الحسن و محمد بن عبد الله بن عمرو، شیبه بن نعمه و یعلی بن ابی یحیی و عایشه بنت طلحه و عماره بن غزیه و ام ابی المقدام هشام بن زیاد و ام الحسن بنت جعفر بن الحسن از وی روایت کرده‌اند پس از شهادت پدرش همراه خانواده‌اش به دمشق برده شد و از آنجا به مدینه رفت.
در رثای شوهرش حسن المثنی چنین سروده است:

وكانوا رجاء ثم امسوا رزية لقد عظمت تلك الرزايا وجلت

ترجمه: آنان امید ما بودند که به مصیبت تبدیل شدند، چه مصیبت‌های بزرگ و سنگینی.

عمر

درباره‌ی شخصیت وی چیز زیادی برای ما نقل نشده است تا جایی که از برخی افراد که به انساب‌آشنایی دارند شنیده‌ام که حسین بن علی رضی الله عنهما فرزندی به این نام ندارد و (عمر بن الحسین بن علی) که در تاریخ دمشق از او یاد شده، همان (عمرو بن الحسن بن علی) است، که به اشتباه به عمر بن الحسین نقل شده است.
اما واقعیت غیر از این است، من شواهد زیادی پیدا کرده‌ام که وجود پسری به این نام را برای حسین رضی الله عنه ثابت می‌کند.

ابن منده می‌گوید: «و از جمله کسانی که نامشان محمد است و مکنی به ابو عبد الله هستند، یکی ابو عبد الله محمد بن عمر بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، که از پدرش حدیث روایت می‌کند، به نقل از شباب عصفری^۲. یاقوت حموی در معجم

۱- البداية والنهاية ۸۹/۶ ط. المعارف.

۲- فتح الباب في الكنى والألقاب ص ۴۶۷.

البلدان می گوید: آرامگاه عمر بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در شهری قدیمی کنار دجله با فاصله هفت فرسخ بالاتر از موصل قرار دارد، و از آنجا تا نصیبین بیست و سه فرسخ است.^۱ دولابی (۳۱۰هـ) (الذریة الطاهرة النبویة) از یکی از نوادگانش چنین نقل کرده است، أخبرنی أبو عبد الله الحسین بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن الحسین بن علی بن أیطالب...^۲.

شاید کسی بگوید، مشهور است که حسین علیه السلام جز از علی زین العابدین نسلی دیگری نداشته است، و این دو مطلب با هم تضاد دارند، پاسخ این است که منظور این است که نسلی که تا به امروز وجود داشته باشد غیر از علی زین العابدین باقی نمانده است، برخی از مؤرخان می گویند: نسل حسین یا تمام نسل حسین از علی زین العابدین است و برخی دیگر چنین می گویند که: نسل حسین تا به امروز... مانند ابن المطهر در البدء والتاریخ و ابن العبری (نصرانی!) در تاریخ مختصر الدول.

شعر حسین

حسین علیه السلام به شعر و شاعری شناخته نشده است اما برخی روایان از وی اشعاری را نقل کرده اند که نمی توان به آن جزم نمود و من فقط برای نمونه می آورم:

حافظ ابن کثیر می گوید: از آن جمله شعری است که ابوبکر بن کامل از عبد الله بن ابراهیم ذکر کرده و گفته است که آن شعر از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است:

اغن عن المخلوق بالخالق تغن عن الكاذب والصادق
واسترزق الرحمن من فضله فلیس غیر الله من رازق
من ظن أن الناس یغنونه فلیس بالرحمن بالوائق
أو ظن أن المال من كسبه زلت به النعلان من حالق.^۳

ترجمه:

با خالق خود را از مخلوق بی نیاز کن که از کاذب و صادق بی نیاز می گردی.
روزی را از خدای رحمان بطلب، غیر از او رزق دهنده ای نیست.

۱- معجم البلدان ۴۸۱/۱.

۲- الذریة الطاهرة ۱۱۱.

۳- البداية والنهاية ۵۹۳/۱۱، تاریخ دمشق ۱۸۶/۱۴.

هر کس بیندارد که مردم او را بی‌نیاز می‌گردانند، در واقع به خدای رحمان اعتماد ندارد.

هر کسی گمان کند که مال را خود کسب کرده است، برآستی که از بلندای کوهی سر به فلک کشیده سقوط کرده است.

اعمش می‌گوید: حسین بن علی علیه السلام گفته است:

كلما زيد يا صاحب المال مالا زيد في همه وفي الإشتغال
قد عرفناك يا منغصة العيش ویدار كل فان وبال
ليس يصفو لزاهد طلب الزهد إذا كان مثقلا بالعیال^۱

ترجمه: هر چند که مال ثروتمند اضافه گردد، اندوه و مشغولیتش نیز افزون می‌گردد. ای کدر کننده‌ی زندگانی (دنیا) و ای سرایی که همه چیزت فانی و بی‌بقااست، ما تو را شناخته ایم. زهد برای زاهدی که پابند عیال باشد، صفایی ندارد.

اسحاق بن ابراهیم می‌گوید: حسین به زیارت شهدای بقیع رفت و چنین سرود:

نادیت مکان القبور فأسکتوا وأجابني عن صمتهم ترب الحصى
قالت أتدري ما فعلت بساكني مزقت لحمهم و خرقت الكسا
وحشوت أعينهم ترابا بعد ما كانت تأذي باليسير من القذا
أما العظام فإني مزقتها حتى تبانت المفاصل والشوا
قطعت ذا زاد هذا كذا فتركتها رحما يطوف بها البلا^۲

صاحبان قبرها را صدا زدم اما پاسخی ندادند، و به جای آنان خاک قبرشان گفت: می‌دانی با ساکنان خود چه کرده‌ام، گوشت آنان را از هم پاشیدم و کفن شان را دریدم. چشمانشان را که تحمل غباری را هم نداشت از خاک پر کردم.

استخوان‌هایشان را خورد کردم تا آنجا که مفاصل و بندهایشان از هم گسست.

ابوالقاسم علی بن محمد بن شهیدک اصفهانی این شعر حسین علیه السلام را نقل کرده است:

لئن كانت الدنيا تعد نفيسة فدار ثواب الله أعلى وأنبيل

۱- البداية والنهاية ۵۹۳/۱۱ و تاریخ دمشق ۱۸۷/۱۴-۱۸۶.

۲- سابق

و إن كانت الأبدان للموت أنشأت فقتل في سبيل الله بالسيف أفضل
وإن كانت الأرزاق شيئا مقدرًا فقلة سعي المرء في الكسب أجمل
وإن كانت الأموال للترك جمعت فما بال متروك به المرء يبخل^۱

اگر دنیا ارزشمند باشد پس بهشت آن پاداش الهی، برتر و با ارزشتر است.
اگر بدن‌ها برای مردن آفریده شده‌اند، پس شهادت فی سبیل الله با شمشیر بهتر است.
اگر رزق چیزی مقدر است، پس سعی کمتر برای کسب زینده‌تر است.
اگر اموال جمع کرده را باید گذاشت، پس چرا برای مالی که باقی می‌ماند، بخل شود.
زبیر بن بکار این شعر را که حسین درباره‌ی همسرش رباب دختر امرئ القیس و
مادر سکینه دخترش سروده نقل کرده است:

لعمرك أننى لأحب دارا تحل بها سكينة والرباب
أحبهما وأبذل جل مالي وليس للائمی فیها عتاب
ولست لهم و إن عتبوا مطیعا حیاتی أو یغیننی التراب^۲

ترجمه:

سوگند می‌خورم! خانه‌ای را که سکینه و رباب در آن هستند دوست دارم.
من آنان را دوست دارم و همه‌ی ثروتم را برایشان خرج می‌کنم.
ملامت‌کنندگان من در این مورد گناهی ندارند.
هر چند سرزنش‌کنندگان ملامتم کنند، تا زنده هستم حرفشان را نمی‌شنوم مگر
آنکه در دل خاک بروم.

وفات حسین علیه السلام

تقریباً مورخان اتفاق نظر دارند که ایشان دهم محرم سال ۶۱ هجری روز عاشورا به
شهادت رسیده‌اند. برخی شهادت وی را در آخرین روز سال شصت هجری می‌دانند،
که این نظر شاذ و غیر قابل قبول است.

۱- سابق

۲- البداية والنهاية ج ۱۱/۵۹۴-۵۹۵ و تاریخ دمشق ج ۶۹/ص ۱۲۰ و الإصابة ص ۷۴ شماره: ۳۹۰.

خطیب بغدادی در این مورد در تاریخ بغداد می‌گوید: «برخی در تاریخ شهادت وی پندار باطلی دارند، اکثر تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که وی در محرم سال ۶۱ هجری به شهادت رسید، جز هشام بن کلبی که گفته سال ۶۲ هجری که این پنداری بیش نیست^۱. برخی روز شهادت ایشان را روز شنبه و برخی دوشنبه و برخی دیگر چهارشنبه و برخی پنج شنبه و گروهی نیز روز جمعه گفته‌اند.

جایگاه حسین در نزد اصحاب

هنگامی که قریش عروه بن مسعود ثقفی رضی الله عنه را - که آن زمان مشرک بود - نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند تا ایشان را از عمره منصرف کند، عروه از احترام صحابه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امتثال ایشان توسط صحابه به شگفت آمد و هنگامی که نزد قریش بازگشت آنچه را که دیده بود اینگونه بازگو نمود:

«ای قوم من! من نزد پادشاهان زیادی؛ از جمله قیصر و کسری و نجاشی رفته‌ام، به خدا سوگند! هرگز پادشاهی ندیده‌ام که اصحابش او را آنگونه تعظیم و احترام کنند که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را تعظیم می‌کنند، به خدا سوگند! هر گاه ایشان آب دهانش را می‌انداخت حتما در دست یکی می‌افتاد و با آن سر و روی خود را می‌مالید و هر گاه ایشان را به کاری امر می‌نمود بلافاصله انجام میدادند و هر گاه وضو می‌گرفت نزدیک بود بر آب وضوی ایشان با هم درگیر شوند و هرگاه سخنی می‌گفت، همگی ساکت می‌شدند و به تعظیم ایشان هرگز به ایشان خیره نمی‌شدند، وی به شما پیشنهاد خوبی داده است آن را بپذیرید»^۲.

تاریخ برای ما ثبت نموده که خلیفه‌ی اول؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با احترام گذاشتن به اهل بیتش احترام کنید^۳.

و این گفتار ایشان نیازی به شرح ندارد.

امام زهری رحمته الله می‌گوید: عمر فاروق رضی الله عنه به فرزندان صحابه، هر یک لباسی هدیه داد و لباسی به اندازه حسن و حسین رضی الله عنهما در میان آنها نبود، وی پیکری به یمن

۱- تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۱۴۲

۲- صحیح بخاری، کتاب الشروط باب الشرط في الجهاد حدیث شماره: ۸۱/۲۵

۳- صحیح بخاری، فضائل صحابه، باب مناقب قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و باب مناقب الحسن والحسين رضی الله عنهما، شماره: ۳۷۵۱ و شماره: ۳۷۱۳.

فرستاد که لباسی اندازه حسن و حسین علیهما السلام بیاورند و چون لباس حاضر شد فرمود: «الآن راحت شدم»^۱.

واقعی تاریخ‌نویس معروف می‌گوید: عمر رضی الله عنه حسن و حسین را به خاطر قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم‌ردیف پدرشان قرار داد و برای هر کدام پنج هزار درهم مقرر نمود^۲. امام ذهبی، مورخ معروف می‌گوید: جعفر بن محمد صادق رضی الله عنه از پدرش روایت نموده است که: «عمر برای حسین همانند پدرگرامی‌اش علی پنج هزار درهم عطا مقرر نمود»^۳.

خیراندیشی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نسبت به حسین رضی الله عنه برای همه آشکار است، آنجا که قبل از عزیمت ایشان به عراق خطاب به وی فرمود: جبرائیل، رسول الله را میان دنیا و آخرت مختار گذاشت و ایشان آخرت را برگزیدند، تو جگرگوشه‌ی رسول الله هستی، از شما نیز همین انتظار می‌رود^۴.

حافظ ابن عساکر در تاریخ خود از ابوالمہزم نقل کرده است که گفت: ما جنازه‌ی زنی را تشییع کردیم و ابوهریره در این تشییع حضور داشت، جنازه مردی را نیز آوردند، ابوهریره آن را میان خود و جنازه‌ی زن نهاد و بر آن‌ها نماز خواند و هنگام بازگشت حسین رضی الله عنه خسته شد و نشست، ابوهریره رضی الله عنه با کناره‌ی لباسش خاک را از پاهای حسین رضی الله عنه پاک می‌کرد، حسین رضی الله عنه فرمود: تو این کار را می‌کنی! ابوهریره رضی الله عنه گفت: بگذار، اگر مردم چیزی را که من از تو می‌دانم، می‌دانستند تو را بر شانه‌های خود حمل می‌کردند^۵.

یکی از مظاهر احترام و بزرگداشت عمرو بن العاص رضی الله عنه نسبت به حسین رضی الله عنه آن است که ابن ابی شیبه از ولید بن عیزار روایت کرده است و می‌گوید: عمرو بن عاص در

۱- سیر اعلام النبلاء جلد ۳ صفحه ۲۸۵، تاریخ دمشق جلد ۱۴ صفحه: ۱۷۷.

۲- سابق

۳- سیر اعلام النبلاء جلد ۳ صفحه ۲۸۵ و تاریخ اسلام حوادث سال ۶۱ هجری صفحه ۱۰، ۵۰۰۰ درهم سهم اهل بدر بود که از بزرگان صحابه بودند و ایشان حسن و حسین را هم‌ردیف اهل بدر قرار دادند و این شرف بزرگی است و نشان محبت و قدرشناسی اهل بیت نزد عمر فاروق است.

۴- نکا: صحیح ابن حبان جلد ۱۵ صفحه ۴۲۴ شماره ۶۹۶۸ و الزهد ابن ابی عاصم، جلد ۱ صفحه ۱۴۳ شماره: ۲۶۷ و سنن بیهقی جلد ۷ صفحه: ۴۷ شماره ۱۳۰۹۸، تاریخ دمشق جلد ۴ ص ۱۲۷ و ج ۱۴ ص ۲۰۲ و همگی از یحیی بن اسماعیل بن سالم از شعبی روایت کرده‌اند.

۵- تاریخ دمشق ج ۱۴ ص ۱۷۹-۱۸۰ و سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۸۷ به اختصار.

سایه‌ی کعبه نشسته بود که حسین بن علی علیه السلام را دید که می‌آید، گفت: این محبوبترین اهل زمین نزد اهل آسمان است.^۱

امیر معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه حسین را بسیار احترام و تعظیم می‌نمود و حسین جوایز و هدایای وی را می‌پذیرفت.^۲

حافظ ابن کثیر می‌گوید: هنگامی که خلافت به معاویه رسید حسین همراه با برادرش حسن رضی الله عنه نزد وی رفت و آمد می‌کردند، وی آنان را خیلی اکرام می‌کرد و به آنان مرحبا می‌گفت و عطایای زیادی را اهدا می‌نمود و در یک روز به آنان دویست هزار داد و گفت: بگیری من پسر هند هستم^۳ و به خدا قسم قبل و بعد از من هیچ کس چنین عطایایی نداده است، حسین رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند نه قبل و نه بعد از تو کسی افرادی بهتر از اما نخواهد یافت که به ایشان هدیه بدهد.

پس از وفات حسن ایشان هر ساله نزد معاویه رضی الله عنه می‌رفت و امیر معاویه به ایشان عطایایی می‌داد.^۴

باری معاویه رضی الله عنه از بر خورد تند حسین رضی الله عنه گلایه کرد، برخی گفتند: «به وی نامه‌ای بنویس و ایشان و پدرش را نکوهش کن، گفت: هر عیبی که درباره‌ی او و پدرش بگویم، دروغ گفته‌ام و برای من شایسته نیست که کسی را به دروغ نکوهش کنم. چگونه عیبی به حسین نسبت دهم در حالی که ایشان آن عیب را ندارد.^۵

تمام اهل بیت که معاصر حسن و حسین رضی الله عنه بودند ایشان را احترام و تکریم می‌کردند، ابن عساکر با سند خود از مدرک بن عماره نقل کرده است که وی گفت: «ابن عباس رضی الله عنه را دیدم که رکاب حسن و حسین را گرفته بود، به او گفتند: چگونه رکاب آنان را می‌گیری، در حالی که تو بزرگ و بزرگوار هستی، گفت: اینان فرزندان

۱- مصنف ابن ابی شیبه جلد ۷ ص ۲۶۹.

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۹۱.

۳- اشاره به این که مادرش هند بنت عتبة بن ربیع بن عبدشمس بن عبدمناف (در جدش عبدمناف با رسول الله صلی الله علیه و آله بهم می‌رسد)، وی مسلمان شد و با آن حضرت صلی الله علیه و آله بیعت نمود.

۴- البداية والنهاية ج ۸ ص ۱۵۰-۱۵۱. تاریخ الإسلام زندگی حسین ۱۰۴. تهذیب تاریخ دمشق ج ۴ ص ۳۱۵.

۵- انساب الأشراف ج ۳ ص ۳۶۱.

رسول الله ﷺ هستند آیا این برایم سعادت نیست که رکاب آنان را بگیرم»^۱.
 ابن عساکر از رزین بن عبید نقل کرده است که می گوید: نزد ابن عباس بودم که
 علی بن حسین آمد، ابن عباس گفت: مرحبا بالحبیب بن الحبیب (یعنی خوشامد
 محبوب فرزند محبوب)^۲.

این است نگاه اصحاب به ریحانه‌ی مصطفی ﷺ و این است جایگاه ایشان نزد
 اصحاب رسول الله ﷺ.

۱- تاریخ دمشق ج ۱۴ ص ۱۸۱.

۲- تاریخ دمشق ج ۴۱ ص ۳۷۰، والبداية والنهائة ج ۹ ص ۱۰۶. ط: المعارف.

بخش دوم

بینش مبارزاتی حسین رضی الله عنه

تأملاتی پیرامون بینش مبارزاتی حسین رضی الله عنه

نوشتہ:

دکتر محمد الشیبانی

فصل اول

مخالفت با حسین علیه السلام ... دلایل و وقایع

پیش درآمد

زندگانی حسین علیه السلام حوادث و اتفاقات نمایان و بارزی دارد که پرسش‌هایی بسیاری از خود به جا گذاشته است که آثار آن امروزه نیز گریبانگیر ماست، شاید بتوان گفت که بارزترین نشان این حوادث و اتفاقات مبارزات سیاسی حسین علیه السلام است که در مخالفت بیعت با یزید و در پی آن خروج به کربلاست، که در پی نامه‌های فراوان اهل کوفه عزم سفر نمود که نهایتاً اهل کوفه به ایشان و اهل بیت خیانت کرده و آنان را با لشکر ابن زیاد تنها گذاشتند که نتیجه آن رویارویی همان فاجعه‌ی کربلاست.

از آنجا که این فاجعه، تاریخ و وضعیت آن روز مسلمانان و بلکه آینده‌ی آنان را نیز تحت الشعاع خود قرار داده است و برای اینکه در تحلیل، استدلال و نتیجه از انصاف دور نشده باشیم لازم است این قضیه را از ابتدا و اصل ماجرا مطرح کنیم و با اخلاص یک مسلمان و بی‌طرفی یک پژوهش‌گر طالب حق، همگام با آن حرکت کنیم و حوادث آن را بررسی نماییم.

قضیه از آنجا آغاز شد که معاویه رضی الله عنه برای یزید بیعت گرفت، اما انصافاً ابتدای قضیه پیش از آن است، البته بیعت یزید می‌تواند آغاز بحث ما از آن برهه‌ی حساس زمانی باشد و بنا به نیاز طبیعت تحقیق به حوادث پیش از آن نیز گریزی بزنیم، اینگونه از طولانی بودن بحث که موجب ملامت خاطر خوانندگان می‌گردد، نیز پرهیز کرده ایم.

بحث اول: بیعت گرفتن برای یزید

پیش از آنکه از مخالفت حسین علیه السلام با بیعت یزید سخن بگوییم بر خود لازم می‌دانم که ابتدا درباره‌ی خود بیعت و عواملی که معاویه رضی الله عنه را بر آن داشت، مطالبی را بیان کنم.

عواملی که معاویه رضی الله عنه را به گرفتن بیعت برای یزید سوق داد

عامل سیاسی (حفظ یکپارچگی امت)

فراموش نکنیم اوضاعی که در آن با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بیعت شد و زمانی که معاویه برای پسرش یزید بیعت گرفت بسیار متفاوت است. خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای همه امت خیر و صلاح بود، با مرتدان جنگید و دین الهی استوار و ماندگار شد، ابوبکر و عمر و سایر اصحاب و اهل بیت علیه مخالفان ید واحدی بودند و در دوران آنان اختلافی بروز نکرد و کسی به مخالفت بر نخواست، خلافت آنان مورد اتفاق همه بود و همگان مطیع و فرمانبردار ایشان بودند. پس از آن که عمر رضی الله عنه ضربه خورد توصیه کرد که یکی از شش نفر که از عشره‌ی مبشره هستند برای خلافت انتخاب شود که عبارت بودند از عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنهم.

یکی از این شش نفر باید خلیفه می‌شد که همه‌ی آنان صلاحیت و فضیلت داشتند و به بهشت مژده داده شده بودند و در اسلام نیز سابقه‌ی درخشان داشتند و در نتیجه همه‌ی مردم به فضل و بزرگواری و سابقه‌ی دینداری آنان معترف بودند.

پس از رایزنی با صحابه رضی الله عنهم عثمان ذی‌النورین چون که برترین کاندیدهای خلافت مسلمین بود به این منصب برگزیده شد، در اواخر خلافت ایشان فتنه سر بر آورد و ایشان محاصره گردیده و مظلومانه شهید شد، پس از وی علی رضی الله عنه خلافت را به عهده گرفت، همه‌ی مردم برای بیعت با وی همصدا نبودند، چرا که ایشان و کسانی که پیرامونش بودند متهم به دست داشتن در قتل خلیفه بودند، و یا لاقلاً متهم بودند که با شورشیان تساهل کردند که نهایتاً عثمان رضی الله عنه میان آن‌ها به شهادت رسید.

سرزمین شام با فرماندهی معاویه رضی الله عنه جریان مخالف را تشکیل می‌دادند، شامی‌ها در پی انتقام قاتلان عثمان که بخشی از سپاه علی بودند بر آمدند، درگیری و تفرقه آغاز

شد، گروهی از مسلمانان کشته شدند و این نکته، نکته آغاز و پیدایش فرقه‌هایی همچون خوارج و غیره گردید.

موقعیت جامعه‌ی اسلامی آن دوران با توجه به تحول فکری و اعتقادی طیفی از جامعه، امیر معاویه را بر آن داشت که در انتخاب خلیفه و جانشین خود تجدید نظر کند. شامی‌ها در ارزش‌ها و آرمان‌های خویش ثبات بیشتری داشتند و از این رهگذر معاویه رضی الله عنه توانسته بود که در مقابل اهل عراق پیروزی‌هایی به دست آورد، عراقی‌ها که شورشیان متهم به قتل عثمان رضی الله عنه در میان قبایل آنان نفوذ کرده بودند، وجه مشترک و رابطه‌ی دینی مشخصی که آنان را به هم بدوزد نداشتند و علاوه بر آن اختلاف‌افکنان و فتنه‌گرایان که یکی از عوامل ناکامی علی رضی الله عنه و منبع اصلی اذیت و آزار ایشان و فرزندانش پس از وی بودند، در عراق کم نبودند.^۱

اما اهل حجاز، صحابه و بزرگان تابعین، فقها و علمای بلندپایه را در میان خود داشتند و حجاز در آن دوران به حق نماینده‌ی اسلام بود، نه فکر و اندیشه باطلی در آن ظهور کرده بود و نه از منکرات و بدعت‌ها خبری. محیط حجاز، محیط علم و دین و تقوا بود؛ زیرا صحابه و فرزندانشان هم در مکه و هم در مدینه وجود داشتند.

در میان اهل حجاز افراد سرشناس و شاخصی از فرزندان صحابه همچون: حسین بن علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه به عنوان نامزدهای اصلح برای تصدی خلافت پس از معاویه رضی الله عنه وجود داشتند.

در اینجا یک سؤال بسیار مهم مطرح است و آن اینکه: چرا معاویه رضی الله عنه یکی از این چهار نفر را بر نگزید؟

در پاسخ می‌گوییم: اتفاق تمام مناطق بر یک فرد معین کار بسیار مشکلی بود؛ زیرا هنوز میان آنان اختلافاتی وجود داشت.

شامی‌ها، عراقی‌ها را به عنوان پناه‌گاه شورشیان قاتل عثمان رضی الله عنه می‌دانستند، بعید بود که اهل شام از ارزش‌ها و اهدافی که بخاطر آن شمشیر زده‌اند، یعنی حمایت و خونخواهی خلیفه‌ی مظلوم، تنازل کنند، پس چگونه شامی‌ها می‌توانستند نامزدی را بپذیرند که مورد حمایت اهل عراق است؟

شامی‌ها عموماً اهل حجاز علی‌الأخص اهل مدینه را مسؤول قتل عثمان رضی الله عنه می‌دانستند، در حضور آنان و جلوی چشمشان شورشیان یک ماه خلیفه را محاصره کردند واز دیوار منزل وی بالا رفتند و خلیفه را شهید کردند، اما اهل مدینه هیچ کاری انجام ندادند، بنابراین -از دیدگاه شامی‌ها- عاقلانه نبود که نامزدی از اهل مدینه را برای تصدی خلافت بپذیرند.^۱

شامی‌ها به نامزدی که از عراق و مدینه بخواهد خلافت را به عهده بگیرد، چنین دیدگاهی داشتند، دیدگاه اهل عراق نیز در مورد جانشین معاویه رضی الله عنه با دیدگاه شامی‌ها تفاوت چندانی نداشت.

عراقی‌ها حسین بن علی رضی الله عنه را حمایت و تأیید می‌کردند و به مشکل می‌توانستند به فردی دیگری به جای ایشان رضایت دهند.

از این گذشته افرادی که نامزد بودند به طور کامل مورد تأیید اطرافیان و معاصرین خود نبودند، بنی‌امیه نمی‌خواستند که خلافت به فردی غیر از قبیله‌ی آنان برسد، آنان بزرگترین قبیله‌ی قریش و اهل سیادت و امارت بودند.^۲

۱- برای پاسخ دادن به این شبهات: نگا: رساله کارشناسی ارشد برادر محمد عبدالله الغبان در مورد فتنه و قتل عثمان که سال ۱۴۱۱هـ در دانشگاه اسلامی مدینه بررسی شد و دار العیکان آن را چاپ کرده است، و همچنین رساله‌ی عبدالحمید علی ناصر در مورد خلافت علی رضی الله عنه که سال ۱۴۱۳هـ در دانشگاه مذکور بررسی گردید و توسط مکتبه الرشد به چاپ رسیده است.

۲- خاندان بنی‌امیه مزایای عدیده‌ای داشتند که با توجه به آن رسول الله تعدادی از آنان را ولایت دادند و به منصب امارت انتصاب نمودند، راویان و تاریخ نگاران همه متفق القولند که هنگام وفات رسول الله صلی الله علیه و آله عتاب بن اسید امیر مکه، خالد بن سعید امیر صنعاء، ابوسفیان بن حرب امیر نجران، ابان بن سعید بن العاص امیر بحرین، سعید بن القثم ازدی هم پیمان بنی‌امیه، امیر جرش و پیرامون آن، مهاجر بن بنی‌امیه مخزومی امیر کنده و صدف، عمرو بن العاص امیر عمان و عثمان بن ابی العاص امیر طائف بودند که همه اینان از بنی‌امیه هستند. نگا: بلاذری، انساب الأشراف ج ۱ ص ۵۲۹-۵۳۰، ابو حیان توحیدی، الإمتاع والمؤانسة ج ۱ ص ۷۴. شیخ الإسلام ابن تیمیة منہاج السنة ج ۲ ص ۷۴. ابو حیان می‌گوید: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله این پایه را گذاشتند و آنان را مطرح کردند، چگونه امیدوار و خواهان امارت نباشند، و خود را از دیگران مقدم‌تر نپندارند، الإمتاع والمؤانسة: ج ۲ ص ۷۴.

مقریزی می‌گوید: ناگفته پیداست که انتصاب بنی‌امیه به این مناصب از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره‌ای است به این که، خلافت به آنان خواهد رسید، النزاع والتخاصم ص ۶۳-۶۴.

برای بر چیدن اختلافات که بسا امت را در ورطه درگیری‌های جدیدی می‌انداخت و کیان حکومت اسلامی را متزلزل می‌ساخت، معاویه رضی الله عنه پسرش یزید را تنها نامزدی می‌دید که از حمایت اهل شام که در استقرار دولت نقش اساسی را ایفا می‌کردند، برخوردار است.

معاویه رضی الله عنه انگیزه‌اش را از ولایت عهدی یزید هنگامی که در آخرین حج خویش از بزرگان فرزندان صحابه تأییدیه جمع می‌کرد، ابراز نمود، آن جز بیم این که پس از مرگ وی اختلاف دامنه‌ی گسترده تری پیدا کند^۱ و امت را درگیر جنگی خانمانسوز گرداند که آن سرش ناپیداست، چیزی دیگری نبود.

عامل اجتماعی (تعصب قبیله ای)

معاویه رضی الله عنه با پشتیبانی اهل شام وارد جنگ شد و خلافت را به عهده گرفت، شامی‌ها بیش از همه مطیع معاویه رضی الله عنه بودند و بنی امیه را دوست می‌داشتند^۲. آنان باور کرده بودند که اهل عراق و مدینه سبب اصلی قتل خلیفه‌ی مسلمانان عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه هستند.

دلیل این اطاعت و محبت این است که هنگامی که امیر معاویه ولایت‌عهدی یزید بن معاویه را به اهل شام پیشنهاد کرد، همگی بدون هیچ رأی مخالفی پذیرفتند و با یزید به عنوان ولی عهد و خلیفه بعد از پدرش بیعت کردند.

در مقابل احساس بسیاری از اهل عراق که می‌خواستند حتما یکی از اهل بیت باید خلیفه گردد، اهل شام به هیچ عنوان راضی نبودند که شخصی غیر از بنی‌امیه خلافت را به عهده بگیرد و احساس قومی مردم همین بود که خلافت باید در بنی‌امیه و سرزمین شام باقی بماند. به طور مثال هنگامی که اهل مکه با ابن زبیر بیعت کردند، بسیاری از اشراف شام اعتراض کردند و گفتند: پادشاهی در میان ما بوده و ما رضایت

۱- ابن سعد: طبقات الکبری، ج ۴ ص ۱۴۹-۱۵۰.

۲- اطاعت و فرمانبری اهل شام به طبیعت زندگی مردم سرزمین شام بر می‌گردد، و قبایل آنان قرن‌ها قبل از آمدن اسلام در آنجا توطین یافته بودند و در معرض تأثیر پذیری از تمدن یونانی و رومانی بودند، و این عوامل در اطاعت از دولت و پیروی از نظام بسیار تأثیر گذار بود، و اضافه بر آن از دیر باز امرایی داشتند که به اطاعت از آنان خو گرفته بودند، و هنگامی که امیر معاویه آمد در اطاعت از وی مشکل چندانی احساس نمی‌کردند. تاریخ الدولة العربیة ص ۱۴۹-۱۵۰.

نخواهیم داد به اهل حجاز منتقل گردد^۱.

بر دولت اسلامی در آغاز یعنی همان دوران خلفای راشدین علیهم السلام نگرش دینی غالب بود و از خلافت معاویه به بعد عصبیت تقویت یافته و بُعد دینی در دل‌ها ضعیف گشته بود و نیازمند بعد و صبغه‌ی پادشاهی و عصبیت بود، اگر فرد منتخب به ولایت عهدی از لحاظ عصبیت نژادی مورد حمایت نبود، مقبولیتی نمی‌یافت و خیلی زود نقض عهد می‌شد و اتحاد جای خود را به تفرق و اختلاف می‌داد^۲.

این نظریه و استنتاج ابن خلدون قابل احترام و تأیید است، بویژه اینکه ابن خلدون در دنیای سیاست وارد شده وزندگانی سیاسی داشته است، لذا این استنتاج او بر گرفته از تجربه‌ی او می‌باشد که به اوضاع سیاسی و نتایج آن آشنایی کافی داشته است.

تحولات سیاسی معمولا با ابهام و پیچدگی همراه است، هر کس نمی‌تواند با نگاه اول به حقایق و واقعیت‌های آن پی ببرد.

توان قبیله‌ی کلب و نقشی را که در تثبیت قدرت داشتند نباید نادیده گرفت، (کاری که حسان بن مالک بن بحدل بزرگ قبیله‌ی کلب کرد) آنان دایی‌های/ماماهای یزید بودند، رهبر این قبیله بود که بعدها خلافت مروان بن حکم را تثبیت کرد^۳.

شعوط معاویه علیه السلام را در انتخاب یزید به ولایت‌عهدی معذور می‌داند و می‌گوید: از آنجا که عصبیت و قدرت بدست بنی امیه بود، اقدام معاویه به این کار، بسیار طبیعی است که همه منصفان آن را می‌پذیرند و عقلا بر آن صحه می‌گذارند^۴.

۱- الطبرانی: معجم الکبیر، ج ۷ ص ۲۵۷؛ اسنادش منقطع است.

۲- ابن خلدون، المقدمة، ج ۶ ص ۲۶۵. نگا: دکتور محمد عابد الجابری، معالم نظریة ابن خلدون في التاريخ الاسلامی ص ۲۷۲ و بعد از آن.

۳- هشام بن محمد الکلبی: نسب معد واليمن الکبیر، ۵۹۶/۲ جمهرة النسب لابن الکلبی ج ۱ ص ۱۸۳ المسعودی، التنبيه والإشراف ص ۲۸۳، عمرو بن مخلدة کلبی می‌گوید:

رددنا لمروان الخلافة بعد ما جری للزیرین کل برید
فإلا یمكن منا الخلیفة نفسه فما نالها إلا ونحن شهود

نگا: ابن بدران، مختصر تاریخ دمشق، ج ۴ ص ۱۹۴.

۴- شعوط: اباطیل یجب أن تمحی من التاريخ، ص ۳۴. امام مالک می‌گوید: تنها چیزی که مانع شد که عمر بن عبدالعزیز فردی صالح را بعد از خود بر گزیند که بیعت بعد از او برای یزید بن عبد الملک گرفته شده بود، عمر بن عبدالعزیز ترسید که اگر برای دیگری بیعت بگیرد، یزید شورش

از ناحیه عملی نیز انتقال خلافت بنی امیه به دیگران در آن هنگام کاری نشدنی بود، زیرا والیان تمام ولایت‌ها از بنی امیه یا از هواخواهان آنان بودند و سپردن خلافت به یکی از فرزندان صحابه به معنای عزل آنان بود که چه بسا آن را نمی‌پذیرفتند و دوباره صحنه‌های جمل و صفین در دامنه‌ی گسترده‌تر تکرار می‌شد.^۱

این نکته توان و پشتیبانی بنی امیه را در شام برای ما نمایان می‌کند که مروان بن الحکم توانست با پشتیبانی اهل شام بر عمال عبد الله بن زبیر پیروز شود و هم چنین پس از وی پسرش عبد الملک بن مروان نیز با پشتیبانی و حمایت آنان ابن زبیر را شکست دهد و در سال ۷۳هـ وی را به قتل برساند، می‌بینیم که اهل شام از ابن زبیر اطاعت نکردند، بلکه اهل عراق به برادرش مصعب بن زبیر خیانت کردند و به عبد الملک بن مروان پیوستند، سکینه دختر حسین علیه السلام خیانت اهل کوفه به شوهرش مصعب بن زبیر را با این جملات بیان می‌کند: «ای اهل کوفه! خدا شما را نفرین کند؛ در خردسالی مرا یتیم و در بزرگسالی بیوه ام کردید»^۲. راستی چرا امت بر ابن زبیر متفق نشدند، در آن زمان که هیچ کس جایگاه و فضایل او را نداشت؟ بلکه بر عکس عبد الملک بن مروان که از نظر سنی به سان یکی از فرزندان ابن زبیر بود، توانست خلافت و رهبری مسلمانان را به چنگ آورد.

عوامل شخصی در یزید

بدون تردید صحابه و فرزندانشان از یزید افضل و اصلح بودند، لیکن با وجود این معاویه پسرش را به رهبری مسلمانان از دیگران توانمندتر می‌دانست؛ زیرا او سالیانی طولانی در کنار پدرش بوده است، و از حمایت بی‌دریغ اهل شام نیز برخوردار بود و از نزدیک روند سیاسی آن دوران را دنبال می‌کرد.

معاویه علیه السلام در پسرش صفات حسنه‌ای مانند، کرم، جوانمردی، شجاعت، دلیری و لیاقت رهبری سراغ داشت و با توجه به این صفات به وی به دیده‌ی اعجاب و ارزش و بزرگی می‌نگریست.

کند، و جنگی براه اندازد که مهار و اصلاح آن مشکل باشد. نگا: ترتیب المدارك، قاضی عیاض، ج ۱ ص ۱۷۰، منهاج السنة ج ۱ ص ۵۵۰.

۱- احمد شلبی: موسوعة التاريخ الإسلامی ج ۵ ص ۴۸.

۲- انساب الأشراف: ص ۱۹۵.

معاویه رضی الله عنه فردی نبود که از ویژگی‌ها و توانمندی‌های افراد غافل باشد، او پرورده‌ی بیت رهبری و زعامت مکه بود و بیش از چهل سال از عمرش را در امارت و حکومت سپری کرده بود، او به درستی از ویژگی‌ها و مزیت‌های فرماندهان، امرا و عقلا آگاهی داشت و قدر و فضیلت هر یک را می‌شناخت. معاویه رضی الله عنه احساس کرده بود که پسرش دلداده‌ی دادگستری و تأسی از خلفای راشدین است، او درباره‌ی سیاستی که در اداره‌ی امور در پیش خواهد گرفت از یزید پرس و جو می‌کرد و یزید در پاسخ می‌گفت: «پدرم! والله سیاست عمر بن خطاب را در پیش خواهم گرفت»^۱.

معاویه رضی الله عنه به درستی می‌دانست که علاوه از یزید جوانان دیگر قریش نیز از این مزایا و ویژگی‌ها برخوردارند، و این مزایا با آن آرمان‌های شخصی که بعدها پدید آمد، چه بسا امت را درگیر فتنه و جنگ کند، اما یک مزیت یزید را از دیگران ممتاز کرده بود و آن چیزی است که دولت بیش از هر امری نیازمند آن است، و آن چیزی نیست جز توان رزمی و لشکری^۲.

«از دیدگاه معاویه رضی الله عنه گرچه این اقدام وی منجر به حق‌تلفی و نادیده گرفتن شایستگی افرادی می‌شد اما ضامن حفظ دولت اسلامی بود و مردم را از فتنه‌ها و هرج و مرج احتمالی که پس از فوت هر خلیفه و یا شکست وی از جانب مخالفان پدید می‌آید، در امان نگه می‌دارد، و بیم آن داشت که اگر مسلمانان هم چنان با هم درگیر باشند دشمنان ساز و برگی جدید فراهم نمایند و در قلب جزیره‌ی العرب بر آنان بتازند، خدا می‌داند که عواقب وخیم آن بر اسلام و مسلمانان چه باشد»^۳.

حاکم در این زمینه مورد اتهام قرار نمی‌گیرد و لو این که پدر و یا پسرش را به ولایت عهدی خود برگزیند؛ زیرا او موظف است که در حیات خود برای مسلمانان خیر اندیش باشد، و پس از مرگ دیگر تبعاتی را متحمل نخواهد بود، بر خلاف نظری که حاکم را در صورت برگزیدن پدر و یا پسر خود به ولایت عهدی متهم می‌دانند و یا گروهی دیگر که فقط در صورت انتخاب پسر به عنوان ولی عهد حاکم را متهم می‌دانند.

۱- ابن ابی عاصم، الآحاد والمثانی (۳۷۵/۱) با سند حسن.

۲- محب الدین الخطیب: پانوشته‌های کتاب العواصم والقواصم ابن العربی، ۲۲۲-۲۲۳.

۳- محمد کرد علی، الإسلام والحضارة العربية (۳۹۵/۲).

«وی فراتر از این پندارهاست، به ویژه در صورتی که در این کار داعیه‌ای قوی باشد مانند وجود مصلحتی و یا دفع مفسده‌ای که در آن صورت این گمان به طور کلی منتفی است، مانند کاری که معاویه رضی الله عنه درباره‌ی پسرش انجام داد، گرچه کار معاویه با موافقت مردم انجام شد و این موافقت برای وی در این زمنه حجت است»^۱.

ابن بطال می‌گوید: انتخاب شخصی توسط حاکم به عنوان خلیفه و جانشین پس از خود بر عامه‌ی مسلمانان نافذ است؛ زیرا صحابه و عموم مردم به اتفاق به انتخاب عمر توسط ابوبکر عمل نمودند و هم چنین در پذیرش شورای شش نفره نیز اختلاف نکردند، و این شیوه وصیت مردی به فرزند خود است؛ زیرا او را خیر اندیش‌تر می‌پندارد، حاکم نیز این گونه است»^۲.

ابن عباس به فضیلت یزید^۳ معترف بود و با وی بیعت نمود و هم چنین ابن عمر نیز بیعت نمود و جز حسین بن علی رضی الله عنهما کسی باقی نماند که اهل فتنه در حیات معاویه رضی الله عنه نیز او را تحریک نمودند اما حسن رضی الله عنه او را بر حذر داشت و پس از درگذشت معاویه رضی الله عنه، تصمیم گرفت به آنان بپیوندد که صحابه وی را از این کار بازداشتند که ایشان نپذیرفت و آن حوادث رخ داد.

اما عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را امیر معاویه از این اقدامات بر حذر داشت و نهایتاً وی پس از محاصره آرزو می‌کرد کاش معاویه زنده بود و او را از آن حالت می‌رهانید.^۴

معاویه رضی الله عنه و ولایت مفضول با وجود فاضل

معاویه رضی الله عنه به خاطر حفظ یکپارچگی و وحدت کلمه که از دیدگاه شریعت اسلامی بسیار مهم‌تر است با وجود فاضل، مفضول را برگزید، و با توجه به صحبت و عدالتش چیزی دیگر از وی انتظار نمی‌رفت.^۵

۱- ابن خلدون - المقدمة (۲۶۴/۱-۲۶۵).

۲- فتح الباری (۲۱۸/۱۳).

۳- أنساب الأشراف (۲۸۹/۲/۴-۲۹۰) با سند حسن.

۴- أنساب الأشراف (۳۴۶/۲/۴-۳۴۷) با سند حسن.

۵- ابن خلدون (۶۵/۱)، دعای رسول الله صلی الله علیه و آله برای معاویه رضی الله عنه به هدایت ثابت و محرز است، نگا: الفتح الربانی (۱۷۲/۲۳-۱۷۳)، ترمذی ۶۸۷/۵ شماره‌ی ۳۸۴۲ و گفته است: حسن غریب. ابن عساکر (۱۶۱۲/۲۴۳). آلبانی شواهد و متابعات زیادی برایش آورده و سپس گفته است: فی الجملة حدیث صحیح است و این طرق بر قوت آن می‌افزایند. نگا: السلسلة الصحيحة ۶۱۴/۴ شماره‌ی ۱۹۶۹.

فرزندان بزرگوار صحابه امثال: ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیر، حسین بن علی و عبدالله بن عمرو بن عاص و غیره بسیار بودند،^۱ البته فرزندان صحابه در میان خود بر شخصیت واحدی اتفاق نظر نداشتند، مثلا ابن عباس پس از وفات یزید نیز با ابن زبیر بیعت نکرد با این که شهرهای بسیاری با وی بیعت کرده بودند، بلکه از وی انتقاد می کرد و در برخی کارها وی را سرزنش می نمود.^۲

و هم چنین محمد بن الحنفیه و ابن عمر نیز با ابن زبیر بیعت نکردند، بنابراین چه کسی می تواند تضمین نماید که تمام طرفها بر شخصیت واحدی اتفاق کنند؟
فقها برای احراز صلاحیت امامت شروط عدیده‌ای گذاشتند، از آن جمله این که حاکم باید قریشی^۳، مجتهد، عادل، و صاحب علم و قدرت و سیاست و پختگی و حسن تدبیر باشد^۴ و غیر آن.

ابن عباس علیه السلام به فقاقت وی گواهی داده است، نگا: صحیح البخاری (فتح الباری ۱۳۰/۳) و ابن حجر افزوده است: «ظاهر گواهی ابن عباس علیه السلام به فقه و صحبت وی گویای فضل کثیری است» (۱۳۱/۷). ابودرداء به حسن نماز وی گواهی داده است، مجمع الزوائد ۳۵۷/۹ و گفته: رواه الطبرانی و رجاله رجال الصحیح. و نگا: منهاج السنة ۲۳۵/۶، و فضائل معاویه، ابی نعیم شماره‌ی ۱۵۶۴، کتابخانه مخطوطات دانشگاه اسلامی. ابن سعد ۱۴۹/۱/۴ با سندی صحیح.

۱- سبکی: طبقات الشافعية الكبرى ۳۰۰/۱۰.

۲- عبدالرزاق: المصنف ۴۵۳/۱۱ شماره‌ی ۲۰۹۸۵ با سندی صحیح. ابن سعد، الطبقة الرابعة ۱۴۶/۱ با اسنادی صحیح، ابن ابی عاصم: الآحاد والمثانی، ۳۷۸/۲، طبرانی، المعجم الكبير ۳۳۷/۵ با اسنادی حسن، ابن عساکر ۷۳۳، ۶۷۴ ق/۱۶، ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۱۵۳/۳.

۳- عیاض می گوید: این که امام باید قریشی باشد مذهب تمام علماء است و از مسائل اجماعی محسوب می گردد و از احدی از سلف قول مخالفی نقل نشده است، و بعدیها نیز بر آن صحه گذاشته‌اند. و افزوده است: نظر خوارج و معتزله در این باره به خاطر مخالفت با مسلمین، معتبر نیست... (فتح الباری ۱۲۷/۱۳) و ابن حجر گفته است: کسانی که اجماع را نقل کرده‌اند می بایست قول عمر علیه السلام را در این باره نقل شده است تاویل کنند، احمد از عمر با سندی که رجالش ثقة‌اند نقل کرده است که: «اگر مرگم فرا رسد و ابوعبیده زنده باشد او را خلیفه می گردانم» و در ادامه می گوید: «اگر مرگم فرا رسد و ابوعبیده مرده باشد، معاذ بن جبل را به خلافت بر می گزینم...». معاذ بن جبل انصاری است نه قریشی، احتمالا: یا این اجماع پس از عمر شکل گرفته است و یا اجتهاد عمر در این مورد تغییر کرده است والله اعلم. فتح الباری (۱۳۷/۱۳)، و نگا: عبدالوهاب خلاف، السياسة الشرعية، ۲۹.

۴- ابن زبیر: الروض الباسم، ۳۲/۲، باقلانی: الإنصاف ۱۱۲-۱۱۳، بغدادی: اصول الدین ص ۱۳۹.

از امام احمد نقل شده که عدالت و علم و فضل را شرط ندانسته است.^۱

از سیاست عمر رضی الله عنه در انتخاب والیان چنین بر می آید که ایشان تنها برتری دینی را ملاک نمی دانست بلکه به بینش سیاسی افراد همراه با اجتناب از نواهی شرعی اعتبار قایل بود، بدین جهت معاویه و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما را با وجود افرادی برتر از اینان از لحاظ دینی، امثال: ابودرداء در شام و ابن مسعود در کوفه، به امارت برگزید.^۲

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: گاه من فردی را بر می گزینم و فردی دیگر را که نزد من محبوبتر است رها می کنم، اما شاید او بیدارتر و قدرتمندتر باشد.^۳

بدین جهت رسول الله صلی الله علیه و آله خالد بن ولید رضی الله عنه را به عنوان فرماندهی لشکر منصوب می کردند با این که گاهی کارهایی از او سر می زد که چندان خوشایند ایشان نبود، ابوذری رضی الله عنه از لحاظ امانت و صداقت^۴ از وی برتر بود اما رسول الله صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: ای ابوذری! تو ضعیف هستی، من آنچه را برای خود پسندیدم، برای تو نیز می پسندم، هرگز حتی بر دو نفر هم امیر نباش و سرپرستی مال یتیمی را قبول مکن.^۵

ابوذری رضی الله عنه را از ولایت و امارت نهی فرمودند زیرا وی را ضعیف می دانستند.^۶

۱- ابویعلی الفراء: الأحكام السلطانية، ص ۲۰.

۲- ابن حجر: فتح الباری ۳۱۱/۱۳.

۳- عبدالرزاق: المصنف ۳۲۳/۱۱ شماره‌ی ۲۰۶۵۸، سعید بن منصور ۲۳۷/۲-۲۳۸ شماره‌ی ۲۶۲۱، هر دو روایت از حسن بصری و محمد بن سیرین به صورت مرسل نقل شده‌اند، مرسل ابن سیرین صحیح است، نگا: المراسیل، ابی حاتم ص ۱۸۶، ۳۱، ابو عمر در "التمهید" می گوید: هر کسی که مشهور باشد که فقط از افراد ثقه روایت می کند تدلیس و ارسال او مقبول است، بنابراین مراسیل سعید بن المسیب، محمد بن سیرین و ابراهیم نخعی نزد محدثین صحیح هستند. نگا: التمهید ۳۰/۱، ظفر احمد التهانوی: قواعد فی علوم الحدیث ص ۱۵۴، نگا: العلائی، جامع التحصیل ۱۶۲-۱۶۶-۲۶۴.

۴- رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی ابوذری رضی الله عنه فرمودند: «زیر چتر آسمان و برگسترده‌ی زمین فردی صادقتر از ابوذری نیست» ترمذی ۳۸۰۳، احمد: المسند، ۱۶۳/۲-۱۷۵، ابن ماجه ۱۰۵۶، آلبانی آن را صحیح گفته است، صحیح الجامع، شماره: ۵۴۱۳.

۵- مسلم با شرح نووی ۲۰۹/۱۲-۲۱۰.

۶- ابن تیمیه: السياسة الشرعية ۲۲-۲۳.

ابوبکر رضی الله عنه نیز خالد بن ولید رضی الله عنه را به فرماندهی گماشتند و با لغزش‌هایی که از او سر زد او را عزل نکرد؛ زیرا مصلحت ابقای وی بر این پست از مفسده‌اش راجح‌تر بود.^۱
و شرحبیل بن حسنه^۲ را از کار گرفت و گفت: «از خدا شرم می‌کنم که تو را ابقا کنم در صورتی که از تو افراد قوی‌تر هستند»^۳.

ثابت مولای سفیان می‌گوید: از معاویه شنیدم که می‌گفت: با وجود عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو و دیگر بزرگان، من بهترین شما نیستم اما امیدوارم در مقابل دشمن از شما سخت‌تر و به قوت و فن امارت از شما آگاه‌تر و خوش اخلاق‌تر باشم.^۴
اگر قرار باشد از میان دو نفر که یکی امانت دارتر و دیگری مقتدرتر باشد، یکی را انتخاب کنند باید در مقابل فرد ضعیف ولو امانت دارتر باشد آن که برای ولایت مفیدتر و ضررش کمتر باشد، انتخاب شود^۵ واجب آن است که در هر موردی اصلح برگزیده شود.

از امام احمد پرسیده شد: از میان دو فرمانده که یکی قوی اما فاجر و دیگری صالح اما ضعیف است، با کدام یک باید به جنگ رفت؟ فرمود: فاجر قوی، قدرتش به نفع مسلمانان است و فجورش به خودش بر می‌گردد و اما فرد نیکوکار ضعیف، صلاحش به خودش بر می‌گردد و ضعفش به مسلمانان می‌رسد، باید به همراه قوی فاجر جنگید.^۶
مقصود اصلی انتخاب امام و حاکم حفاظت مسلمانان و دفع شر دشمن و گرفتن میج ظالم و دادستانی برای مظلوم و تامین امنیت راه‌ها و تقسیم بیت المال بر اساس

۱- سابق.

۲- شرحبیل بن حسنه: او شرحبیل بن عبدالله بن المطاع بن عبدالله از کنده و هم پیمان بنی زهره است که به مادرش حسنه که کنیز معمر بن حبی بن وهب بن خذافه جحمی بود منتسب می‌باشد، و از مهاجرین حبشه و چهره‌های سرشناس قریش بود که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه بر یک چهارم شام امارت داشت و سال ۱۸ هـ در سن شصت و هفت سالگی در طاعون عمواس در گذشت. الإستیعاب ۶۹۹/۲.

۳- ابن ابی شیبه: المصنف ۹۸/۱۱، با سندی که ضعف دارد.

۴- ابن سعد: الطبقة الرابعة ۱۴۱/۱ از طریق ابن ابی مریم که ضعیف است، ابن ابی عاصم: الآحاد و المثانی ۳۷۷/۱ از همان طریق، ابن عساکر ۳۳/۱۶ق، از طریق سعد، ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۱۵۰/۳، تاریخ الاسلام: حوادث (۴۰-۴۱) ص ۳۱۳ از طریق سعد.

۵- شیخ الإسلام ابن تیمیه: السياسة الشرعية ۲۲.

۶- شیخ الإسلام ابن تیمیه: السياسة الشرعية ۲۲.

تعالیم شرعی است، هر کس توانست این امور را به انجام برساند مقصود از امامت از او حاصل گشته است و مردم از ولایتش بهره می‌برند و امنیت و آسایش فراگیر می‌شود و مردم با راحتی و امنیت مالی و جانی زندگانی می‌کنند، گرچه از او فردی عالم‌تر نیز وجود داشته باشد؛ زیرا از علم و تقوا و عبادت عالم نفعی در این زمینه به مردم نمی‌رسد و اگر شخصی توانایی اجرای احکام شرعی را نداشته باشد، محض این که فلانی خیر اندیش است و در پی اجرای احکام شرعی است، برای مردم سودی نخواهد داشت.^۱

جوینی می‌گوید: معظم اهل سنت می‌گویند باید افضل را برای امامت برگزید مگر آن که انتصاب وی موجب هرج و مرج و بی‌ثباتی و فتنه گردد که در این صورت انتصاب مفضول در صورتی که صلاحیت امامت را داشته باشد، جایز است، همان گونه که جایز است مفضول با وجود افضل امامت نماز را بر عهده گیرد.^۲

معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه و انتقاداتی که درباره‌ی بیعت یزید از وی شده است

بسیاری از مورخان در گذشته و حال امیر معاویه را مسئول کامل بیعت دانسته‌اند و از این رهگذر تمام اشتباهات حکام، از زمان ایشان تاکنون را بر گردن او می‌اندازند. برخی معاویه رضی الله عنه را بنیان‌گذار پادشاهی وراثتی می‌دانند^۳ و برخی وی را متهم به مخالف با نظام شورا می‌دانند^۴ و برخی دیگر وی را متهم کرده‌اند که نظامی را که سیاست را مقدم بر دین می‌داند، تثبیت کرده است^۵ و برخی نیز وی را به پادشاهان

۱- صدیق حسن خان: العبرة بما جاء في الغزو والشهادة ص ۳۵.

۲- جوینی: الارشاد ص ۲۶۲، جوینی: غیث الأمم ص ۸۰ و افزوده است: اختلافی نیست که در صورت مشکل بودن انتخاب افضل به امامت و اقتضای مصلحت مسلمانان برای انتخاب مفضول که مورد حمایت اقشار قدرتمند جامعه باشد و انتخاب افضل موجب ایجاد فتنه و مشکلات گردد و مردم و سپاهیان از وی حمایت نکنند، در این صورت بی‌تردید مفضول باید انتخاب گردد؛ زیرا هدف از انتخاب امام صلاح امت است اگر انتخاب افضل موجب فساد گردد و انتخاب مفضول موجب سامان یافتن امور، باید مصلحت مردم را در نظر گرفت. غیث الأمم ص ۱۶۷.

۳- الخلافة، توماس ارنولد ص ۱۰ به نقل از هداره، اتجاهات الشعر العربی فی القرن الثانی الهجری ص ۳۱.

۴- مصطفی الشکعة، اسلام بلا مذاهب، ص ۵۸، الثعالبی الفاسی: الفكر السامی ۲۸۶/۱.

۵- علی ابراهیم حسن: نساء لهم فی التاريخ الإسلامی نصیب ص ۵۸، سید امیر علی: مختصر تاریخ العربی ص ۸۸، د. محمد جلال شری: نشأة الفكر السیاسی و تطوره ص ۸۵، انور الرفاعی: الاسلام فی حضارته و نظمه.

گذشته روم و فارس، تشبیه کرده اند^۱.

و گروهی با این بیعت وی را پیشتاز تفکر سیاسی میکافیلی^۲ می دانند که مبتنی بر این است که هدف وسیله را توجیه می کند^۳ و بعضی گفته اند که معاویه رضی الله عنه با این کار گناهی دیگر افزوده بر دیگر گناهانش مرتکب شده است^۴ و برخی نیز با این کار او را متهم به خروج از اجماع مسلمانان کرده اند^۵.

برای آن که صحت و یا عدم صحت این اتهامات آشکار شود، باید ابتدا ماهیت شورا و چگونگی تطبیق آن و ابعاد سلطه‌ی اهل حل و عقد و نقش خلفای راشدین را در استعانت از اهل حل و عقد بررسی کنیم، تا بتوانیم تصویری صحیح از شورا و معاویه رضی الله عنه و مقدار تخطی وی از نظام شورا داشته باشیم، می‌گوییم: بدون تردید شورا یکی از پایه‌های حکومت اسلامی و قواعد استوار آن است، و انتخاب فردی به عنوان حاکم و ولی امر مسلمانان هیچ گاه به وی تقدس و یا سلطه‌ی مطلقه‌ای نمی‌بخشد،^۶ بلکه او

۱- احمد امین: یوم الإسلام ص ۶۶، احمد رمضان احمد: الخلافة في الحضارة الإسلامية ص ۸۴-۸۵، سعید الافغانی: عائشة والسياسة ص ۲۷۸.

۲- میکافیلی ت ۱۵۲۷ م آرای سیاسی خود را در کتاب امیر جمع نمود و به (الورنزو) هدیه داد، سیاسیون قرن نوزدهم اروپا همه از او متأثر هستند قبل از همه ناپلئون اول (فرانسه) مترنخ (نمسا) پسارک (آلمان) و دیگران، نگا: محمد سید احمد المسیر: المجتمع المثالی في الفكر الفلسفی، ص ۲۵۷-۲۶۲ نگا: الامیر برگردان عربی خیری حماد. نیکولا ماکافیلی، ترجمه و تحلیل مختار الزقزوقی.

۳- د. ابراهیم بیضون: ملامح التيارات السياسية في القرن الاول الهجرى ص ۱۴۷، احمد امین، یوم الاسلام ص ۶۷.

۴- احمد الشریف: دور الحجاز في الحياة السياسية ۴۱۷، و شبیه این نگا: اکبر شاه خان، تاریخ الاسلام ۴۸/۲ و نگا: امین الریحانی: زعماء الاسلام ۲۱۹.

۵- حسن ابراهیم حسن: زعماء الاسلام ۲۱۹.

۶- خاور شناسانی که از نظام سیاسی اسلام سخن گفته‌اند، مغالطه کرده‌اند، مرجلیوٹ می‌گوید: حاکم هر کس باشد، اما رعیت مسلمانان هیچ حقوقی بر رئیس جماعت خود ندارند و حاکم مسئول کسی نیست، حاکم الصعیدی: النظرية الإسلامية ص ۴۶۶-۴۶۷ و ماکدونالد می‌گوید: «حاکم مسلمانان نمی‌تواند یک حاکم مورد تایید قانون که ما می‌شناسیم باشد» ص ۴۶۷ و مویر می‌گوید: «حکومت مستبد مطلق نمونه‌ی یک حکومت اسلامی است».

آرنولد می‌گوید: خلافتی که علمای اسلامی قبول دارند نوعی از حکومت ظالم و مستبد است که حاکم آن سلطه و قدرت نامحدودی دارد و رعایا باید بی چون و چرا از او اطاعت کنند، ص ۴۶۸.

مسئول تمامی اقدامات و عملکرد خویش می‌باشد و حکم یک شهروند را دارد، نظام شورا یک شکل و قالب مشخصی ندارد بنابراین تطبیق آن به موقعیت و نیازهای زمان بستگی دارد. رسول الله ﷺ در مسایلی که درباره‌ی آن وحی نازل نشده بود، با صحابه مشورت می‌کردند، و در امور دنیوی که آنان خبرگی بیشتری داشتند، نظرشان را می‌پذیرفت و خلفای راشدین نیز همین گونه با مسلمانان مشورت می‌کردند، ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی مانعین زکات مشورت نمود و نهایتاً رای خویش مبنی بر جهاد با مانعین زکات را عملی نمود، عمر رضی الله عنه ابتدا مخالف بود، اما سری آخر رأی ابوبکر را پذیرفت و هم چنین درباره‌ی جنگ اهل شام علیرغم مخالفت عمر با اهل مکه مشورت نمود.

و نگا: حازم الصعیدی، النظرية الإسلامية في الدولة ص ۴۶۶-۴۶۸ و د. محمد طه بدوی: بحث في نظام الاسلام السياسي ردا على المستشرق آرنولد ضمن كتاب مناهج المستشرقين في الدراسات الاسلامية ۱۱۸/۲ و ۱۷۷. واقعیت این است که این‌ها همه مغالطه‌ی آشکاری هستند و هر کس ادنی شناختی از تاریخ مسلمانان داشته باشد، حقیقت آن را می‌داند، ما فساد برخی از حکام مسلمین و برخی دیگر که رویه‌ای استبدادی داشته‌اند را انکار نمی‌کنیم. اسلام در معرفی این نظریه سیاسی که مبتنی بر بیعت و پیمان است، پیشتاز بوده است و مفکرین غربی در اوایل قرن هفده میلادی کشف کردند.

توماس هویز انگلیسی ۱۵۵۸-۱۶۷۹ بیان می‌کند که رهبری با پیمان مردم و توافق بر انتخاب حاکم که امور آنان را اداره کند استمرار می‌یابد زیرا از یکدیگر می‌ترسند چون شر بر طبیعت آن چیره شده است و حق ندارند بر حاکمی که امور را به دست گرفته قیام کنند، زیرا که پیمان بسته‌اند و باید پایبند آن باشند و ملزم به آن هستند اما اگر در آن پیمان طرف دوم نباشد و فقط بر اساس پیمان، مجری آن باشد، بر او الزامی عاید نمی‌گردد، جون لوگ انگلیسی ۱۶۰۳-۱۷۰۴ تأکید می‌کند که این عقد و پیمان حاکم را نیز ملزم می‌گرداند زیرا یک طرف آن رعیت و طرف دیگرش حاکم است، و نمی‌پذیرد مردم که در حالات طبیعی بر شر و تجاوز خو گرفته‌اند از محاسبه و بازخواست حاکم در صورت ظلم و ستم و یا اشتباه ناتوان باشند.

اما جان جاک روسو ۱۷۱۲-۱۷۷۸ که به عقد و پیمان اجتماعی شهرت دارد و خود را بنیان گذار این تفکر می‌داند، و از دیدگاه او نیز رعیت به نفع حاکم از آزادی خود نمی‌گذرند، و لیکن برخی به نفع برخی دیگر از آن تنازل می‌کنند و حاکم را وکیل خود می‌گردانند تا با نام آنان حقوق و مصالح آنان را فراهم کند.

نگا: عباس العقاد: الديموقراطية في الاسلام ص ۵۷ و ۵۸ و ساعات بین الکتب ص ۵۱۳-۵۱۹ و نگا: عبدالخالق النواوی: العلاقات الدولية والنظم القضائية في الشريعة الاسلامية ص ۱۴-۱۷.

شورا این گونه بوده و نظام مشخصی نداشته است؛ زیرا اوضاع پیش آمده در هر برهه اهل شورا را یاری می داد که امر بر آنان ملتبس نگردد.

لیکن عمومیت امر شورا مجال را برای اشکال و قالب‌های متعدد نظام‌های شورایی باز گذاشته است و اسلام تنها به پایه‌گذاری اصل شورا بسنده کرده و گونه‌های آن را محدود نکرده است.^۱

لیکن علیرغم این همه، به راحتی می‌توان تخمین زد که بنابه چه اسبابی در برخی موارد خلفای راشدین در عمل به اصل شورا که اسلام به آن تشویق کرده است، کم‌تر توجه کرده‌اند. یکی از این اسباب، پیشرفت سریع کیان دولت اسلامی در نتیجه‌ی گسترش فتوحات بود که برخی مواقع نمی‌شد که حرف آخر را برای مردمی گذاشت که علیرغم خوش نیتی و فهم‌شان، معلومات و تصوری صحیح از ادوار این دولت که هم‌چنان روز به روز بر وسعت و گستره‌ی آن افزوده می‌شد، نداشتند.

دیگر اینکه خلفای راشدین به درستی می‌دانستند که بینش سیاسی عموم مردم هم‌چنان در سطح پایینی است و خطر آن می‌رفت که نظریات سیاسی آنان به خود رنگ تعصب قومی و قبیله‌ای بگیرد.

بنابراین با آن که خلفای راشدین مجلس شورا تشکیل دادند و در هنگام نیاز با مردم رایزنی می‌کردند، اما باز هم برای خود این حق را محفوظ نگه داشته بودند که کدام نظر را بپذیرند و کدام یک را رد کنند.^۲

می‌بینیم که شریعت اسلامی شورا را به گونه‌ای واضح مشخص نکرده و شروط آن را چنان که آن را از دیگران متمایز کند بیان نکرده است.^۳

۱- سیدقطب: العدالة الاجتماعية في الاسلام ص ۸۳، نگا: حینکه الميدانی: کواشف زیوف فی المذاهب الفکرية المعاصرة ص ۶۶۵-۶۶۹.

۲- محمد اسد، منهاج الاسلام فی الحکم، ص ۱۰۹ ف سعد ابو حبیب: دراسة في منهاج الاسلام السياسي ۲۳۷-۲۳۹.

۳- د. اسماعیل بدوی: الشوری فی الاسلام، ص ۶۹، و دعائم الحکم فی الشریعة الاسلامیة والنظم الدستوریة المعاصرة و نگا: د. منیر حمید البنانی: الدولة القانونیة والنظام السياسي الاسلامی ص ۲۵۶-۲۷۹. عبدالکریم زیدان: اصول الدعوة ص ۲۱۷-۲۲۵. د. عبدالحمید اسماعیل الانصاری: الشوری و اثرها فی الديمقراطية. یوسف ایبش: تصور الفكر السياسي الإسلامی الامامة عند السنة. الشوری فی الاسلام دراسة فی النظم الإسلامیة عبدالغنی محمد بركة. د. حسین حنفی حسین، الفكر السياسي والاجتماعی فی الاسلام ص ۲۶-۴۸. قحطان الدوری: الشوری بین النظرية

معاویه رضی الله عنه یزید را نامزد کرد و در این زمینه با مسلمانان رایزنی نمود، اهل شام و بزرگان عراق و شهرهای دیگر با آن موافقت نمودند، و جز برخی از اهل مدینه بنا به عواملی متفاوت، کسی دیگر مخالفت نکرد.

عمر رضی الله عنه در حدیث طولانی درباره‌ی سقیفه فرمود: «هر کس بدون مشورت مسلمانان با امیری بیعت کند، بیعتش معتبر نیست، و از آن حاکم بیعتی در گردن ندارد...»^۱.

«معاویه رضی الله عنه خودسرانه به این کار اقدام ننمود بلکه وفدهایی از مناطق مختلف طلبید و این مسأله را مطرح کرد و آن‌ها به آن راضی گشتند»^۲.

طرح ولایت‌عهدی یزید بر اهل شام و موافقت آنان بر این مسأله را چه می‌توان نام گذاشت، آیا این شورا نیست؟ آیا اجتماع وفدها نزد معاویه رضی الله عنه و مطرح کردن این ایده با آنان، شورا نیست؟ آیا آمدن معاویه رضی الله عنه به حجاز و مشوره با رؤوس مخالفین و قانع نمودن آنان به این مسأله شورا نیست، و یا آن را باید بر توطئه و تهدید و دروغ حمل کرد آن گونه که برخی از نویسندگان کرده‌اند؟^۳

آری می‌توانیم بگوییم که یزید بن معاویه نخستین کسی است که پدرش او را به ولایت‌عهدی برگزید^۴ در این هیچ شک و تردیدی نیست.

بگذارید تصور کنیم که معاویه رضی الله عنه یکی از گزینه‌های زیر را بر می‌گزید:

مردم را بدون خلیفه می‌گذاشت، آن گونه که نوه‌اش معاویه بن یزید کرد.

به هر شهری اعلام می‌کرد که از طرف خود نامزدی معرفی کنند و از میان آنان

یکی را بر می‌گزید.

تنها یزید را نامزد می‌کرد و مردم با او بیعت می‌کردند، همان گونه که عمل کرد.

اکنون به گزینه‌ی اول می‌پردازیم:

والتطبيق. د. مصطفى حلمی: نظام الخلافة في الفكر الاسلامی. د. محمود الخالدی: قواعد نظام الحكم فالاسلام. د. عبدالکریم الخطیب: الخلافة والامامة.

۱- احمد: المسند، ۳۲۷/۱ با اسناد صحیح، شماره‌ی ۳۹۱، تحقیق احمد شاکر رحمته الله.

۲- یوجینا غیانه: تاریخ الدولة الاسلامیة وتشريعها ص ۱۰۳.

۳- العمرانی: الاسلام دین ودولة ص ۳۱. سید امیر علی: مختصر تاریخ العرب والاسلام ص ۸۸.

۴- العسکری: الأوائل ۳۲۷/۱، ابن جزی الغرناطی: قوانین الاحکام الشرعیة ص ۴۵۶، السیوطی: الوسائل في مسامرة الاوائل ص ۸۸.

وضعیت و حالت مسلمانان چه می شد اگر معاویه رضی الله عنه قضیه را به فراموشی می سپرد و از دنیا می رفت؟ من معتقدم که وضعیت به مراتب بدتر از وضعیتی می بود که در پی تنازل صریح معاویه بن یزید از خلافت و رها نمودن مردم در هرج و مرج پیش آمد که نهایتاً پس از جنگ های جانکاهی که حدود ده سال به طول انجامید، عبدالملک بن مروان به قدرت رسید.

گزینه ی دوم:

اگر در هر شهر جار می زدند که برای خود نامزدی معرفی کنند تا رای گیری شود و نهایتاً یک نفر به عنوان خلیفه پس از معاویه انتخاب گردد.

عراقی ها غالباً حسین بن علی رضی الله عنه را انتخاب می کردند.

اهل حجاز از میان عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و ابن زبیر یکی را معرفی می کردند.

اهل مصر، عبدالله بن عمرو بن عاص را پیشنهاد می کردند.

آیا مردم هر شهر به ولایت یکی از این افراد راضی می گشتند و می پذیرفتند؟ یا این که مخالفت هایی می شد؟

به باور من مخالفت می شد و در آن صورت آیا معاویه می توانست که هر شهری را متقاعد کند که خلیفه ی پیشنهادی شهر دیگر را بپذیرند؟

دولت نهایتاً خود را در برابر تنظیم های مستقل و جداگانه ای می دید و فتنه گرانی که دولت با قدرت خویش آنان را سرکوب کرده بود، از این بی ثباتی سوء استفاده میکردند و کیان دولت اسلامی را هدف قرار می دادند.

ما این فرضیه ها را مطرح کردیم، شاید این گونه می شد و شاید هم عکس آن اتفاق می افتاد، هدف ما از این کار این است که مقدار صحت آرا و نظریاتی را بسنجیم که برخی بدون در نظر گرفتن اوضاع تاریخی و سیاسی حاکم بر آن زمان، اظهار می دارند.

جامعه ی اسلامی با شهادت عثمان رضی الله عنه تکان سختی خورد و در پی آن گرایش های سیاسی و اعتقادی خطرناکی پدید آمد، معاویه رضی الله عنه باید اهمیت و حساسیت این کار و تفرق و چند دستگی مسلمانان را که در صورت عدم تعیین ولی عهد پدید می آمد، درک می کرد، چیرگی اهل شام و خودخواهی و طرفداری شدید آنان از بنی امیه و مشکوک بودن آنان از اهل مدینه، عامل مؤثری بر این اقدام معاویه رضی الله عنه بود.

می ماند گزینه‌ی سوم:

یعنی آن کاری که معاویه رضی الله عنه کرد و برخی از محققین نیز تاییدش کرده‌اند، به خاطر عدم بروز جنگ قدرت، موجب امنیت و سلامتی گردید:

محمد کردعلی می‌گوید: «وضع قانون ولایت‌عهدی در اسلام تا حدودی مسلمانان را از انقسام و چند دستگی می‌رهاند، شاید اتفاق بیافتد که حاکم در انتخاب ولی‌عهد دچار اشتباه گردد... اما برگزیدن پسر یا برادر یا عموزاده به ولایت‌عهدی البته به شرط کفایت و لیاقت برای سلامت و برون‌رفت دولت از فتنه‌هایی که میان احزاب و گرایش‌های مختلف ایجاد می‌گردد مناسب‌تر است؛ هر حزبی به حق یا باطل خلیفه‌ای معرفی می‌کند، و شاید هم نامزد صالح و شایسته یک درصد حمایت و پشتیبانی نامزد بی‌لیاقت را نداشته باشد»^۱.

شعوط می‌گوید: «می‌دانیم که هر چند دایره‌ی انتخاب خلیفه تنگ‌تر باشد، برای حفظ وحدت و یکپارچگی مفیدتر خواهد بود و دولت می‌تواند بدون هیچ مانع و توقفی به پیشرفت و ترقی خود ادامه دهد، و اگر دایره‌ی انتخاب گسترده باشد، کاندیداها بیشتر می‌گردند، خصوصاً اگر کشور پهناور باشد و عناصر و جنسیت‌های مختلفی را در خود جای داده باشد، اضافه بر آن دشواری ارتباط با مناطق مفتوحه و دور دست را نیز نباید از یاد برد»^۲.

ولایت‌عهدی با حق انتخاب مردم منافاتی ندارد، فقها از نگاه شرعی ولایت‌عهدی را فقط یک پیشنهاد برای انتخاب می‌دانند که پس از آن امت با وی بیعت کنند، اگر بیعتی انجام گرفت، امامت او منعقد می‌گردد و اگر امت او را نپذیرفتند و یا با کسی دیگر بیعت نمودند، نامزدی و معرفی فرد سابق نامعتبر و کأن لم یکن تلقی می‌گردد، بنابراین امت هم چنان در انتخاب حاکم صاحب اختیار است و حرف آخر را می‌زند^۳.

گفتار ابویعلی نیز این مطلب را تایید می‌کند که ولایت‌عهدی یک پیشنهاد برای انتخاب بیشتر نیست، وی می‌گوید: «امام و حاکم می‌تواند، حاکم بعد از خود را معرفی کند... و این به معنای عقد امامت برای آن فرد نیست؛ زیرا با مجرد عهد، امامت او

۱- محمد کرد علی: الإسلام والحضارة العربية ۳۹۵/۲.

۲- شعوط: أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ ص ۳۳۴.

۳- عبدالکریم زیدان: أصول الدعوة ص ۲۱۱، د. منیر حمید البیانی، الدولة القانونية والنظام السياسي

منعقد نمی‌گردد و تنها با عقد و انتخاب مسلمانان منعقد می‌گردد، به این دلیل که اگر به معنای عقد امامت تلقی شود مستلزم وجود دو امام و حاکم در آن واحد می‌گردد که این ناجایز است... امامت معهود الیه پس از موت امام سابق و با انتخاب مردم آن زمان منعقد خواهد شد»^۱.

بدین خاطر تقی الدین ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «تا اهل قدرت و شوکت که مقصود امامت از آنان برآورده می‌شود، با او بیعت نکنند، آن فرد امام نمی‌شود؛ زیرا مقصود از امامت با قدرت سلطه حاصل می‌گردد و هرگاه از بیعت چنین مقصودی حاصل شود، او امام خواهد شد»^۲.

با توجه به این که ولایتعهدی یک پیشنهاد برای انتخاب است و قبل از آن با اهل حل و عقد رایزنی می‌شود و آنان اعلام رضایت می‌کنند، ولایتعهدی راه درست و پسندیده‌ای است برای انتخاب خلیفه و با حق انتخاب مردم منافاتی ندارد و بسا برتر از انتخاب خلیفه‌ای است که قبلاً معرفی نشده است و توسط اهل حل و عقد انتخاب می‌گردد؛ زیرا در صورت ولایتعهدی اختلاف و نزاعی بروز نمی‌کند^۳ از این رو امام ابن حزم این روش را برگزیده است، او می‌گوید: «ما این صورت را بر می‌گزینیم و غیر از آن را مناسب نمی‌دانیم؛ زیرا این صورت مایه‌ی یکپارچگی و انتظام امر اسلام و مسلمین و دفع اختلاف و آشوب است و در صورت‌های دیگر احتمال بروز هرج و مرج و نابسامانی اوضاع و طمع بیگانگان هست»^۴.

قرآن و سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله یک روش را به عنوان روش برتر انتخاب خلیفه معرفی نکرده‌اند و خلفای راشدین نیز بر اساس یک روش معین انتخاب نشده‌اند بلکه انتخاب آنان صورت‌های متفاوتی داشته است.

بنابراین انتخاب روش بهتر برای تطبیق یک اصل و یا تحقق یک هدف، از مسایلی است که با موقعیت‌ها و اوضاع زمان و مکان قابل تغییر است^۵ و کاری که امیر معاویه

۱- ابویعلی: الأحكام السلطانية ص ۲۵.

۲- شیخ الإسلام ابن تیمیة: منهاج السنة ۵۲۷/۱ و شبیه آن را صدیق حسن خان هم گفته است: اکلیل الکرامة ص ۳۴.

۳- عبدالکریم زیدان: اصول الدعوة ص ۲۱۳.

۴- ابن حزم: الفصل في الملل والنحل ۱۶/۵.

۵- د. عبدالحمید متولی: مبادئ في نظام الحكم ۲۰۹.

کرد بدعتی خارج از اصول شرع نبود، بلکه اجتهادی بیش نبود و آن هم در مسأله‌ای که امت بر خلاف آن اجماع نکرده بود.^۱

تحولات زمان و مکان در بیعت گرفتن معاویه رضی الله عنه برای یزید تاثیر به سزایی داشته است، در زمانی که جامعه اسلامی به مدینه محدود و تعداد اندک بود، اجتماع مردم و مشورت با آنان ممکن بود، و آنان از نظر تقوا و پرهیزگاری مراتب عالی‌های داشتند، اتفاق و اجماع آنان بر یک نظر کار ساده‌ای بود، اما در زمان معاویه رضی الله عنه مسلمانان در شهرهای زیادی پخش بودند، جماعات و مذاهب و گرایش‌های جدیدی پدید آمده، و اجتماع مردم و اتفاق بر یک امر یا یک فرد کار بس دشواری بود.

«هر کس خود را به جای امیر معاویه رضی الله عنه بگذارد خطری که امت را در صورت عدم انتخاب و یا واگذاشتن آن برای فرزندان علی بن ابی طالب رضی الله عنه و یا دیگری تهدید می نمود، درک می کرد، فتنه‌ای که در کمین امت اسلامی بود، می طلبید که حکومت امیر معاویه رضی الله عنه امتداد داشته باشد یا امور سامان یابد، چاره‌ای جز این نبود که ایشان رضی الله عنه برای دفع فتنه، پسرش را به ولایت‌عهده برگزیند، اما تقدیر الهی چیزی دیگر بود غیر از آنچه او تخمین زده بود،^۲ «به هر حسابی، این نظر اهل سنت را زیر سوال نمی برد؛ زیرا آنان معاویه و حتی بالاتر از او را از گناه هم معصوم نمی دانند چه رسد به خطای اجتهادی، و معتقدند که: اسبابی مانند: توبه، استغفار، نیکی‌ها و مصایب مکفره و غیره باعث دفع عقوبت گناه خواهد شد، و این برای صحابه و غیر صحابه عام است.^۳ معاویه رضی الله عنه از بهترین پادشاهانی است که عدل وی بر ظلمش غالب بود و او از لغزش معصوم نبود، و خداوند متعال از او در خواهد گذشت.^۴

آنچه درباره‌ی معاویه رضی الله عنه باید معتقد باشیم این که مبدا در قلب ما برای فردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غل و کدورتی باشد، بلکه باید مصداق این آیه باشیم که خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾

۱- یوسف العشى: الدولة الأموية ۱۴.

۲- مقاله‌ی د. عماره نجیب: الشوری، مجلة الجندی المسلم ص ۵۸.

۳- ابن تیمیه: منهاج السنة ۳۸۵/۴

۴- ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۱۵۶/۳

[الحشر: ۱۰] «آنان که پس از ایشان آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما سبقت گرفته‌اند بیامرز و در دل‌های ما نسبت به مؤمنان کدورتی باقی مگذار، پروردگارا! تو رؤف و مهربانی.»

امیر معاویه رضی الله عنه اجتهاد کرد تا امت را از انقسام و فتنه برهاند و مسئول اشتباهات و خطاهای پادشاهان و امرای پس از خود نیست.

قیس می‌گوید: از امیر معاویه که در مرض موت آستین را بالا زده و دست‌هایش به سان دو چوب درخت خرما نمایان بود شنیدم که می‌گفت: دوست دارم که بیش از سه روز میان شما نباشم، گفتند: به سوی رحمت و مغفرت الهی، گفت: هر چه خدا بخواهد، گر چه کسی نپسندد، دنیا همین است که ما دیدیم و تجربه کردیم.^۱

واقعیت این است که بیعت یزید را بسیاری از صحابه رضی الله عنهم پذیرفتند و شصت نفر از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم من جمله ابن عمر با وی بیعت کردند.^۲ مخالفت با بیعت یزید انتقاد و تعجب برخی از اصحاب رضی الله عنهم را به دنبال داشت.

حمید بن عبدالرحمن می‌گوید: پس از خلیفه شدن یزید، نزد اُسَیر^۳ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، وی گفت: می‌گویند یزید بهترین، فقیه‌ترین و شریف‌ترین فرد امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست، من هم این را می‌گویم، اگر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم متحد و یکپارچه باشد به نظرم بهتر از آن است که متفرق و پراکنده شوند، آیا اگر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه

۱- ابن سعد: الطبقة الرابعة ۱۵۳/۱ با سند صحیح، مصنف ابن ابی شیبة ۹۱/۱۱ با سند صحیح، ابن ابی عاصم: الأحاد والمثنائی ۳۷۸/۱، أنساب الأشراف ۵۰/۱/۴، اما آنچه از پشیمانی معاویه ذکر شده که مثلاً گفته است: «اگر یزید را دوست نمی‌داشتم، می‌دانستم چه کار کنم» أنساب الأشراف ۲۸/۱/۴، سند آن از طریق واقدی متروک است و نیز به وی نسبت داده‌اند که به یزید گفته است: «به گناهی بزرگ‌تر از ولی عهد کردن تو، نزد خدا نمی‌روم» أنساب الأشراف ۶۰/۱/۴، سندش از طریق هیثم بن عدی است و او کذاب و دروغگو است، اینان فراموش کرده‌اند که معاویه رضی الله عنه می‌توانست که بیعت یزید را باطل اعلام کند و از این احساس گناه بنا به تعبیر اینان، آسوده شود، رشید رضا رحمته الله نیز به این روایت اعتماد نموده و به معاویه و یزید تاخته است، نگا: الخلافة ص ۵۲-۵۳.

۲- ابن طولون: القید الشرید ورقه ۱۷.

۳- اُسَیر بن عمرو بن جابر المحاربی، و کندی نیز گفته شده است، ملاقاتش با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است، سال ۸۵ هـ فوت نمود، الاستیعاب ۹۹/۱-۱۰۰.

از یک دروازه وارد شوند، آیا پذیرفتنی است که یک نفر از آن امتناع کند؟ گفتیم: خیر، گفت: آیا اگر هر فرد امت محمد ﷺ بگوید: من خون برادر مسلمانم را نمی‌ریزم و مالش را تصرف نمی‌کنم، پذیرفتنی است؟ گفتیم: آری، گفت: من به شما همین را می‌گویم و سپس گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: حیا جز خیر چیزی نمی‌آورد»^۱.

عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه پس از خروج معاویه رضی الله عنه از مدینه حدود سال ۵۳ هـ وفات نمود و از مخالفین کسی جز ابن عمر، ابن زبیر، و حسین بن علی رضی الله عنه باقی نماند. ابن عمر هنگامی که دید همه مردم بر بیعت یزید متفق شده‌اند، بیعت کرد و پس از وفات معاویه رضی الله عنه، بیعتش را فرستاد و گفت: اگر خیر باشد می‌پذیریم و اگر بلا باشد صبر می‌کنیم^۲. ابن عباس و محمد بن الحنفیه نیز این گونه بودند، و تنها مخالفت ابن زبیر و حسین بن علی رضی الله عنه باقی ماند.

بحث دوم: مخالفت حسین بن علی رضی الله عنه

در این بحث مسایل متعددی بیان خواهد شد:

اولاً: بررسی و نقد منابعی که به مخالفت و مبارزه‌ی حسین رضی الله عنه پرداخته‌اند

پیش درآمد

مخالفت حسین بن علی رضی الله عنه با یزید بن معاویه نقطه‌ی عطفی در تاریخ اسلام است، این حادثه پیامدهای بسیار و انقساماتی را در پی داشته است، اهمیت این حادثه برای این تحقیق در آن نهفته است که این حادثه نخستین مخالفتی است که به شکل عملی علیه یزید بن معاویه صورت گرفت.

موقعیت و مسبباتی که از این حادثه پدید آمده است، موجب حمله و انتقاد شدیدی گشته است یا با حسین رضی الله عنه و یا علیه او.

خطر این حادثه تنها بر جامعه‌ی اسلامی آن روزگار محدود نیست بلکه از آن فراتر رفته و قرن‌ها بعد و حتی امروزه‌ی ما را تحت الشعاع خود قرار داده است. و بدین

۱- ابن سعد: الطبقات الكبرى ۶۷/۷ با سند صحیح، تاریخ خلیفه ۲۱۷ از همان طریق، ابن حجر: الإصابه ۶۵/۱ (روایت شماره ۳۵).

۲- ابن ابی شیبه ۱۰۰/۱۱ با سند صحیح، ابن سعد ۱۸۲/۴ از همان طریق، خلیفه ۲۱۷، با سند صحیح، ابن ابی خثیمه: التاريخ الكبير، ورقة ۱۸، أ.

خاطر گروه‌هایی از این حادثه برای تحریک احساسات و برانگیختن بغض و کینه علیه جمهور مسلمانان استفاده می‌کنند که این امر باعث شده است که این حادثه از حجم واقعی خود بزرگ‌تر جلوه کند، و از این رهگذر می‌خواهند خلافت اموی را زیر سوال ببرند که در نتیجه‌ی این حادثه - بسیاری از مردم - دولت بنی امیه را دولتی می‌دانند که غیر از قدرت و زور هیچ منطقی دیگر ندارد، گرچه طرف مقابل نوادگان رسول الله صلی الله علیه و آله هم باشند، این حادثه و غیر آن، بر خلافت اموی‌ها تأثیراتی منفی داشته و حکومت آنان را در قفس اتهام گذاشته است.

این حادثه یکی از انگیزه‌های شورش علیه اموی‌هاست، شاید این نکته شعار «الرضا لآل البيت» را که در مخالفت و مبارزه‌ی بنی امیه سر داده می‌شد و منجر به فروپاشی حکومت آنان گردید، برای ما تفسیر کند، و نگاهی که خصوصا در سرزمین مشرق؛ سرزمین عجم‌ها (موالی) نسبت به اهل بیت داشتند، این بود که: اهل بیت از جانب اموی‌ها مورد ظلم و ستم و شکنجه و عذاب هستند.

برای این که این نقطه عطف خطیر تاریخ اسلام را بهتر و کامل‌تر درک کنیم، نیازمند تعمق در ابعاد این مخالفت و موشکافی آن از جهات مختلف هستیم تا بتوانیم تصویری شفاف‌تر از تصویر کنونی که از مقتل حسین علیه السلام کشیده شده است ارائه دهیم. روایاتی که از مخالفت حسین علیه السلام و سپس خروج ایشان به سوی کوفه و نهایتاً شهادت وی به ما رسیده، از افرادی است که خود در آن حوادث شریک بوده و یا لا اقل به آن نزدیک بوده‌اند، این روایات به اوضاع اجتماعی کوفه می‌پردازد و حتی در برخی از آن موقعیت جغرافیایی خانه‌ها، کوچه‌ها و بازارها به گونه‌ای دقیق بیان شده است. مهم‌ترین روایاتی که روایاتشان به ما رسیده است عبارتند از:

۱- ابومخنف

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم الازدی^۱ «متوفای سال ۱۵۷هـ»
او اخباری کوفی است به کثرت تالیف و تدوین اخبار عراق شناخته شده است.^۲ ابن

۱- ابن الندیم: الفهرست، ص ۱۰۵-۱۰۶، ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۳۰۱/۷-۳۰۲، ابن حجر: لسان المیزان ۴۹۲/۴.

۲- ابن الندیم: الفهرست، ص ۱۱۵، اسماعیل باشا: ذیل کشف الظنون ۱۷۱/۴ و ۵۴۰، و هدیه العارفین ۴۴۱-۴۴۲.

ندیم برای او ۳۴ کتاب ذکر کرده که بیشترشان درباره‌ی اخبار عراق است.^۱ آنچه از میان کتاب‌ها و رسایل ابومخنف برای ما اهمیت دارد، کتاب وی «مقتل الحسین» است که در بیان تاریخ مقتل حسین علیه السلام بر این کتاب تکیه نموده است.^۲

طبری پیرامون حادثه‌ی شهادت حسین علیه السلام بیش از صد صفحه از ۳۵۱ تا ۴۷۰ از وی نقل کرده است. روایات ابومخنف این خوبی را دارد که تسلسل زمانی و ترتیب حوادث را حفظ کرده است و بدین خاطر طبری بیان کرده که چرا به روایات ابومخنف توجه نموده است، او می‌گوید: «داستانی را که ابومخنف درباره‌ی مسلم بن عقیل و رفتن وی به کوفه و شهادتش ذکر کرده، از خبر عمار دهنی به نقل از ابوجعفر که ما قبلاً آن را آوردیم، کامل‌تر و پویاتر است».^۳

ابومخنف به مخالفت حسین علیه السلام و سپس شهادت وی در کربلا به گونه‌ای گسترده پرداخته است، و همانا محیط عراق و کوفه که خود در آن می‌زیسته است در مورد اخبار عراق وی را از دیگران متمایز ساخته است.^۴

منابع روایت ابومخنف متفاوت است و غالباً از افرادی که خود شاهد واقعه بودند امثال: زهیر بن ابی الاحنس^۵ و حمید بن مسلم^۶ روایت می‌کند.

ابومخنف در پرداختن به روایات متعارض روش مطمئنی دارد، ابتدا روایت را کاملاً نقل می‌کند و سپس اگر روایتی دیگر متعارض با آن باشد، ذکرش می‌کند و بسا اوقات اظهار نظر می‌کند و روایتی را که آن را صحیح می‌داند، ترجیح می‌دهد.^۷

با این که علمای حدیث ابومخنف را ضعیف می‌دانند^۱ در نقل بسیاری از اخبار به خصوص در مورد شهادت حسین علیه السلام به وی اعتماد کرده‌اند، طبری، بلاذری، ابن اثیر، ذهبی، ابن کثیر و دیگران از وی نقل کرده‌اند.

۱- ابن الندیم: الفهرست، ص ۱۱۵، اسماعیل باشا: ذیل کشف الظنون ۱۷۱/۴ و ۵۴۰، وهدیة العارفین ۴۴۱-۴۴۲.

۲- طبری: تاریخ الأمم و الملوك ۳۵۱/۵ و بعد از آن.

۳- طبری: تاریخ الأمم و الملوك ۳۵۱/۵ و بعد از آن.

۴- ابن الندیم: الفهرست ۱۱۵.

۵- طبری: ۴۳۱/۵.

۶- سابق ۴۵۱/۵.

۷- سابق ۴۱۳/۵.

طبری علت این کار را قبلا بیان نمود که روایات ابومخنف مفصل تر و کامل تر است و ذهبی علت آن را این گونه بیان نموده است که: «ابومخنف ثقه نیست لیکن به اخبار اعتنا می کند»^۲ همین مطلب را حافظ ابن کثیر نیز یادآور شده است آنجا که می گوید: «او نزد ائمه، ضعیف الحدیث است اما اخباری حافظی است، چیزهایی نزد او هست که نزد دیگران نیست، لهذا بسیاری از نویسندگان در این باره خود را به وی بسته اند، والله اعلم»^۳.

ابومخنف متوفای ۱۵۷ هـ اخباری مطرحی است که درباره‌ی حوادث صدر اسلام تألیفات گسترده‌ای دارد، گمان نمی‌کنم که تالیفاتی که پیرامون شهادت حسین علیه السلام نگاشته شده در وضوح و تتبع احداث و اهمیت به روایت ابومخنف از شهادت حسین علیه السلام برسند، طبری (ت ۳۱۰ هـ) کتابی تاریخی در مورد مقطعی از زمان که از آن دور بوده، نگاشته است، او دیده که ابومخنف نمایش مفصل و گویایی از حسین علیه السلام از خروج ایشان از مدینه گرفته تا مکه و سپس کوفه و نهایتا شهادت ایشان در کربلا ارائه داده است، چیزی که در تالیفاتی که افراد ثقه نگاشته‌اند، از آن خبری نیست، در روایاتی که به ما رسیده است، عدم تسلسل و پیوستگی حوادث بسیار آشکار است و میان آن فاصله وجود دارد.

بنابراین طبری رحمته الله علیه که بر روایت ابومخنف در مورد شهادت حسین علیه السلام تکیه کرده مجبور بوده است، با توجه به این که در مقدمه کتاب گفته است، تبعات این روایات را به دوش نمی‌گیرد و مسئولیت آن با خود راوی است^۴ چون روایت ابومخنف کامل است. بلاذری در بررسی خروج حسین علیه السلام از مکه تا شهادت، به روایت او اعتماد داشته است.

بی‌تردید بلاذری روایتی مسند از طریقی غیر از ابومخنف که مبارزه‌ی حسین را به صورتی کامل و واضح بیان کند در اختیار نداشته است، وی به جای نام ابومخنف می‌گوید «گفته‌اند» تمام روایاتی را که بلاذری به «گفته‌اند» آورده است با روایات

۱- ذهبی: میزان الاعتدال ۴۱۹/۳، ابن حجر: لسان المیزان ۴۹۲/۴.

۲- ذهبی: تاریخ الاسلام، حوادث (۶۱-۸۰) ص ۱۹۵.

۳- ابن کثیر: البداية والنهاية ۲۰۳/۹.

۴- مقدمه‌ی تاریخ طبری.

ابومخنف در طبری مقایسه کردم، دیدم که دقیقا با هم یکی هستند فقط بلاذری برخی موارد آن را مختصر کرده و یا مواردی را حذف نموده است.^۱

این عملکرد بلاذری این سوال را مطرح می‌کند که چرا بلاذری نام ابومخنف را صراحتا نیاورده است؟ ظاهرا علتش دو چیز بوده است:

اول: ارتباط بلاذری با خلیفه‌ی عباسی متوکل علی الله، وی یکی از ندیمان او بوده است^۲ و این امر او را بر آن داشته که روابط بحرانی بنی عباس و علوی‌ها را مراعات کند.

دوم: این که بلاذری در تالیف کتاب أنساب الأشراف در توثیق روایات روش محدثین را در پیش گرفته است، و توثیق روایت در آن روزگار فقط با تحدیث و سماع از خود راوی ممکن بوده است، این کار بدان خاطر بوده است که سلسله‌ی سند تا خود حادثه متصل باشد.

بلاذری برای آنکه بتواند روش موثقی در روایت ارائه نماید، در هر خبری که نقل کرده همراه با آن سندش را نیز آورده است، ظاهرا کتاب‌های ابومخنف به صورت اجازه از طریق سماع به او نرسیده بلکه وجادتا رسیده است، لذا از ذکر نام ابومخنف پرهیز کرده و او را با عوانه بن الحکم و همراه آن ذکر کرده است^۳ تا بگوید اعتمادش به صورت کامل بر کتاب‌های ابومخنف نبوده است، خصوصا که تحریف ابومخنف طولانی است و علمای شیعه امامی نیز در صحت آن چه در امثال کتاب «مقتل الحسین» به ابومخنف نسبت داده می‌شود، شک و تردید دارند.

عباس قمی می‌گوید: باید دانست که ابومخنف در تاریخ و سیر کتاب‌های زیادی دارد، یکی از آنها مقتل الحسین است. علمای بزرگ متقدمین از آن نقل کرده و به آن اعتماد کرده‌اند، اما متأسفانه این کتاب مفقود است و هیچ نسخه‌ای از آن در دست نیست و این کتاب مقتل که در دست ماست و به وی نسبت داده می‌شود، نه از اوست و نه از هیچ کدام از مورخان معتبر، و هر کس می‌خواهد صحت این مطلب را یقین کند این کتاب را با آنچه طبری و غیره از او نقل کرده‌اند، مقایسه کند تا واقعیت برایش

۱- نگا: البلاذری، أنساب الأشراف ۱۵۸/۳-۱۵۹ در مقایسه با طبری ۳۵۲/۵-۲۵۳ و ۱۶۶/۳-۱۶۷، طبری ۳۹۴/۵-۳۹۵، ۱۶۸/۳-۱۷۲، طبری ۳۹۶/۵، ۱۸۲/۳-۱۸۳، ۴۱۳/۵ و ۴۱۴، ۱۸۷/۳-۱۹۳، طبری ۴۴۲/۵-۴۴۳، ۱۹۷/۳، ۴۴۲/۵.

۲- یاقوت: معجم الادباء ۹۰/۵.

۳- بلاذری: أنساب الأشراف ۲۹۹/۴ و ۳۰۷.

آشکار گردد، این را در «نفس المهموم» در ذکر طرمح بن عدی آورده‌ام، والله العالم.^۱ با این همه برخی از علمای امامیه مانند سید هاشم معروف حسینی او را ضعیف دانسته‌اند، وی پس از ذکر روایتی از طریق ابومخنف می‌گوید: «عیب این روایت همین بس که از روایات ابومخنف (لوط بن یحیی) است که شیعه و سنی او را ضعیف دانسته‌اند و به روایاتش اعتمادی ندارند...»^۲.

با وجود این صفت و حالتی که ابومخنف از شهادت حسین علیه السلام به دست داده است از عاطفه و گرایش که برخی از حقایق ثابت را در هم پیچیده است، خالی نیست. بدین خاطر است که ما با روایاتی که ابومخنف درباره‌ی شهادت حسین نقل کرده است با احتیاط و هوشیاری رفتار می‌کنیم. اما آنچه برای ما اهمیت دارد، روایاتی است که از طریق طبری از ابومخنف درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام به ما رسیده است، با توجه به روایات ابومخنف و مقایسه‌ی آن با عمار دهنی در مورد شهادت حسین علیه السلام می‌بینیم که با هم مشابهت بسیار دارند و این امر به ما اطمینان می‌دهد که ابومخنف تمام روایاتی را که نقل می‌کند تحریف شده نیست تا با گرایش‌های سیاسی و اعتقادی او همسو باشد. بلکه در برخی موارد اخباری را ترجیح می‌دهد که با گرایش او چندان همخوانی ندارد.^۳

۲- عمار دهنی

ابومعاویه عمار بن معاویه دهنی بجلی کوفی یکی از راویان مهمی است که در نقل اخبار حرکت حسین بن علی علیه السلام سهم دارد. اهمیت روایات عمار از آن لحاظ است که از خود اهل حادثه نقل می‌کند. او خروج حسین علیه السلام از مکه و شهادت وی را از طریق ابوجعفر باقر، محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب نقل می‌کند.^۴ طبری وقایع «جمل»^۱ و «نهروان»^۲ را از عمار دهنی نقل کرده، و ذهبی در معرفی عمار دهنی او را امام محدث نامیده است.^۳

۱- عباس قمی: الکنی والألقاب ۱/۱۵۵.

۲- سید هاشم معروف حسینی: الموضوعات في الآثار والأخبار ص ۲۱۵ به نقل از عبدالرحمن الزرعی، رجال الشيعة في الميزان ص ۱۵۲.

۳- طبری ۴۱۳/۵.

۴- ابن حجر: تقریب التهذیب ص ۴۹۷، تهذیب التهذیب ۷/۳۵۵-۳۵۶.

شاید به این خاطر است که ابن حجر در بیان حرکت حسین به روایت عمار دهنی اعتماد کرده است.^۴

علی‌رغم ضعف روایت عمار دهنی^۵ از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا می‌توان روایات ابومخنف را که در این باره روایت کرده است با آن مقایسه نمود و بر آن حکم کرد.

۳- عوانه بن حکیم

او اخباری و راستگو است^۶، طبری در مقتل حسین پنج روایت از او آورده است^۷ که اهمیت خود را دارد، و شاید آن را از کتاب وی «سیرت معاویه و بنی امیه»^۸ گرفته است.

۴- حصین بن عبدالرحمن السلمی

ابوالهذیل کوفی ثقه است^۹ و در سن نود و سه سالگی به سال ۱۳۶هـ در گذشت. در مورد جنگی که میان ابن زیاد و حسین در گرفت چندین روایت مهم دارد^{۱۰}. اهمیت روایات او در این است که او معاصر حادثه بوده است و اضافه بر آن از اشخاصی نقل می‌کند که خود شاهد حادثه بوده و در آن شرکت داشته‌اند^{۱۱}.

۵- محمد بن عمر واقدی

متوفای ۲۰۷ هجری است، او خزانه‌ی علم بود. کتاب‌هایش در زمینه‌ی مغازی و سیر زبانزد عام و خاص است^{۱۲}. ابراهیم حربی درباره‌ی وی گفته است: «او از اشخاص

۱- طبری ۵۱۱/۴.

۲- سابق: ۱۲۵/۵.

۳- ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۱۳۸/۶.

۴- ابن حجر: تهذیب التهذیب ۳۰۱/۲-۳۰۵، الإصابة ۷۸/۲-۸۱.

۵- نگا: طبری ۳۴۷/۵، خالد بن یزید بن اسد بن عبدالله قسری در سند این روایت ضعیف است.

۶- ابن حجر: لسان المیزان ۳۸۶/۴.

۷- طبری: ۳۵۶/۵، ۳۸۶، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷.

۸- ابن الندیم: الفهرست ص ۱۰۳.

۹- ابن حجر: التقریب ۱۷۰.

۱۰- طبری: ۳۹۱/۵-۳۹۴.

۱۱- سابق ۳۹۲/۵ بلاذری در أنساب الأشراف این روایت را از او آورده است، ۲۲۴/۳-۲۲۵.

۱۲- السخاوی: التحفة اللطيفة ۶۹۷/۳.

بلند پایه است، او امین مردم بر اهل اسلام است، او درباره‌ی اسلام آگاه‌ترین مردم است اما از جاهلیت چیزی نمی‌داند»^۱.

خطیب درباره‌ی وی گفته است: او شرق و غرب زمین را درنوردیده است.^۲ با این همه بالاتفاق ضعیف است و بهترین روایات او روایاتی است که ابن سعد در الطبقات آورده است؛ زیرا او روایاتش را غربال می‌کرد.^۳

برای ما روایات واقدی که ابن سعد آورده مهم است، ابن سعد درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام بر واقدی اعتماد داشته است، در طبقه‌ی پنجم الطبقات الکبری که زندگی نامه‌ی حسین علیه السلام را نگاشته است^۴ ظاهراً روایاتی را که ابن سعد از واقدی نقل کرده آن را از کتاب وی به نام «مقتل الحسین»^۵ گرفته است.

ابن سعد در ذکر اخبار خروج حسین علیه السلام و شهادت وی در کربلا روش عجیبی دارد که در کتاب الطبقات خود کمتر به آن روی آورده است.

وی اسانید چهارگانه‌ی واقدی و پنج سند مستقل دیگر از جمله روایت ابی مخنف را آورده و سپس روایات آنان را تو در تو آورده است، گمان می‌کنی که همه یک روایت است.^۶ با این کار ابن سعد تشخیص روایت واقدی از دیگران ممکن نیست.

۶- ابومعشر السنندی (نجیح بن عبدالرحمن السنندی المدنی)

سال ۱۷۰ هجری درگذشته است، وی ضعیف است.^۷ ابومعشر چندین روایت درباره‌ی حسین علیه السلام و شهادت ایشان دارد.

ابویوب عرب روایت وی درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام را آورده است^۸ و همچنین ابراهیم بیهقی روایت او را کاملاً نقل کرده است.^۱ ابن عبدربه در العقد الفرید این

۱- تاریخ بغداد ۳/۳.

۲- السخاوی: التحفة اللطيفة ۳/۳۹۸.

۳- السخاوی: التحفة اللطيفة ۳/۳۹۸.

۴- زندگی نامه‌ی حسین علیه السلام در کتاب الطبقات الکبری از ص ۳۰۰ تا ۴۲۳ را به خود اختصاص داده است.

۵- ابن ندیم: الفهرست ص ۱۱۱.

۶- نگا: الطبقة الخامسة، طبقات ابن سعد ص ۳۵۴ تحقیق د. محمد اسلمی.

۷- ابن حجر: التقریب ۵۵۹.

۸- ابویوب العرب: المحن، ص ۱۴۸-۱۵۴.

روایت ابومعشر را بی‌آنکه صراحتاً از وی نام ببرد نقل کرده است و آن را از طریق ابوعبید قاسم بن سلام گفته است^۲ هر کس از ابومعشر درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام روایت آورده قطعاً از کتابش «تاریخ الخلفاء» گرفته است، کتاب مذکور تا روزگار خطیب متوفای ۴۶۳ هجری وجود داشته و وی اجازه روایت آن را نیز داشته است^۳.
اما اشکالی که می‌توان از روایت ابومعشر در مورد شهادت حسین علیه السلام گرفت این است که سندی برای آن بیان نکرده و از برخی شیوخ خود بی‌آنکه نامی از آنها ببرد روایت می‌کند.

این تقریباً روایاتی است که از حرکت حسین علیه السلام به ما رسیده است، با آنکه بیشتر این روایات نیازمند سندی صحیح هستند اما نقل یک روایت از طرق و مجاری مختلف این احساس را به ما می‌دهد که این روایت تا حدودی حقیقت را برای ما بازگو می‌کند و در نتیجه با اطمینان می‌شود بسیاری از آن را پذیرفت و تحلیل کرد.

مؤلفات مفقود درباره‌ی حرکت حسین علیه السلام

اکنون که از منابع روایات حرکت حسین علیه السلام سخن می‌گوییم مناسب است به روایات مفقودی که به ما نرسیده نیز اشاره کنیم، حتی منابع تاریخی متقدمین از این روایات چیزی نگفته‌اند گرچه به گمان غالب این روایات در زمان آنان وجود داشته‌اند. برخی از اخباری‌ها که در مورد حرکت حسین علیه السلام تالیفات داشته‌اند و به ما نرسیده است عبارتند از:

جابر بن یزید بن الحارث الجعفی، ابوعبدالله الکوفی متوفای سال ۱۲۷ هجری و سال ۱۳۲ نیز گفته شده است^۴ کتابی به نام مقتل الحسین^۵ داشته است. هیچ کسی از نویسندگان و مورخان از این کتاب روایتی نیاورده‌اند.

۱- بیهقی: المحاسن والمساوی ۸۰-۸۶.

۲- ابن عبدربه: العقد الفرید ۳۷۶/۴.

۳- نگا: مشیخة الخطیب، الظاهرية، مجموع ۱۲۶، ۱۸ ب.

۴- ابن حجر: تهذیب التهذیب ۴۲/۲ در میزان الاعتدال ذهبی ۳۸۴/۱ به اشتباه وفاتش در سال ۱۶۷ هـ ذکر شده است.

۵- اسماعیل باشا: ایضاح المکنون ص ۵۴۰- عمر کحالة: معجم المؤلفین ۱۰۶/۳، فواد سزکین:

تاریخ التراث العربی ۱۲۶/۲/۱.

نصر بن مزاحم متوفای ۲۱۲ هجری^۱ است، ابن ندیم کتابی به نام «کتاب مقتل الحسین» برایش نام برده، اما روایاتی از آن کتاب به ما نرسیده است.

ابوبکر عبیدالله بن محمد القرشی الاموی البغدادی، مشهور به ابن ابی الدنیا^۲. وی از محدثین بزرگ است، تالیفات زیادی از خود به جا گذاشته است، در غالب فنون به ویژه تاریخ قلم زده است. آن چه از مولفات تاریخی وی برای ما مهم است کتاب «مقتل الحسین» وی است^۳. این کتاب ظاهراً در زمان ابن جوزی (ت ۵۹۷ هـ) وجود داشته که وی در دو جا از آن نقل کرده است^۴.

با تتبع کتابهای فهرس می توان پی برد که کتاب تا چه زمانی وجود داشته است، ابن کثیر از این کتب نقل کرده است^۵ البته قطعاً نمی توان گفت که وی مستقیماً از این کتاب نقل کرده، اما شیخ الإسلام تقی الدین ابن تیمیه به این کتاب اشاره کرده است، معروف است که ابن تیمیه اطلاع گسترده‌ای از کتابهای فنون مختلف داشته، هر کس یکی از تالیفات بسیار ایشان را مطالعه کند، این را احساس می کند.

ایشان می گوید: «کسانی که فاجعه‌ی شهادت حسین علیه السلام را نقل کرده‌اند، دروغ هایی به آن افزوده‌اند، همان کاری که در شهادت عثمان رضی الله عنه کردند و هم چنین حوادثی که می خواهند آن را بزرگ جلوه دهند، و همان گونه که در مغازی و فتوحات و امثال آن افزوده‌اند، برخی از نویسندگان درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام اهل علم هستند امثال: بغوی و ابن ابی الدنیا و دیگران، اما با این حال در آنچه روایت می کنند آثار منقطع و امور باطلی وجود دارد، و آنچه نویسندگان در این مورد بدون سند بیان می کنند، دروغ بسیار دارد»^۶.

امید زیادی هست که این کتاب ابن ابی الدنیا در کتابخانه‌هایی که هنوز فهرست آنان اعلام نشده است وجود داشته باشد، بسیاری از کتابهای ابن ابی الدنیا کشف

۱- خطیب: تاریخ بغداد ۲۸۲/۱۳-۲۸۳، یاقوت: معجم الادباء ۳۲۵/۱۹.

۲- ذهبی: تذکره الحفاظ ۲۷۹/۲-۶۶۷، ابن حجر: تهذیب التهذیب ۱۲/۶-۱۳، زندگی نامه‌ی کامل وی را در کتاب "الصمت و آداب اللسان" تحقیق د. نجم عبدالرحمن خلف می توانید مطالعه کنید.

۳- ذهبی: سیر اعلام النبلاء ۴۰۳/۱۳.

۴- ابن جوزی: المنتظم ۳۴۲/۵-۳۴۴.

۵- ابن کثیر: البداية والنهاية ۲۰۲/۸-۲۰۶.

۶- ابن تیمیه: منهاج السنة ۵۵۶/۴.

شده و به ما رسیده است و این امر امید را به یافتن این کتاب تقویت می کند.^۱
 محمد بن زکریا بن دینار الغلابی^۲ تالیفی به نام مقتل الحسین دارد^۳ اما به دست ما
 نرسیده است و حتی در لابلای کتاب‌های دیگر چیزی از مطالب آن نقل نشده است.
 حسن بن عبدالرحمن بن خلاد الرامهرمی^۴ متوفای ۳۶۰ هجری، وی امام و
 محدث بوده است، یاقوت آورده که وی کتابی با نام «الریحانتین الحسن و الحسین»^۵
 دارد، به گمان بنده این کتاب به وقایع تاریخی که برای حسن و حسین رخ داده است،
 نمی‌پردازد بلکه آن جزء حدیثی است که مولف فضایل حسن و حسین علیهما السلام را در آن
 جمع کرده است.

ابوالقاسم حسین بن مسعود بغوی متوفای ۵۱۶ هجری^۶، او امامی محدث است و
 کتابی با نام «مقتل الإمام الحسین»^۷ دارد.
 این کتاب ظاهراً مفقود است، گرچه روایتی نزد ابن کثیر هست که می‌گوید آن را از
 ابوالقاسم بغوی گرفته است اما شاید ابن کثیر آن روایت را از طریقی دیگر و نه
 مستقیماً از کتاب نقل کرده باشد.

ابوالقاسم محمود بن مبارک بن حسین معروف به محبر متوفای ۵۹۲ هجری^۸
 کتابی درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام تالیف کرده است.

ضیاء الدین ابوالمؤید موفق الدین احمد الخوارزمی، کتابی درباره‌ی مقتل حسین علیه السلام
 دارد و این کتاب نزد ابن الوزیر یمانی (ت ۸۴ هـ) وجود داشته است، او گفته است:

۱- با این که کتاب‌های بسیاری از ابن ابی الدنیا به ما رسیده اما هنوز دو کتاب مهم وی مخطوط
 هستند: یکی «مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» در مکتبه‌ی ظاهریه شماره: ۳۸۳۱ و دیگری به
 نام: «حلم معاویه» در همان کتابخانه، شماره: ۳۲۴۹، نگا: خالد الریان، فهرست مخطوطات کتب
 الظاهرية: التاريخ و ملحقاته ۶۴۲/۲-۶۹۰.

۲- او بسیار ضعیف است، ذهبی: میزان الاعتدال ۵۵۰/۳.

۳- اسماعیل باشا: ایضاح المکنون ۵۴۰/۴.

۴- ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۷۴-۷۳/۱۶.

۵- یاقوت: معجم الادباء ۵/۹.

۶- ذهبی: سیر أعلام النبلاء ۴۳۹/۱۹.

۷- حاجی خلیفه: کشف الظنون ۱۷۹۴/۲ و

۸- نگا: اسماعیل باشا: ایضاح المکنون ۵۴۰/۴، ذهبی او را مجیر الدین گفته است نگا: السیر

این کتاب در دو جلد نزد من وجود دارد^۱.

ظاهراً این کتاب مطلب جدیدی ندارد وگرنه ابن الوزیر در کتب خویش که از حسین علیه السلام سخن می‌گوید، از آن نقل می‌کرد.

و همچنین ظاهراً این کتاب‌ها و کتاب‌های دیگری که در این زمینه تالیف شده است امثال «نور العین بمشهد الحسین» استاد اسفرائینی و کتاب «در السمط من أخبار السبط» ابن الآبار جنبه‌ی تحقیقی و نگاهی واقع‌گرا به قضیه ندارند، و بیشتر به اظهار غم و اندوه بر حسین علیه السلام و ذکر فضایل و لعن دشمنان وی پرداخته‌اند تا به اصل قضیه و بررسی روایات و ارائه دادن تصویری صحیح و واقعی از حادثه.

شاید همین امر سبب شده باشد که طبری و مورخین دیگر فقط بر روایت ابومخنف و عمار بن معاویه دهنی تکیه کنند؛ زیرا به واقعیت نزدیک‌ترند و حادثه را به گونه‌ای واقعی و لحظه به لحظه نقل کرده‌اند.

ابن حجر نیز که در حرکت حسین علیه السلام به روایت عمار بن معاویه دهنی اعتماد کرده شاید همین نکته را در نظر داشته است که در پی آن گفته: «جماعتی از متقدمین پیرامون مقتل حسین کتاب‌هایی نگاشته‌اند که تر و خشک و صحیح و سقیم بسیار دارند و این قصه‌ای که من آورده ام کفایت می‌کند»^۲.

ثانیا: موضع حسین از صلح حسن با معاویه علیه السلام و تنازل از خلافت

حسن بن علی علیه السلام با خروج پدرش از مدینه مخالف بود و می‌دانست که این امر منجر به جنگ و فتنه می‌گردد و هنگامی که علی علیه السلام نتایج هولناک جنگ جمل را مشاهده کرد به اهمیت نظر پسرش حسن پی برد، حسن علیه السلام می‌گوید: «پدرم به من پناه آورد و می‌گفت: کاش بیست سال قبل مرده بودم»^۳.

پس از آن که علی علیه السلام شهید شد اهل کوفه جمع شدند و با حسن علیه السلام بیعت کردند. حسن علیه السلام که به این نتیجه رسیده بود که جنگ با معاویه منجر به خونریزی و تعطیل

۱- ابن الوزیر: الروض الباسم ۳۹/۲.

۲- ابن حجر: الاصابة ۸۱/۲.

۳- هیثمی: بقية الباحث عن زوائد مسند الحارث ۹۵۰/۳، رساله دانشگاهی دکتر، تایپ شده، محقق گفته است: رجال این اثر همه ثقة هستند، ابن حجر: المطالب العالیة ۲۰۲/۴ و آن را به حارث نسبت داده و گفته: اسناد حسن.

شدن جهاد فی سبیل الله می‌گردد و از سپاهیان تحت لوای خود شناخت دقیقی داشت، تصمیم گرفت به نفع معاویه از خلافت کناره بگیرد و با وی بیعت کند^۱. همان چیزی که جد بزرگوارش رسول الله ﷺ پیش‌گویی کرده بودند، این اقدام بی‌نظیر حسن ﷺ مسلمانی صادق و زاهد را به تصویر می‌کشد که برای رضایت خداوند یگانه از پست و مقام تنازل و به دنیا پشت می‌کند.

اما این تنازل مورد تایید حسین ﷺ نبود و وی موضعی کاملاً مخالف با آن داشت، هنگامی که حسن ﷺ حسین ﷺ را از تصمیم خود مبنی بر تنازل از خلافت به نفع معاویه ﷺ آگاه کرد با مخالفت شدید حسین ﷺ مواجه شد، اما حسن ﷺ تصمیم خود را گرفته بود و برادرش حسین ﷺ را از مخالفت برحذر داشت و گفت: «هرگاه خواسته ام کاری کنم تو با من مخالفت کرده ای، والله می‌خواهم تو را در اتاقی بیاندازم و آن را گلکاری کنم و کار خود را انجام دهم، حسین ﷺ چون خشم حسن ﷺ را دید از وی پیروی کرد و گفت: هر کاری تو بکنی ما پیروی می‌کنیم»^۲.

این صلح برای اهل کوفه خوشایند نبود، بلکه از نجنگیدن اظهار ندامت و پشیمانی کردند و حسرت خوردند^۳ و کوشیدند حسن ﷺ را از تصمیمش منصرف کنند اما حسن ﷺ خواسته‌ی آنان را نپذیرفت و عکس آن عمل نمود^۴.

با اصرار حسن ﷺ به تنازل از خلافت به نفع معاویه ﷺ کوفی‌ها بلافاصله پس از صلح به حسین ﷺ متوسل شدند و پیشنهاد کردند که ناگهانی بر معاویه ﷺ و سپاهش بتازند، اما حسین آنان را متقاعد کرد و گفت که با معاویه ﷺ بیعت کرده و این کار غیر ممکن است^۵.

هنگامی که حسین ﷺ می‌خواست از کوفه به مدینه بازگردد، جندب بن عبدالله ازدی، مسبب بن نجبه فزاری، سلیمان بن سرد خزاعی و سعید بن عبدالله حنفی نزد او گرد آمدند، وقتی ناراحتی آنان را دید به سخن آمد و گفت: کار و تقدیر الهی شدنی

۱- برای تفصیل بیشتر به فصل گذشته رجوع کنید.

۲- ابن سعد: الطبقة الخامسة ۲۶۹-۲۷۰.

۳- بلاذری: أنساب الأشراف ۱۵۰/۳ با لفظ قالوا.

۴- بلاذری: أنساب الأشراف ۱۵۰/۳ با لفظ قالوا.

۵- بلاذری: أنساب الأشراف ۱۵۰/۳ با لفظ قالوا.

است، و از ناخشنودی خود از صلح گفت: من مرگ را بر این کار ترجیح می‌دادم، اما برادرم سوگندم داد و من چاره‌ای جز اطاعت نداشتیم، اکنون احساس می‌کنم که قلبم را با تیغ و شمشیر می‌تراشند، خداوند متعال فرموده است: ﴿فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹] «چه بسا که شما چیزی را نمی‌پسندید و خداوند در آن خیر زیادی قرار دهد».

آنان به وی اطمینان دادند که شیعه و پیرو او هستند و بار دیگر پیشنهاد کردند صلح را بشکنند، اما ایشان نپذیرفت و از فراق آنان و ترک کوفه اظهار ناراحتی و حسرت نمود.^۱

حسین علیه السلام اساساً با صلح مخالف بود، اما با معاویه رضی الله عنه بیعت شده بود و او دیگر خلیفه‌ی شرعی قانونی بود و حسین علیه السلام نمی‌خواست میان مسلمانان اختلاف و دو دستیگی ایجاد کند و از این رو به طرفدارانش توصیه نمود که تا معاویه رضی الله عنه زنده است مخالفتی نکنند، و آنان نیز بر توصیه‌ی حسین علیه السلام عمل کردند و آرام شدند و از حکومت عطایایی نیز می‌پذیرفتند.^۲

بنابراین واضح گشت سپاهیان حسن علیه السلام به صلح اعتراض کردند، اما حسین علیه السلام از آنان خواست تا معاویه زنده است آرام باشند، لذا ذهبی می‌گوید: به ما خبر رسیده است که حسین علیه السلام از کار برادرش و سپردن خلافت به معاویه خشنود نبود و نظرش مبارزه و جنگ بود لیکن کوتاه آمد و به پیروی از برادرش بیعت نمود.^۳

آرامش اهل کوفه و پیروی از حسن علیه السلام نتیجه‌ی این بود که می‌دانستند حسین علیه السلام با صلح مخالف است و آنان را وعده داده که تا معاویه رضی الله عنه زنده است تحمل کنند، پس از تنازل حسن علیه السلام به نفع معاویه رضی الله عنه، حسین علیه السلام و برادرش به مدینه باز گشتند.^۴

روابط حسین علیه السلام با معاویه رضی الله عنه روابط حسنه‌ای بوده و همراه با احترام متقابل ادامه داشته است، معاویه رضی الله عنه دایماً به حسین علیه السلام می‌رسید و نیازها و خواسته‌هایش را بر می‌آورد و به وی عطایای گسترده‌ای می‌داد و حتی باری به وی چهارصد هزار داد و

۱- سابق ۱۴۹/۳.

۲- أنساب الأشراف ۱۴۸/۳-۱۴۹.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲۹۱/۳.

۴- الإصابة ۷۸/۲.

این مبلغی بود که قبل و بعد از حسین علیه السلام به کسی داده نشده است.^۱ روابط اهل کوفه با حسن و حسین علیهما السلام پس از ترک کوفه و استقرار در مدینه، هم چنان از طریق نامه‌هایی که کوفی‌ها می‌فرستادند ادامه داشت، مفاد این نامه‌ها - ظاهراً - دعوت به مبارزه با حکومت اموی و تاکید بر اولویت حسن و حسین علیهما السلام و تشویق آنان به خلافت بوده است، اما این نامه‌ها نمی‌توانست بر حسن علیه السلام تاثیر بگذارد، و این نامه‌ها کمک نمود که او اهل کوفه را بهتر بشناسد که آنان اهل شر و فتنه هستند و نمی‌خواهند امت اسلامی یکپارچه و متحد بمانند.

ثالثاً: حسن علیه السلام از تأثیر اهل کوفه بر حسین علیه السلام بی‌م دارد

یزید بن الأصم می‌گوید: یک خروار نامه به حسن علیه السلام رسید، کنیزش را صدا کرد و گفت: تشتی بیاور و در آن آب ریخت و تمام نامه‌ها در آن انداخت و هیچ کدام را نخواند، گفتم: ای ابومحمد: این نامه‌ها از کیست؟ گفت: از اهل عراق، قومی که نه به سوی حق باز می‌آیند و نه از باطل دست می‌کشند، من از این‌ها بر خودم بیم ندارم اما بر این می‌ترسم و به حسین علیه السلام اشاره نمود.^۲

ابن عبدالبر می‌گوید: از چند طریق روایت کرده‌ایم که حسن علیه السلام در بستر مرگ به برادرش حسین علیه السلام می‌گفت: ای برادر من! پدرمان خدا رحمتش کند، وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، امیدوار بود که خلافت به او برسد تا شاید صاحب و همراه ایشان باشد، اما خداوند خلافت را به وی نداد و ابوبکر آن را به عهده گرفت، چون وفات ابوبکر فرا رسید دوباره امیدوار شد، اما خلافت به عمر رسید و عمر هنگام مرگ خود آن را به شورا سپرد که او یکی از اعضای آن بود، وی تردید نداشت که خلافت از او نخواهد گذشت، اما به او نرسید و عثمان برگزیده شد، و چون عثمان از دنیا رفت، با

۱- ابن ابی شیبة: المصنف ۹۴/۱۱ با سند حسن، و نگا: ابن سعد: الطبقة الخامسة ۳۲۳، بلاذری ۱۵۵/۳، ابن عساکر ترجمه‌ی حسین، ص ۷ "ط الباقوری".

علمای شیعه امامی نیز عطایای معاویه به حسن و حسین و عبدالله بن جعفر را ذکر کرده‌اند. نگا: جلاء العیون، مجلسی ص ۳۷۶، الکافی فی الفروع: کتاب الحقیقه، باب الأسماء والکنی ۱۹/۶، الأمالی طوسی ۳۳۴/۲، شرح ابن ابی الحدید ۸۲۳/۲.

۲- المعرفة والتاریخ ۷۵۶/۲ با سند حسن، طبرانی: المعجم الکبیر و در المجمع ۲۴۳/۶ گفته است: رجال آن رجال صحیح هستند، غیر از عبدالله بن الحکم بن ابی‌زیاد که او هم ثقه است.

او بیعت شد، سپس با او اختلاف شد و کار به شمشیر کشیده شد، و صفایش را ندید، والله من به این باور رسیده‌ام که خداوند متعال نبوت و خلافت را در ما اهل بیت جمع نمی‌گرداند، مبادا اهل کوفه تو را اغوا کنند و به میدان ببرند»^۱.

هنگامی که حسن بن علی علیه السلام در گذشت کوفی‌ها در منزل سلیمان بن سرد گرد هم آمدند و نامه‌ای برای تعزیت وفات حسن علیه السلام به حسین علیه السلام نوشتند و در آن چنین گفتند: «تو بزرگترین بازمانده‌ی گذشتگان هستی، ما شیعیان تو هستیم، به داغ تو داغیده و به اندوه تو اندوهگین و به شادمانی تو شادمان و منتظر امر تو هستیم»^۲.

حسین علیه السلام در پاسخ آنان نوشت: «من امیدوارم نظر برادرم - خدا رحمتش کند- در باره‌ی صلح و نظر من در جهاد با ستمگران صائب و درست باشد، تا زمانی که پسر هند زنده است، آرام باشید و حرکتی نکنید و تصمیم خود را پنهان بدارید و هوشیار و مواظب باشید، اگر او از دنیا برود و من زنده باشم، إن شاء الله نظرم را به شما اعلام خواهم کرد»^۳.

جایگاه حسین علیه السلام بعد از وفات حسن علیه السلام در میان مسلمانان قابل انکار نیست، در میان برخی احساس فزاینده پدید آمد که یگانه نامزد خلافت پس از وفات معاویه رضی الله عنه حسین بن علی علیه السلام است، بزرگان حجاز و رهبران کوفه با وی ملاقات می‌کردند و تردید نداشتند که ایشان پس از معاویه رضی الله عنه خلیفه خواهد شد^۴.

کوفی‌ها به طلبدین حسین علیه السلام بسنده نکردند، برادرش محمد بن حنفیه را نیز دعوت کردند، اما به خطر کوفی‌ها بر خود و آل علی بی‌ابی طالب علیه السلام پی برد و حسین علیه السلام را نیز بر حذر می‌داشت که مبادا به آنان تمایل پیدا کنید و پندارهایشان را باور نماید، و به ایشان گفت: «این‌ها می‌خواهند توسط ما نان بخورند و خون ما را بریزند»^۵.

نامه‌هایی که میان حسین علیه السلام و اهل کوفه رد و بدل می‌شد، بنی امیه را در مدینه نگران ساخت، آنان در این زمینه به معاویه رضی الله عنه نامه نوشتند که با حسین علیه السلام چگونه

۱- الاستیعاب: ۳۹۱/۱.

۲- أنساب الأشراف ۱۵۲/۳، دینوری: الاخبار الطوال ۲۲۱-۲۲۲ بدون سند.

۳- أنساب الأشراف ۱۵۲/۳ و نگا: ابن سعد ۳۵۷/۵.

۴- سابق ۱۵۲/۳.

۵- ابن سعد: طبقات ۳۵۶/۵.

رفتار کنند، معاویه رضی الله عنه در پاسخ گفت: مطلقا با او کاری نداشته باشید^۱. امکان نداشت ارتباط تنگاتنگ حسین رضی الله عنه با اهل کوفه و نامه‌هایشان بر معاویه رضی الله عنه پنهان بماند، لذا معاویه رضی الله عنه از حسین رضی الله عنه خواست که از خدا بترسد و میان مسلمانان دو دستگی ایجاد نکند^۲. شاید اصرارهای مکرر کوفی‌ها که دایما تأکید می‌کردند که زیاد پشتیبان او هستند و با وی ایستاده‌اند، بر حسین رضی الله عنه تأثیر گذاشت و در برابر اغوای رهبران کوفه نمی‌دانست چه کند^۳.

قطع نظر از روابط نزدیک حسین رضی الله عنه با اهل کوفه، معاویه احتمال می‌داد که حسین رضی الله عنه به کوفه بپیوندد، بدین خاطر به پسرش یزید چنین توصیه کرد: «حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، محبوب‌ترین فرد نزد مردم است، با او صله‌ی رحم و نرمی کن با تو کنار خواهد آمد و اگر هم چیزی بشود، آنان که پدرش را کشتند و برادرش را بی‌یار و مددگار رها کردند، برایش کافی هستند»^۴.

رابعا: عدم بیعت حسین بن علی رضی الله عنه با یزید بن معاویه

حسین رضی الله عنه با یزید بن معاویه مخالف بود، عبدالله بن زبیر و پیش از آن عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه نیز همین نظر را داشتند. حسین و ابن‌الزبیر برای مخالفت خویش آشکارا علتی بیان نکردند، اما انتقاد عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه به بیعت یزید روشن بود، ابن ابی حاتم با سند خود از عبدالله بن نمیر مدنی روایت کرده است که گفت: «من در مسجد بودم که مروان در خطبه‌اش گفت: خداوند متعال در مورد یزید رأی پسندیده و خوبی را به دل امیرالمؤمنین انداخته است، و اگر معاویه رضی الله عنه خلیفه‌ای برگزیند ابوبکر و عمر رضی الله عنه نیز قبل از وی این کار را کرده‌اند، عبدالرحمن بن ابی بکر گفت: آیا حکومت هرقلی (پادشاهی) است، والله ابوبکر کسی از فرزندان و اهل بیت خود را خلیفه نکرد، اما

۱- أنساب الأشراف ۱۵۲/۳.

۲- أنساب الأشراف ۱۵۲/۳، ابن سعد: الطبقات ۳۵۷/۵، نکا: الکشی ص ۴۸ زندگی نامه‌ی عمرو بن الحمق.

۳- ابن سعد: طبقات ۳۵۶/۵.

۴- ابن سعد ص ۳۸.

معاویه برای ارزش دادن به پسرش این کار را کرده است...»^۱.

مخالفت شدید حسین و ابن زبیر علیهما السلام بعدها به صورت عملی و فیزیکی بروز کرد، حسین علیه السلام آن گونه که قبلاً گفتیم با صلح مخالف بود، تنها پیروی از برادرش حسن بن علی علیهما السلام بود که او را مجبور به پذیرش آن نمود.

ارتباط حسین بن علی علیهما السلام با اهل کوفه هم چنان ادامه یافت و آنان را وعده داد که پس از وفات معاویه علیهما السلام مبارزاتش را آغاز خواهد کرد و بر همین اساس به مجرد وفات معاویه علیهما السلام رهبران کوفه به حسین علیهما السلام نامه نوشتند و از وی خواستند که با سرعت به کوفه برود.

هیچ کسی تردید ندارد که حسین بن علی علیهما السلام تمام معیارهای خلافت را داشت، بنابراین عجیب نیست که وی با بیعت یزید مخالفت نماید و با تمام شدت و توان آن را رد کند.

در ملاقات خصوصی حسین علیهما السلام با معاویه علیهما السلام وی بر حق خویش در خلافت تأکید نمود، معاویه در پاسخ پسرش یزید که علت سکوت وی را در برابر حسین علیهما السلام جویا شده بود گفت: «شاید آن را از کسی غیر از من طلب کند و او وی را به قتل برساند»^۲. بدین خاطر ذهبی مورخ معروف می‌گوید: هنگامی که معاویه علیهما السلام برای یزید بیعت گرفت، حسین آزرده گشت^۳.

معاویه علیهما السلام یزید را سفارش می‌کرد که با حسین علیهما السلام به خاطر قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به نرمی و مهربانی رفتار کند، نمی‌دانیم که بیش از یک مرتبه سفارش کرده است، یا همان سفارشی است که هنگام وفات نمود، چرا که برخی منابع که وصیت معاویه علیهما السلام را ذکر کرده‌اند، آورده‌اند که هنگام احتضار و وفات، یزید نزد معاویه علیهما السلام بوده است^۴.

۱- تفسیر ابن ابی حاتم ۲۲۴/۱۲.

۲- ابن سعد: طبقات ۳۵۷/۵، محقق آن سندش را حسن گفته است. ابن عساکر: ترجمة الحسين ص ۹۹ از طریق ابن سعد.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲۹۱/۳.

۴- ابن سعد: الطبقة الرابعة ۱۶۵/۱، ابن سعد: طبقات ۳۵۸/۵، طبری ۳۲۲/۵ از ابومخنف، العقد الفرید ۲۷۳/۴ از هیثم بن عدی، تهذیب الکمال ۴۱۲/۶ از طریق ابن سعد.

ابوبرده می‌گوید: نزد امیرمعاویه آنگاه که مریضی‌اش سخت شد رفتم، گفت: ای برادر زاده! نزدیک بیا و مرا ببین. گفتم: شما خوب هستید، و در این هنگام یزید نیز داخل شد، امیر معاویه

در صورتی که ثابت است هنگام وفات معاویه رضی الله عنه یزید در دمشق نبوده است و به حوارین^۱ رفته بود، و وصیت توسط ضحاک بن قیس فهری و مسلم بن عقبه به یزید ابلاغ شد.^۲

عوانه می‌گوید: «سال شصت هجری که وفات معاویه رضی الله عنه فرا رسید، یزید حاضر نبود، وی ضحاک بن قیس فهری - که رئیس پلیس بود - و مسلم بن عقبه مری را صدا کرد و وصیت نمود و به آنان گفت: وصیت مرا به یزید برسانید: نگاه کن، اهل حجاز ریشه‌ی تو هستند، هر کس از آنان نزد تو آمد او را اکرام کن و از آنانی که غایبند دلجویی و رسیدگی کن، بنگر! اهل عراق، اگر از تو خواستند هر روز یک عاملی را عزل کنی، این کار را بکن، به نظر من عزل یک عامل بهتر از آن است که صد هزار شمشیر علیه هم آخته گردد، اهل شام هم باید نزدیکان و مقربان تو باشند، اگر از دشمنی خطری تو را تهدید کرد، از آنان کمک بگیر و پس از آن که دشمن خود را مغلوب کردی اهل شام را به سرزمین خودشان بازگردان؛ زیرا اگر در منطقه‌ای دیگر بمانند، اخلاق دیگری به خود می‌گیرند، من از میان قریش فقط از سه نفر بیم دارم: حسین علی، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، ابن عمر که به دین خود چسبیده است و در

برایش گفت: اگر سرپرست مردم شدی با این به خوبی رفتار کن؛ زیرا پدرش دوست من بوده است.

نگا: طبری ۳۳۲/۵ با سند صحیح، سند طبری افتادگی دارد، واسطه‌ی میان عبدالله بن احمد و ابوصالح امام احمد است و وی از سند افتاده است در صورتی که عبدالله بن احمد بیش از یک مورد تصریح کرده است که او از طریق پدرش از صالح روایت می‌کند، نگا: ابن سعد: طبقات ۱۷۲/۱/۴ با سند حسن، البته این روایت از حضور یزید چیزی نگفته است. السیر ذهبی ۱۶۰/۳، به همان مقدار که ابن سعد آورده است. می‌توان روایت طبری را این گونه توجیه کرد که: ورود یزید نزد پدرش در ابتدای بیماری وی بود و پس از آن به حوارین رفته و چون خبر وفات پدر را شنیده بازگشته است.

۱- یکی از روستاهای معروف حلب است، یاقوت: معجم البلدان ۳۱۵/۲.

۲- ابن سعد: الطبقة الرابعة ۱۷۴/۱-۱۷۶ با سند حسن، بلاذری: أنساب الأشراف ۱۵۴/۱/۴-۱۵۶، طبری ۳۲۳/۵ از عنوانه. ۳۲۸/۵. با سندی قابل قبول به شرطی که اسحاق بن خلید مولای سعید بن العاص باشد. ابن عبد ربه: العقد الفرید ۲۷۳/۴، ابن عساکر: تاریخ دمشق ۳۱۰/۱۶ ق، ذهبی: تاریخ الاسلام حوادث ۴۱-۶۰ هـ ص ۳۱۶-۳۱۷، و سیر أعلام النبلاء ۱۶۱/۱۳ از ابی مسهر با سند صحیح.

پی چیزی از تو نیست، اما حسین بن علی مردی است زودباور، من امیدوارم که خداوند با آنان که پدرش را کشتند و برادرش را تنها گذاشتند، تو را از طرف او کفایت کند، او خویشاوندی نزدیک و حق بزرگ و قرابتی با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد، گمان نمی‌کنم که عراقی‌ها رهایش کنند مگر آن که او را به میدان بیاورند، اگر بر او غالب آمدی از او در گذر، اگر من باشم همین کار را خواهم کرد، ابن الزبیر فریبکار است، اگر با تو رویارو شد با او بجنگ، مگر آن که صلح کند، که در آن صورت از او بپذیر و تا جایی که می‌توانی خون قوم خویش را حفظ کن»^۱.

امیر معاویه رضی الله عنه از جریانات مملکت خویش تصور بسیار درستی داشت و در وصیت خویش به یزید سه اقلیم حجاز، عراق، و شام را که ثقل حکومت وی بودند، مدنظر قرار داد و سپس راهکار مناسبی برای برخورد با هر اقلیم، بیان کرد، اهل حجاز اصل و اساس و عشیره‌ی او هستند، وصیت نمود که با آنان نرمی کند و عطایای زیادی به آنان بدهد و آنان را تکریم کند و گرامی بدارد.

عراق به خاطر وجود گسترده‌ی قبایل عرب و پدید آمدن اختلافات قبیله‌ای و طیفی وسیع از اعراب که از تعالیم و آموزه‌های اسلامی و شناخت احکام شرعی بهره‌ی چندانی نداشتند، اقلیمی آشوب زده و نابسامان بود، معاویه رضی الله عنه برای رفتار با مردم آن سیاستی را برای یزید ترسیم نمود.

اضافه بر این، گرایش‌ها و باورهای متضاد برخی از فرق در آن اقلیم، در آشفتگی عراق سهم بسزایی داشت.

با توجه به این گردنه‌ها معاویه رضی الله عنه یزید را توصیه نمود که با اهل عراق با هوشیاری رفتار کند و به خواسته‌های آنان جامه‌ی عمل بپوشاند، گر چه کارشان به نصب و عزل روزانه امیر هم کشیده شود، هم چنین توصیه نمود که ارتباط تنگاتنگ خود را با اهل شام حفظ و تقویت کند؛ زیرا آنان مرکز ثقل حکومت از همان ابتدا و حامیان آن بوده‌اند، و از این گذشته از امرای خویش به خوبی اطاعت می‌کنند و اهل خیانت و کارشکنی هم نیستند.

۱- طبری: ۳۲۳/۵ از عوانه، العقد الفرید ۳۷۲/۴-۳۷۴ از هیثم بن عدی. تنها دینوری در الاخبار الطوال گفته است که معاویه به ضحاک وصیت نمود، ابتدا یزید حاضر نبود و سپس آمد و معاویه دوباره وصیت خود را تکرار کرد، این گفته با عدم حضور یزید هنگام وفات معاویه تعارض دارد.

این ویژگی که اهل شام را از دیگران متمایز کرده بود، امیر معاویه را بر آن داشت که یزید را توصیه کند که در جنگ علیه دشمن فقط از اهل شام کار بگیرد.

هم چنین دستور داد که بکوشد تا شامی‌ها در شام باقی بمانند و در مناطق دیگر متفرق نشوند؛ زیرا احتمال دارد از افکار و گرایش‌هایی که در برخی مناطق ظهور کرده متأثر گردند و این ویژگی خود (اطاعت از ولی امر) را از دست بدهند.

سپس معاویه از مخالفان سخن گفت: ابن عمر این صحابی بزرگوار، از دیدگاه معاویه رضی الله عنه برای حکومت هیچ خطری محسوب نمی‌شد؛ زیرا وی به پرهیزگاری و عبادت و دوری از دنیا و زرق و برق آن مشهور بود و از این که خون مسلمانی را بریزد می‌ترسید^۱.

این صفاتی که ابن عمر داشت و وی را از دیگران متمایز کرده بود، سبب می‌شد که وی در طلب خلافت بر نیاید، بدین خاطر معاویه رضی الله عنه پسرش را از جانب او مطمئن نمود.

ابن زبیر را به سیاست و زیرکی توصیف کرد و از مخالفت وی با یزید ایمن نبود، بنابراین توصیه نمود که با هوشیاری با او رفتار کند تا مبادا او را فریب دهد، و در صورت مخالفت و مبارزه قاطعانه با او مقابله کند، اما اگر صلح نمود از وی بپذیرد.

معاویه رضی الله عنه حسین بن علی رضی الله عنه را این گونه معرفی کرد که او مردی است زودباور که خیلی زود متأثر می‌گردد و با توجه به اطلاعاتی که از ارتباط وی با اهل کوفه داشت، بعید نمی‌دانست که حسین رضی الله عنه از اهل کوفه متأثر گردد و به آنان بپیوندد، و تأکید نمود که در برخورد با حسین رضی الله عنه قرابت ایشان با رسول الله صلی الله علیه و آله را مد نظر داشته باشد و از وی در گذرد.

معاویه رضی الله عنه احتمال می‌داد که اهل کوفه با حسین رضی الله عنه همان گونه رفتار کنند که پیش از آن با پدر و برادرش رفتار کرده بودند، و آخرین رهنمود معاویه رضی الله عنه به یزید این بود که تا جایی که می‌تواند از ریختن خون مسلمانان بپرهیزد و قوم خویش را حفاظت کند.

توصیه‌های امیر معاویه به یزید گویای شناخت دقیق و مهارت و پختگی وی در میدان سیاست بود، این از شخصیت بارزی چون امیر معاویه رضی الله عنه عجیب نیست، او سیاستمدار مقتدر و توانایی است که در زمان او دولت به اوج قدرت و اقتدار خود رسید.

خامسا: خروج حسین علیه السلام از مدینه به مکه

امیر معاویه رضی الله عنه در ماه رجب، سال شصت هجری در گذشت^۱. ضحاک بن قیس خطبه خواند و معاویه رضی الله عنه را ستود و سپس بر وی نماز خواند و یکی برای یزید که در حوارین بود فرستاد، یزید برگشت و سر قبر پدر رفت و با کسانی که همراهش بودند، صف بست و نماز جنازه خواند و سپس به خانه رفت و قصیده‌ی معروفش را سرود که در آن می‌گوید^۲:

جاء البرید بقرطاس یخب به	فأوجس القلب من قرطاسه فزعاً
قلنا لك الویل ماذا فی صحیفتكم	قال الخلیفة أمسی مثباً وجعاً
فمادت الأرض أو كادت تمید بنا	كأن أغبر من أركانها انقطعا
لما انتهینا وباب الدار منصفق	لصوت رملة ریع القلب فانصدعا
من لا تزل نفسه توفي علی شرف	توشك مقادیر تلك النفس أن تقعا
أودی ابن هند وأودی المجد یتبعه	كأن یكونا جمیعاً قاطنین معاً
أغر أبلج یتسقی الغمام به	لو قارع الناس عن أحلامهم فزعاً
وما أبالی إذا أدركت مهجته	من مات منهم بالبیداء أو ظلعاً
لا یرقعُ الناس ما أوهی وإن جهدوا	أن یرقعوه ولا یوهون ما وقعا

یزید دستور داد که جار زدند: الصلاة جامعة، او غسل کرد و بهترین لباسش را پوشید و میان مردم رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت:

۱- ابن سعد: ط ۱۷۶/۱/۴، خلیفه: التاريخ ۲۲۶، طبری ۳۳۸/۵، ابن عبدالبر: الاستیعاب ۱۴۲۰/۳، ابن حجر: الاصابة ۱۵۵/۶. سخن ابن العمرانی که می‌گوید: در ربیع الاول سال شصت و یک هجری با یزید بیعت شد، شاذ است، نگا: الانباء فی تاریخ الخلفاء ص ۴۹.

۲- ابن سعد: ط ۱۷۶/۴ با سند حسن، بلاذری: أنساب الأشراف ۱۵۴/۱/۴، طبری ۳۲۷/۵-۳۲۸ از طریق ابومخنف، ابن عبد ربه: العقد الفرید ۳۷۴/۳۸۳/۴، الاغانی ۳۱۲/۱۷، ابن عساکر: ترجمه‌ی معاویه ۷۵۶/۱۶ شعر یزید جمع صلاح الدین المنجد ۱۱۲، ۱۳. ابن عبد البر به نقل از شافعی گفته است که یزید بیت ۷ و ۹ را از اعشی گرفته است، نگا: الاستیعاب ۱۴۱۹/۳، ابن کثیر ۱۴۸/۸.

«ای مردم! معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود، خدا به او انعام نمود و سپس او را به سوی خود قبض روح کرد، و از بعدی‌ها بهتر و از قبلی‌ها پایین‌تر بود، من او را تزکیه نمی‌کنم، خدا به او آگاه‌تر است، اگر او را ببخشاید از رحمت اوست و اگر مجازاتش کند به گناہانی است که انجام داده است، من پس از او عهده‌دار این کار شده‌ام. و هر گاه خداوند کاری را بخواهد، انجام خواهد گرفت، خداوند را یاد کنید و از او طلب آمرزش نمایید»^۱.

و سپس گفت: «امیر معاویه در دریا شما را به جنگ با کفار می‌برد، من کسی از مسلمانان را به دریا نمی‌فرستم، معاویه شما را در سرزمین روم پخش می‌کرد و من این کار را نمی‌کنم، معاویه عطای شما را در سه نوبت می‌داد و من همه‌اش را یکجا می‌پردازم»^۲.

و مردم در حالی از سخنرانی بر گشتند که هیچ احدی را بر وی ترجیح نمی‌دادند^۳. این اولین خطبه‌ای بود که یزید پس از رسیدن به خلافت ایراد کرد. والیان شهرها عبارت بودند از: ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان والی مدینه، نعمان بن بشیر والی کوفه، عبیدالله بن زیاد والی بصره، و عمرو بن سعید بن العاص والی مکه^۴. یزید بن معاویه در اولین اقدام به ولید بن عتبه والی مدینه نوشت که: «مردم را فرا بخوان و از آنان بیعت بگیر و از سران قریش آغاز کن و نخستین کسی که از او بیعت می‌گیری حسین بن علی باشد، امیرالمؤمنین مرا درباره‌ی وی به صلاح و نرمی امر کرده است^۵ و هم چنین از وی خواست که از ابن‌الزبیر و ابن‌عمر نیز بیعت بگیرد^۶. البته در روایاتی دیگر چنین آمده است، هنگامی که خبر وفات معاویه رضی الله عنه به ولید بن عتبه والی مدینه رسید، با مروان بن الحکم مشورت نمود که در برابر این حادثه چه

۱- ابن سعد: ط ۱۷۶/۱، با سند حسن، ابن قتیبه: عبون الاخبار ۲/۲۶۰، ابن عبد ربه: العقد الفرید ۳۷۴/۴-۳۷۵، ابن کثیر ۱۴۶/۸.

۲- ابن عساکر ۳۶۰/۱۶ ق، السیر ۱۶۲/۳ با سند حسن از ابی مسهر.

۳- ابن عساکر ۳۶۰/۱۶ ق، السیر ۱۶۲/۳ با سند حسن از ابی مسهر.

۴- طبری، ۳۳۸/۵.

۵- ابن سعد: ط ۳۵۹/۵.

۶- خلیفه: التاريخ ۲۳۲ با سندی که محمد بن زبیر حنظلی در آن وجود دارد که او متروک است. بلاذری: أنساب الأشراف ۴/۲۹۹-۳۰۰ از ابومخنف و عوانه، و ص ۳۰۹ از طریق محمد بن زبیر حنظلی، طبری ۳۳/۵ از ابومخنف، اشجری: الامالی الخمیسیة ۱/۱۷۰.

تدابیری احتیاطی انجام دهد، مروان گفت که ابن زبیر و حسین بن علی علیهما السلام را بطلبد و از آنان بیعت بگیرد.^۱

چنان که در این روایات آمده است ولید بن عتبه از طرف خود تصمیم به این کار گرفت، البته می‌توان این دو نوع روایت را این گونه جمع نمود که: پس از دریافت خبر وفات امیر معاویه رضی الله عنه ولید بن عتبه با مروان مشورت نمود و مروان به وی گفت که از حسین و ابن زبیر بیعت بگیرد؛ زیرا روایت ابی معشر به این اشاره دارد، می‌گوید: معاویه نیمه رجب سال شصت در گذشت و خبر آن اول شعبان به مدینه رسید...^۲. یعنی این که رسیدن خبر وفات معاویه رضی الله عنه به مدینه پانزده روز طول کشیده است و این زمان در آن روزگار وقت مناسبی بوده برای رسیدن خبر وفات به مدینه^۳. یزید نیز پس از رسیدن به خلافت به ولید بن عتبه پیام فرستاده است که از حسین و ابن زبیر و ابن عمر رضی الله عنه بیعت بگیرد، خصوصا اگر غیاب یزید را در هنگام وفات معاویه رضی الله عنه در نظر بگیریم که پس از بازگشت به دمشق به عزا نشسته و این عزا و بیعت سه روز یا بیشتر به طول انجامیده است و پس از آن به تدبیر امور پرداخته است.

به نظر من، این کار وقت نسبتا طولانی می‌برد، معقول نیست که یزید به محض رسیدن به دمشق به ولید پیام بدهد و از او بخواهد از این افراد مذکور بیعت بگیرد، ولید با دریافت خبر وفات معاویه به گرفتن بیعت اقدام کرده است و پیام یزید پس از آن بدست او رسیده است که از این افراد بیعت بگیرد.

این مطلب دیدگاه ما را تأیید می‌کند که پیام یزید به ولید بن عتبه حاوی دستور اکید برای گرفتن بیعت از این سه نفر بوده است^۴ کاری که ولید بن عتبه عملا خلاف آن را انجام داده است؛ زیرا به آنان اجازه داد که مدینه را ترک کنند بی‌آنکه ولید از آنان بیعت بگیرد که در صفحات آینده به این مطلب خواهیم پرداخت. ولید بن عتبه بن ابی سفیان از مروان بن حکم در این مورد نظر خواست، او گفت که

۱- خلیفة: التاريخ ۲۲۳-۲۳۲ از جویریة از اشیاخ مدینه، ابن عبد ربه: العقد الفرید ۴/۳۷۶ از قاسم بن سلام، بیهقی: المحاسن و المساوی ۸۰-۸۱ از ابی معشر.

۲- بیهقی: المحاسن و المساوی ص ۸۰.

۳- برای توصیف راه شام به مدینه، نگا: المسالك والممالك ص ۱۵۰، ابن خردادبه.

۴- طبری: ۳۳۰/۵ از ابومخنف.

آنان را احضار کند، اگر بیعت کردند، رهایشان کند و گر نه آنان را بکشد^۱ پس از آن روایات با هم تعارض دارند، روایت بلاذری می‌گوید: ^۲ وقتی که ولید بن عتبه، ابن زبیر و حسین را طلبید، وی را پاسخ ندادند و شبانه به طرف مکه رفتند و با ولید بن عتبه رو به رو نشدند^۳. لیکن در روایت خلیفه^۴ چنین آمده که ابن الزبیر نزد ولید رفت اما بیعت با یزید را رد کرد و گفت موقعیت اجتماعی او می‌طلبید که در ملاء عام بیعت کند و خواستار بیعت در مسجد شد، اما مروان نپذیرفت و به ولید گفت که در برخورد با ابن زبیر هوشیار باشد، تا جایی که ابن زبیر و مروان با هم به مشاجره پرداختند، با توجه به اخلاق ولید بن عتبه و جوانمردی وی آن گونه که روایت وی را توصیف کرده است: وی مردی نرم خو و جوانمرد بود^۵، دستور داد که مروان و ابن زبیر از مجلس خارج شوند.

پس از آن حسین علیه السلام را طلبید اما ظاهراً موضوع بیعت یزید را به میان نیاورده است و حسین علیه السلام فوراً مجلس ولید را ترک نمود.

عبدالله بن زبیر و حسین علیه السلام شبانه جدا از هم به طرف مکه حرکت کردند. به نظر من روایت خلیفه بن خیاط به واقعیت نزدیک‌تر است؛ زیرا اضافه بر تسلسل وقایع خود روایت از جویریة بن أسماء است که مدنی است و از دو نفر از اهل مدینه هم روایت می‌کند، می‌گوید: «از پیر مردان اهل مدینه بارها شنیده‌ام که می‌گفتند...». و از این گذشته نقل همین روایت از طریقی دیگر از ابومعشر سندی به اهمیت و وضوح آن می‌افزاید^۶.

روایت خلیفه می‌گوید که تسامح و اعتماد کامل ولید به حسین و ابن زبیر مروان بن الحکم را عصبانی کرد و به یزید گوشزد کرد که از این کارش پشیمان خواهد شد و گفت: اگر از خانه بیرون بروند، هرگز آنان را در نمی‌یابی مگر در شر و بدی^۷.

۱- خلیفة: ۲۳۲-۲۳۳ از جویریة بن اسماء از مشایخ مدینه. العقد الفرید: ۳۷۶/۴ از قاسم بن سلام، بیهقی: المحاسن و المساوی ۸۰-۸۱ از ابومعشر.

۲- بلاذری: انساب الاشراف ۳۰۰/۴ از ابو عوانه و ابومخنف.

۳- بلاذری: انساب الاشراف ۳۰۰/۴ از ابو عوانه و ابومخنف.

۴- خلیفة: ۲۳۳، نگا: همین روایت با اندکی تفاوت از ابن عساکر، ص ۱۴۶-۱۴۷ تراجم العین "عبدالله بن جابر، عبدالله بن زید" از زبیر بن بکار و نگا: همین روایت در العقد الثمین ۱۵۷/۵.

۵- خلیفة: التاريخ ۲۳۳.

۶- المحاسن و المساوی ص ۸۰.

۷- خلیفة: ص ۲۳۳.

بیشتر روایات بر این اتفاق نظر دارند که حسین بن علی و ابن الزبیر رضی الله عنهما همان شب از مدینه خارج شدند لیکن عوانه و ابومخنف مطلب عجیبی درباره‌ی خروج حسین علیه السلام ذکر کرده‌اند.

آورده‌اند که حسین علیه السلام آن شب و روز بعد در مدینه ماند و شب بعد با تمام خانواده‌اش به سوی مکه حرکت کرد و کسی جز محمد بن حنفیه باقی نماند.^۱ این مطلب کاملاً بعید است؛ زیرا حسین علیه السلام از ولید تا صبح مهلت خواست تا بیعت کند و معقول نیست که آن روز تا شب در مدینه بماند و هم چنین معقول نیست که با وجود مراقبت ولید بن عتبه، امیرمدینه تمام اهل خانواده خود را نیز کوچ دهد. خروج حسین و ابن الزبیر از مدینه برای ولید بن عتبه ناگهانی و ناگوار بود و فوراً سی سوار از موالی بنی امیه را به تعقیب آنان فرستاد، اما از پیدا کردنشان ناکام ماندند.^۲

تسامح و خویشتن‌داری ولید بن عتبه تا حدودی شخصیت او را نزد اهل مدینه تضعیف کرده بود، و هنگامی که خواست وضعیت پیش آمده را جبران کند یکی از شخصیات مخالف دولت و از حامیان ابن الزبیر یعنی ابن مطیع^۳ را دستگیر نمود به زندان انداخت، که در پی آن جوانانی از بنی عدی، خویشاوندان ابن مطیع به زندان یورش برده و ابن مطیع را بیرون آوردند، و ابن مطیع نیز به ابن الزبیر پیوست.^۴ رفتار نرم ولید بن عتبه با حسین و ابن الزبیر، مروان بن الحکم را بر آن داشت تا به یزید بن معاویه نامه بنویسد و اوضاع خطرناک حجاز را به صورت کلی گزارش کند، یزید که در این حادثه به ضعف ولید بن عتبه پی برده بود، او را از امارت مدینه عزل کرد و به جای او عمرو بن سعید بن العاص را گماشت، این اتفاق در رمضان سال شصت هجری رخ داد.^۵

۱- بلاذری: انساب الاشراف ۳۰۳/۴، طبری ۳۴۱/۵.

۲- بلاذری: انساب الاشراف ۳۰۰/۴.

۳- عبدالله بن مطیع بن الاسود العدوی المدنی، روایتش ثابت است، روز حره فرمانده قریش بود و از جانب ابن زبیر امیر کوفه گردید و سال هفتاد و سه به شهادت رسید (التقریب: ۳۲۴).

۴- انساب الاشراف ۳۰۲/۴.

۵- سابق ۳۰۷/۴ از ابومخنف و عوانه. طبری ۴۴۳/۵.

حسین علیه السلام در همان شب که ولید بن عتبه وی را طلبیده بود از مدینه خارج شد و ظاهراً حسین و ابن الزبیر با هم اتفاق کرده بودند که در محلی معین در راه مکه به همدیگر برسند، ابن عمر و عبدالله بن عیاش^۱ که از عمره به سوی مدینه بر می‌گشتند آنان را در ابوا^۲ دیدند، ابن عمر به آنان گفت: «شما را به خدا برگردید و با مردم هم صدا باشید و منتظر بمانید، اگر مردم همه اتفاق کردند، شما مخالفت نکنید و اگر اتفاق نکردند، همان خواهد شد که شما می‌خواهید»^۳.

هنگامی که به مکه رسیدند، حسین علی علیه السلام در خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب سکونت گزید و ابن الزبیر در حجر جای گرفت و جبه‌ای پوشید و مردم را علیه بنی امیه تحریک می‌کرد^۴.

۱- عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع المخرومی المکی، المدینی القارئ، از پدرش، ابن عمرو بن عباس حدیث شنیده است، و نزد ابی بن کعب قرائت خوانده و قاری‌ترین اهل مدینه بوده است، سال ۷۸ در سیستان شهید شد، العقد الثمین ۲۳۰/۵.

۲- ابواء: میان آن و جحفه از جانب مدینه بیست و سه میل است و قبر آمنه مادر رسول الله صلی الله علیه و آله آن جا است. یاقوت: ۷۹/۱.

۳- ابن سعد: ط ۳۶۰/۵، ابن عساکر ۲۰۱ از طریق ابن سعد، مزی: تهذیب الکمال ۴۱۶/۶ از طریق ابن سعد، طبری: ۳۴۲/۵ و گفته: ابن عمرو بن عباس با آنان ملاقات کردند و شاید ابن عیاش این گونه تحریف شده باشد، صحیح آن است که ابن عباس در آن زمان در مکه بود، نگا: ابن عساکر ۷۳۲/۱۵-۷۳۳ ق، نگا: ابن الندیم: بغیة الطالب ۱۱۹/۶ ق.

۴- ابن سعد ۳۶۰/۵، ابن عساکر ۱۹۹ از طریق ابن سعد.

فصل دوم

حسین علیه السلام و واقعه‌ی کربلا

اولاً: نامه‌های مردم کوفه به حسین علیه السلام

مردم کوفه چون از وفات معاویه رضی الله عنه و خروج حسین علیه السلام به مکه و عدم بیعت وی با یزید آگاه شدند، توصیه‌ی حسین علیه السلام که تا معاویه زنده است اقدامی نکنید، را به خاطر آوردند و در منزل سلیمان بن سرد خزاعی^۱ گرد هم آمدند، سلیمان بن سرد گفت: «معاویه فوت کرده، حسین هم بیعت نکرده و به مکه رفته است، شما شیعیان پدر او هستید، اگر می‌دانید که یاریش می‌کنید به او نامه بنویسید و اگر از سستی و ناکامی هراس دارید، بنده‌ی خدا را امیدوار نکنید» همه بالاتفاق تصمیم گرفتند که حسین را یاری خواهند کرد، سپس به او نامه نوشتند: «ما پشت نعمان بن بشیر نه جمعه می‌خوانیم و نه عید، نزد ما بیا، اگر تو بیایی ما نعمان بن بشیر را بیرون می‌کنیم».

این نامه از طرف سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر بود، نامه‌ی مذکور را با عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله بن وال فرستادند، و پس از دو روز، قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمن الأرحبی و عماره بن عبید سلولی را فرستادند و پنجاه و سه صحیفه جمع نمودند و با هانئ بن هانئ سبیعی و سعد بن عبدالله حنفی فرستادند، این صحیفه‌ها لیست نام‌های بیعت‌کنندگان و کسانی بود که خواستار قدوم حسین علیه السلام بودند، هر صحیفه‌ای از طرف یک یا دو یا سه یا چهار نفر بود، این صحیفه‌ها را با یک نامه‌ی پیوست با هانئ بن هانئ فرستادند».

پس از آن، شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن الحارث، عزره بن قیس، عمر بن الحجاج الزبیدی و محمد بن عمر التمیمی به حسین علیه السلام چنین نوشتند: «اما بعد،

۱- سلیمان بن سرد بن الجون خزاعی، ابومطرف کوفی، صحابی است و در سال ۶۵ هـ در عین الوردیه کشته شد (التقریب: ۲۵۲).

منطقه سرسبز و میوه‌ها رسیده و آرامش برقرار است، اگر می‌خواهی تشریف بیاور، سپاهی آماده باش در اختیار توست والسلام»^۱.

هنگامی که حسین علیه السلام به سوی کوفه رهسپار گردید، فردی وی را از این اقدام منع نمود، ایشان به خورجین خویش اشاره نمود و گفت: «این‌ها نامه‌های چهره‌های سرشناس شهر هستند»^۲ این سخن کثرت نامه‌ها را می‌رساند. پس از آن که نامه‌ها در مکه به حسین علیه السلام رسید و همه‌ی نامه‌ها بر حضور وی در کوفه و بیعت با وی تاکید داشت، ایشان نامه‌ای نگاشت و در آن چنین آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم: از حسین بن علی به گروهی از مومنان و مسلمانان، اما بعد: هانئ و سعید نامه‌های شما را به من رسانیدند، اینان آخرین فرستادگان شما به من بودند، آن چه شما نوشتید فهمیدم، سخن بیشتر شما این بود که: «ما امامی نداریم، نزد ما بیا شاید پروردگار ما را با هدایت و حق بر تو جمع گرداند» من برادر و عموزاده و مورد اعتمادم از اهل بیت خود را نزد شما فرستادم و وی را امر کردم که حالت، کار و نظر شما را برایم گزارش کند، اگر به من بنویسد که همان گونه که در نامه‌های شما آمده است، جمع شما و اهل فضل و عقلای شما با آن موافقند، به زودی ان شاء الله نزد شما خواهم آمد، سوگند به جان خودم، امام کسی است که به کتاب الله عمل کند و عدل و داد را بگستراند و با حق فیصله کند و در پیشگاه خداوند خود را مسئول بداند. والسلام»^۳.

از نامه‌ی حسین علیه السلام به اهل کوفه چنین بر می‌آید که ایشان از نامه‌های مکرر اهل کوفه چنین برداشت کرده بود که رغبت صادقانه و محبت فزاینده‌ای از ایشان در قلب های اهل کوفه جای گرفته است و آنان با امام خود مخالفت کرده‌اند و با یزید هم بیعت نکرده‌اند و امیر کوفه؛ نعمان بن بشیر را نیز بیرون خواهند کرد و نیاز به امامی دارند که بر او اتفاق کنند و امامی که خواستار او هستند کسی نیست جز حسین بن علی علیه السلام.

حسین علیه السلام تا اهل کوفه نیامده و نگفته بودند که ما «امامی نداریم»^۴ و از دل و جان از شما دعوت می‌کنیم که تشریف بیاوری، شاید خداوند با هدایت و حق ما را بر امامت

۱- طبری: ۳۵۲/۵-۳۵۳ از ابومخنف، الاصفهانی: مقاتل الطالبین ۹۵-۹۶ با اختصار.

۲- ابن سعد: ط ۳۷۱/۵ با سند بسیار ضعیف از ابن سعد، ابن عساکر ۲۰۹ از طریق یعقوب فسونی، همه رجالش ثقه هستند جز بحیر اسدی، زندگی نامه‌اش را نیافتم.

۳- طبری: ۳۵۳/۳ از ابومخنف.

۴- طبری: ۳۵۳/۵ از طریق ابومخنف.

شما متفق بگرداند^۱، در فکر رفتن به کوفه نبود. با وجود این، حسین علیه السلام خویشتن‌داری نمود و از آن نامه‌ها و فرستادگان احتیاط پیشه کرد، و خواست از صحت آن سخنان و آن چه در نامه‌ها از زبان بزرگان کوفه قید شده بود مطمئن گردد و بدین منظور عموزاده اش؛ مسلم بن عقیل بن ابی طالب را برای تحقیق و بررسی دقیق اوضاع به کوفه فرستاد و وی را چنین معرفی نمود: «برادر، عموزاده و مورد اعتماد من از اهل بیتم»^۲ و از وی خواست که وضع حاکم بر کوفه را مفصلاً و با شفافیت تمام برای وی گزارش کند^۳.

ثانیا: خروج حسین علیه السلام به سوی کوفه

الف: تصمیم سفر و ارسال مسلم بن عقیل به کوفه

آن گونه که قبلاً گفتیم، پس از وصول نامه‌های بزرگان و رهبران کوفه، به حسین علیه السلام که از وی می‌خواست هر چه زودتر به آنان ملحق شود، و چون تعداد آنان - صد هزار بیعت کننده - قابل ملاحظه بود، ایشان خواست که از حقیقت امر آگاه شود، بدین خاطر عموزاده‌اش مسلم بن عقیل بن ابی طالب را برای کشف حقیقت به کوفه فرستاد تا اگر واقعا آن گونه باشد که در نامه‌ها آمده است، آن گاه به کوفه برود^۴.

مسلم بن عقیل با همراهی عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی، قیس بن مسهر صیداوی و عماره بن عبید سلوکی رهسپار کوفه شد، مسلم دو راه بلد با خود همراه گرفت، در مسیر کوفه راه را گم کردند و یکی از آن دو نفر از تشنگی هلاک شد، مسلم با احساس درونی‌ای که از مشکلات فراروی خود در کوفه داشت، به حسین علیه السلام نامه نوشت که وی را از این کار معاف کند، اما حسین علیه السلام درخواست او را رد کرد و به وی دستور داد که راهش را به سوی کوفه ادامه دهد^۵.

۱- طبری: ۳۵۳/۵ از طریق ابومخنف.

۲- طبری: ۳۵۳/۵ از طریق ابومخنف.

۳- سابق ۴۳۷/۵، الاصفهانی: مقاتل الطالبین ۹۵-۹۶ از طریق مدائنی از ابومعاویه دهنی، با سند ضعیف، مزی: تهذیب الکمال ۴۲۳/۵ از طریق دهنی، ابن حجر: تهذیب التهذیب ۳۰۱/۲ از همان طریق.

۴- بلاذری: انساب الاشراف ۱۵۹/۳، طبری ۳۵۴/۵، البیاسی الاعلام بالحروب ۶۰/۲، مزی: تهذیب الکمال ۴۲۲/۶.

۵- طبری ۳۴۷/۵، مزی: تهذیب الکمال ۴۲۲/۶، ابن حجر: تهذیب التهذیب ۳۰۱/۲، بلاذری و طبری گفته‌اند که هر دو راه بلد در راه از تشنگی مردند، بلاذری: انساب الاشراف ۱۵۹/۳، طبری ۳۵۴/۵.

ابومخنف ذکر نموده که مسلم بن عقیل چون به کوفه رسید در خانه‌ی مختار بن عبید ثقفی منزل گرفت^۱ در صورتی که روایت حصین بن عبدالرحمن سلمی تاکید می‌کند که مسلم در خانه‌ی هانی بن عروه سکونت گزید^۲.

اما نظر ابی معاویه دهنی این است که مسلم بر مردی به نام: عوسجه^۳ فرود آمد. شاید این اختلاف روایات با دانستن این مطلب که مسلم بن عقیل بنا به مسایل امنیتی مدت زمانی پیش همه‌ی این افراد منزل گرفته بود، از بین برود.

ابتدای ورود به کوفه نزد مختار بن ابی عبید^۴ منزل گرفت و هنگامی که ابن زیاد آمد و امارت کوفه را بدست گرفت بر مردم سختی کرد و مسلم از بیم این که مبادا رازش فاش شود به خانه‌ی هانی بن عروه منتقل شد؛ زیرا هانی یکی از اعیان و بزرگان کوفه بود^۵. و پس از دستگیری هانی بن عروه یا بهتر بگوییم هنگامی که ابن زیاد از هانی بن عروه مشکوک شد، مسلم بن عقیل احساس خطر نمود، برای مدتی کوتاه به منزل مسلم بن عوسجه اسدی نقل مکان کرد^۶. هنگامی که اهل کوفه از قدوم مسلم بن عقیل اطلاع یافتند، نزد او رفتند و دوازده هزار نفر با وی بیعت کردند^۷ و در برخی روایات تعداد بیعت‌کنندگان بیش از سی هزار نفر ذکر شده است^۸.

بیعت بسیار سریع انجام گرفت و چون مسلم بن عقیل از تمایل اهل کوفه به حسین علیه السلام و تشریف آوری ایشان مطمئن شد به حسین علیه السلام نوشت که: «اما بعد،

۱- طبری: ۳۶۱/۵.

۲- بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۴/۳ با سند صحیح، طبری ۳۹۱/۵.

۳- طبری ۳۴۷/۵.

۴- مختار بن ابی عبید ثقفی کذاب، پدرش ابوعبید در جنگ الجسر در زمان خلافت عمر بن خطاب فرمانده بود، مختار نشأت یافت و از بزرگان و اصحاب رای و فصاحت و شجاعت و سیاست شد، او بی‌دین بود و همان کذاب و دروغگویی است که ذکرش در حدیث صحیح آمده است، مدعی محبت اهل بیت شد و پس از وفات یزید بر عراق حکم راند و سپس ادعا کرد که وحی بر او نازل می‌شود، ابن زبیر برادرش مصعب را فرستاد و او را کشت، سیر اعلام النبلاء ۳/۵۳۹-۵۴۴.

۵- سابق: ۳۶۱/۵.

۶- طبری ۳۶۱/۵.

۷- ابن عساکر: تاریخ دمشق (ترجمة الحسين بن علي)، مزی: تهذیب الکمال ۶/۴۲۲، ابن حجر: تهذیب التهذیب ۲/۳۰۱.

۸- العقد الفرید ۴/۳۷۶-۳۷۸.

راهنما به اهل خود دروغ نمی‌گوید، تمام اهل کوفه با شما هستند، به محض خواندن نامه حرکت کنید»^۱.

با رسیدن نامه‌ی مسلم بن عقیل، حسین علیه السلام مطمئن شد که اهل کوفه راست گفته‌اند و همان‌گونه که گفته بودند، امام و رهبری ندارند^۲. بنابراین لازم بود به وعده‌ای که به آنان داده بود، وفا کند، در همان نامه‌ای که نوشته بود: «من برادر؛ عموزاده و مورد اعتمادم از اهل بیت خود را نزد شما فرستادم و وی را امر کردم که حالت، کار و نظر شما را برایم گزارش کند، اگر به من بنویسد که همان‌گونه که در نامه‌های شما آمده است، جمع شما، و اهل فضل و عقلای شما با آن موافقند به زودی ان شاء الله نزد شما خواهیم آمد...»^۳.

هنگامی که نامه‌ی مسلم بن عقیل به حسین علیه السلام رسید که از ایشان خواسته بود که همه‌ی مقدمات آماده است و از ایشان خواسته بود که به کوفه تشریف برد، حسین علیه السلام با اهل و نزدیکانش برای سفر به کوفه آماده شد.

ب: دیدگاه صحابه و تابعین برای رفتن حسین علیه السلام به کوفه و توصیه‌های آنان

هنگامی که محمد بن الحنفیه مطلع شد که برادرش حسین عزم سفر به کوفه را دارد، نزد او رفت و گفت: برادر من! تو محبوب‌ترین و عزیزترین فرد نزد من هستی، برای کسی بیشتر از تو خیرخواهی نمی‌کنم، از بیعت با یزید و سکونت در این شهرها تا می‌توانی دور باش، نمایندگان خود را بفرست و مردم را به سوی خود فراخوان، اگر با تو بیعت کردند، خدا را سپاس کن و اگر مردم بر فردی دیگر اجماع کردند، از فضل و بزرگی و عقل و دین تو چیزی کاسته نمی‌شود، من بیم دارم که به یکی از این شهرها و نزد گروهی از مردم وارد شوی و آنان با هم اختلاف نظر پیدا کنند، گروهی با تو و گروهی علیه تو باشند و با هم درگیر شوند و نخستین قربانی تو باشی، ناگاه می‌بینی که بهترین فرد این امت از لحاظ شخصیت و پدر و مادر، خونس هدر می‌رود و به اهلش بی‌حرمتی می‌شود، حسین علیه السلام به او گفت: برادر! من خواهم رفت، ابن الحنفیه گفت: پس در مکه بمان اگر امنیت داشتی، به راحتی زندگی می‌کنی و اگر هم خطری تو را

بلاذری: انساب الاشراف ۱۱۶۷/۳

۲- طبری ۳۵۳/۵

۳- طبری ۳۵۳/۵

تهدید کند به صحرا و قلعه‌های کوه‌ها پناهنده می‌شوی و از شهری به شهر دیگر می‌روی تا بنگری که مردم چه خواهند کرد، آن گاه با بینشی دقیق‌تر می‌توانی تصمیمی درست اتخاذ کنی و با اطمینان اقدام نمایی، و اگر این امور را نادیده بگیری برایت بسیار مشکل ساز خواهد بود، حسین گفت: برادر من! تو برای من دلسوزی و خیر اندیشی کردی، امیدوارم که نظر تو درست و صائب باشد.^۱

هنگامی که خبر رفتن حسین علیه السلام به کوفه پخش شد، عموزاده‌اش عبدالله بن عباس علیه السلام نزدش رفت و گفت: عموزاده‌ی من! مردم شایعه کرده‌اند که تو می‌خواهی به عراق بروی، به من بگو می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: تصمیم قطعی گرفته‌ام که امروز و یا فردا ان شاء الله بروم.

ابن عباس گفت: من تو را از این اقدام به خداوند پناه می‌دهم، به من بگو (خدا بر تو رحم کند) نزد قومی می‌روی که امیر خود را کشته و شهرهای خود را کنترل و دشمن خود را رانده‌اند، اگر چنین کرده‌اند، پس برو، و اگر امیرشان زنده است و عمال او در شهرشان پراکنده‌اند، پس تو را برای جنگ و قتال دعوت کرده‌اند، من می‌ترسم که تو را فریب دهند و تکذیب کنند و به مخالفت تو بر آیند و تو را بی‌یار و مددکار رها کنند و دشمنان را بر تو بشورانند، حسین علیه السلام به وی گفت: من مشوره می‌کنم تا ببینم چه می‌شود.

راوی می‌گوید: شامگاه فردای آن روز ابن عباس علیه السلام نزد حسین علیه السلام رفت و گفت: «ای پسر عموی من! من دلشوره دارم و نمی‌توانم خودم را نگه دارم، می‌ترسم که در این مسیر هلاک و نابود شوی، مردم عراق مردمانی خیانت‌کار هستند، به آنان نزدیک مشو، در همین شهر بمان، تو سید اهل حجازی، اگر عراقی‌ها واقعا خواهان تو هستند، به آنان بنویس که دشمن خود را از آن جا برانند، آن گاه تو برو، اگر هم اصرار به رفتن داری، به یمن برو، در آن جا قلعه‌ها و دره‌های زیادی هست و یمن سرزمینی طویل و عریض است و پدرت نیز آن جا دوستانی دارد، آن جا در عزلت بمان و با مردم مکاتبه کن تا از افراد خود مطمئن گردی، من امیدوارم که با این کار به سلامتی به مقصود خود برسی، حسین علیه السلام گفت: ای عموزاده! والله، می‌دانم که تو خیرخواه و دلسوز من هستی، اما من تصمیم قطعی گرفته‌ام که بروم، ابن عباس گفت: اگر حتما می‌خواهی بروی، زن و فرزندان را با

۱- بلاذری: انساب الاشراف ۱۵/۴-۱۶. به روایت ابو محنف و عوانه، طبری: ۳۴۱/۵ از ابومخنف.

خود مبر والله من می‌ترسم که مانند عثمان جلو روی زن و فرزندان کشته شوی»^۱.
 عبدالله بن زبیر رضی الله عنه که برخی از روایات وی را متهم می‌کنند که وی از اسباب و تحریک کنندگان حسین علیه السلام برای رفتن به کوفه بوده است، ثابت است که او نیز حسین علیه السلام را نصیحت نمود و وی را از عواقب ترک مکه و رفتن به کوفه بر حذر داشت. ابن زبیر به حسین علیه السلام گفت: «کجا می‌روی! نزد قومی که پدرت را کشتند و برادرت را نیزه زدند، حسین علیه السلام گفت: اگر در فلان و فلان جا کشته شوم، برایم پسندیده‌تر است از این که به خاطر من به مکه بی‌حرمتی شود»^۲.

عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی^۳ نزد ایشان رفت و گفت: «ای عموزاده! تو به شهری می‌خواهی بروی که امرا و کارگزاران حکومت هنوز در آن هستند و بیت المال هم در اختیار آنان است، مردم بنده‌ی همین درهم و دینارند، می‌ترسم همان افرادی که تو را فراخوانده و وعده‌ی نصرت و یاری داده‌اند، خودشان تو را بکشند، سپس برایش دعای خیر نمود و برگشت، و هنگامی که به حارث بن خالد بن العاص بن هشام خبر داد که به حسین علیه السلام چنین گفته‌ام، وی گفت: سوگند به خدای کعبه، برایش خیرخواهی کرده‌ای»^۴.

برخی از اصحاب اقدام حسین علیه السلام و پیامدهای آن را قطع نظر از نتایجی که برای طرفین داشته باشد، به زیان امت و شر و بلا می‌دانستند، ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید:

۱- طبری ۳۸۳/۵-۳۸۴ از طریق ابومخنف، ابن عساکر: تاریخ دمشق (ترجمة الحسين بن علی رضی الله عنه) ص ۲۰۴، مزی: تهذیب الکمال ۴۲۰/۶.

۲- ابن ابی شیبة ۹۵/۱۵ با سند حسن، المعرفة والتاریخ با همان سند ۷۵۳/۲، طبری ۳۸۴/۵-۳۸۵ از طریق ابومخنف. از هیچ طریق صحیحی ثابت نشده است که ابن زبیر رضی الله عنه حسین علیه السلام را برای رفتن به کوفه تحریک کند، فقط از طریق ضعیف نقل شده است، طبری ۳۸۳/۵ از ابومخنف، ابن سعد: ط ۴۰/۱۵ با سند ضعیف و مرسل، مراجع زیر به همین سند ابن سعد تکیه نموده‌اند:
 ابن عساکر، ترجمة الحسين ۲۶۴-۲۶۵، تهذیب الکمال ۴۴۰/۶، ابن الشجری: الامالی الخمسة ۱۷۴/۱، ابن کثیر ۱۸۳/۸ از طریق یعقوب فسوی.

۳- عمر بن عبدالرحمن ابن الحارث بن هاشم مخزومی مدنی، برادر ابوبکر، ثقه و از طبقه دوم است، روز درگذشت عمر رضی الله عنه به دنیا آمد، ابن زبیر او را والی کوفه نمود. پس از سال هفتاد در گذشته است (التقریب ۴۱۵).

۴- بلاذری: انساب الاشراف ۱۶۱/۳، طبری ۵۳۸۲ از ابومخنف.

«حسین برای رفتن بر من غالب شد» من به او گفته بودم «تو را به خدا، بر خودت رحم کن، در خانه بمان و علیه حاکم خود قیام نکن»^۱.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «من با حسین رضی الله عنه حرف زدم و گفتم: از خدا بترس، مردم را رو در روی یکدیگر قرار مده والله شما هم از کار خود راضی نخواهید بود، اما وی با من مخالفت نمود»^۲.

ابن مطیع و ابن عیاش نیز وی را نصیحت کردند و از خیانت اهل کوفه بر حذر داشتند^۳.

نه تنها اصحابی که نزدیک بودند، حسین رضی الله عنه را نصیحت نمودند بلکه اهل رای و فکر از شهرهای دیگر نیز هنگامی که از تصمیم ایشان آگاه شدند، به وی نامه نوشتند و از این کار منع نمودند، یزید بن الاصم^۴ به حسین رضی الله عنه چنین نوشت: «اما بعد، اهل کوفه تا تو را به هلاکت نیانداختند از اصرار خویش دست بردار نشدند، و من تو را به خدا می‌سپارم از اینکه مانند فریب‌خورده به رعد و برق عمل کرده و یا مانند کسی باشی که سراب را خیال آب می‌کند، بردباری پیشه کن و آنان که ایمان ندارند تو را از راه خود منحرف نسازند»^۵.

احنف بن قیس برایش نوشت: صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو از راه خود منحرف نکنند^۶.

این توصیه‌های با ارزش و سودمند، تصمیم حسین رضی الله عنه برای رفتن به کوفه را عوض نکرد، بلکه عزمش را جزم کرد و به مدینه پیام فرستاد، نوزده نفر مرد و زن و کودک از برادران، دختران و زنانش از بنی عبدالمطلب نیز به وی پیوستند، محمد بن الحنفیه

۱- ابن سعد: ط ۳۶۱/۵، مزی: تهذیب الکمال ۴۶۱/۶، ابن کثیر: البداية والنهاية ۱۶۵/۹.

۲- ابن سعد: ط ۳۶۱/۵، مزی: تهذیب الکمال ۴۱۶/۶، ابن کثیر ۱۶۵/۹.

۳- ابن سعد ۱۴۲/۵-۱۴۵، طبری ۳۵۱/۵ از ابومخنف، ابن عساکر: تاریخ دمشق ۱۵۵ از طریق ابن سعد و سند واقدی.

۴- نامش عمرو بن عبید بن معاویه بکائی، ابوعوف، است کوفی است و در رقه سکونت داشت. او خواهر زاده ام المومنین میمونه رضی الله عنها است، گفته می‌شود رویتی داشته است البته ثابت نیست، ثقه است از طبقه سوم سال ۱۰۲ هـ فوت کرد (التقریب ۵۹۹).

۵- قشیری: تاریخ الرقة ص ۱۷، ابونعیم: حلیة الاولیاء ۹۸/۴ از طریق قشیری.

۶- بلاذری: انساب الاشراف ۱۶۱/۳ با سند حسن اما مرسل.

در پی آنان بر آمد و قبل از آن که حسین از مکه بیرون برود، به آنان رسید، وی باری دیگر کوشید که حسین علیه السلام را از این کار منصرف کند، اما تلاش او ثمری نداشت، محمد بن الحنفیه فرزندانش را امر کرد که به کوفه نروند، حسین علیه السلام گفت: آیا در جایی که من کشته شوم فرزندان را از من دریغ می‌داری؟ محمد گفت: چه نیازی هست که تو قربانی گردی و آنان نیز با تو قربانی گردند، گرچه از دست دادن تو بر ما بسیار سنگین‌تر از دست دادن آنهاست»^۱.

ابن عباس علیه السلام آمد و وی را نصیحت کرد، اما از رفتن به کوفه باز نیامد، ابن عباس علیه السلام به وی گفت: «اگر برای من و تو زشت نمی‌بود موهای سرت را محکم می‌گرفتم و نمی‌گذاشتم که بروی» حسین گفت: اگر در فلان و فلان جا کشته شوم، بهتر از آن است که حرم مکه را بی‌حرمتی کنم، ابن عباس علیه السلام بعدها می‌گفت: «همین سخن وی مرا تسلی می‌دهد» ابن عباس علیه السلام حرم را بسیار تعظیم می‌کرد^۲.

حسین علیه السلام برای سفر آماده شد، روز ترویه هشتم ذی‌الحجه سال شصت هجری با اهل بیت خود از مکه خارج شد، گفته شده است که: شصت نفر از شیوخ اهل کوفه نیز با وی همراه بودند.

لیکن باز هم تلاش‌های هدفمند برای جلوگیری حسین علیه السلام از پیوستن به اهل کوفه ادامه یافت، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام^۳ به همراه دو پسرش عون و محمد به وی چنین نوشت: «اما بعد، من تو را به خدا سوگند می‌دهم اکنون که نامه مرا می‌خوانی، بازگردی، من می‌ترسم در این مسیری که در پیش گرفته‌ای خودت با اهل بیت خود هلاک و ریشه کن شوی...»^۴.

اما حسین علیه السلام نپذیرفت که برگردد، عبدالله بن جعفر گمان کرد که حسین از ترس والی مدینه؛ عمرو بن سعید بن العاص به کوفه می‌رود، از این رو نزد عمرو بن سعید

۱- ابن سعد: ط ۲۶۶/۵-۲۶۷، المصنف ص ۳۶۶، مزی ۴۲۱/۶، المحاملی: الامالی ۲۶۶-۲۶۷ و محقق آن گفته: اسناد صحیح.

۲- ابن ابی شیبۀ: المصنف ۹۶/۵-۹۷ با سند صحیح، طبرانی: المعجم الکبیر ۱۹۳/۹، هیشمی گفته: رجاله رجال الصحیح، المجمع ۱۹۲/۹.

۳- عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب یکی از سخاوتمندان بود در حبشه به دنیا آمد، صحبتی نیز دارد. سال ۸۰ هجری در سن هشتاد سالگی درگذشت (التقریب: ۲۹۸).

۴- طبری ۳۸۷/۵ از ابومخنف، ابوالعرب: المحن ص ۱۵۸.

بن العاص رفت و از او خواست که برای حسین علیه السلام امان نامه‌ای بنویسد و وی را به خیر نوید دهد، عمرو بن سعید به عبدالله بن جعفر گفت: «برو هر چه می‌خواهی بنویس و بیاور تا بر آن مهر بزنم».

عبدالله بن جعفر چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، از عمرو بن سعید إلی الحسين بن علی، اما بعد: از خداوند متعال می‌خواهم که تو را از آن چه در آن نابودی توست، منصرف کند و به آن چه صلاح توست، رهنمون گردد، به من خبر رسیده است که تو به سوی عراق حرکت کردی، من تو را به خداوند پناه می‌دهم از اختلاف و دو دستی، من می‌ترسم که در این کار نابود گردی من عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید را نزد تو می‌فرستم، با آنان بازگرد. تو نزد من در امان و سلامتی و برخوردار خواهی بود و با تو به بهترین وجه رفتار خواهیم نمود، خداوند بر این سخن گواه و کفیل و وکیل و بالای سر است، والسلام علیک»^۱.

اما حسین علیه السلام این پیشنهاد و این امید را نیز رد کرد و به سوی کوفه ادامه‌ی مسیر داد. ابو واقد لیثی^۲ وقتی که شنید حسین علیه السلام نزدیک مدینه رسیده است، به سوی او رفت و در «ملل»^۳ به وی رسید و او را به خدا سوگند داد که به کوفه نرود و تاکید نمود که در این راه کشته خواهد شد، اما حسین علیه السلام این طلب را نیز رد نمود^۴.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما - شیخ صحابه‌ی آن روزگار - چون از حرکت حسین علیه السلام اطلاع یافت در پی وی رفت و با فاصله‌ی سه مرحله از مدینه به او رسید و به وی گفت: کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم به عراق بروم، و سپس نامه‌های مردم کوفه را در آورد و به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نشان داد، ابن عمر گفت: «برای تو سخنی می‌گویم که پیش از تو به کسی نگفته‌ام: جبرئیل علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ایشان را میان دنیا و آخرت مختار گذاشت و ایشان آخرت را انتخاب فرمودند، شما هم پاره‌ی تن ایشان هستید والله

۱- طبری ۳۸۷/۵ از ابومخنف، ابن عساکر: تاریخ دمشق (ترجمة الحسين) ص ۲۰۲۰.

۲- ابوقاقد لیثی صحابی است نامش حارث بن مالک، و ابن عوف نیز و همچنین عوف بن حارث گفته شده است، سال ۶۸ هـ در سن هشتاد و پنج سالگی فوت کرد (التقریب ۶۸۲).

۳- نام محلی است در راه مکه و مدینه از آنجا تا مدینه دو شبانه روز راه است (نگا: یاقوت ۱۹۴/۵-۱۹۵) قطعا آن "ملل" که در غرب مدینه واقع است مراد نیست که ذکرش در غزوه‌ی ذات قرد آمده است.

۴- ابن سعد: ط ۳۶۱/۵، ابن عساکر: ترجمة الحسين علیه السلام، ص ۲۰۱، ابن کثیر ۱۶۵/۹.

هیچ کس از اهل بیت ایشان به ولایت نمی‌رسند، خداوند متعال به جای آن برای شما چیز بهتری قرار داده است، پس بازگرد، تو از خیانت اهل عراق و آن چه پدیرت از دست آنها می‌کشید، آگاهی»، اما باز هم راضی نشد که برگردد، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و گفت: «با کسی وداع می‌کنم که به کام مرگ می‌رود»^۱.

ابن عمر رضی الله عنهما بعدها می‌گفت: حسین برای رفتن به کوفه بر ما غالب آمد، به جانم سوگند، پدر و برادرش برای وی بهترین عبرت بودند، آن همه فتنه و ناجانمردی مردم را دید، دیگر می‌بایست تا زنده است، حرکتی نمی‌کرد و با مردم همسو می‌شد؛ زیرا جماعت و یکدستی بهتر است^۲.

این نصیحت‌ها و بر حذر داشتن‌ها حسین علیه السلام را از عزم و اراده‌ی رفتن به کوفه منصرف نگردانید. این جا یک سوال بسیار مهم مطرح است و آن اینکه: چگونه بزرگان صحابه و کبار تابعین و خویشاوندان نزدیک حسین علیه السلام همه از رفتن حسین علیه السلام به کوفه احساس خطر می‌کنند و نتیجه‌ی این کار پیشاپیش برای همه مشخص است و در مقابل چگونه حسین علیه السلام بر رأی خود مصر است و نصیحت‌های صحابه و کبار تابعین را نمی‌پذیرد؟

پاسخ این سوال این است که حسین علیه السلام به این نتیجه رسیده بود که یزید بن معاویه قهرا از او بیعت می‌گیرد و هرگز راضی نمی‌شود که وی آزادانه هر کاری را که بخواهد، انجام دهد، و امکان ندارد که یزید بیش از این خویشتن‌داری کند، فرستادگانی نزد حسین علیه السلام می‌آیند و می‌روند و در کوفه دعوتی گسترده به راه انداخته‌اند، این امور یزید را بر آن خواهد داشت که هر چه زودتر برای حسین علیه السلام محدودیت‌هایی اعمال کند.

شاید هم حسین علیه السلام احساس می‌کرد که ماندن وی در مکه بیشتر حساسیت ایجاد کند با توجه به این که وی از بیعت نمودن با یزید ممانعت می‌نمود، بدون آن که از نظر ظاهر موضع ایشان توجیهی داشته باشد.

۱- ابن سعد ۵/۳۶۰، ابن حبان: الاحیان بترتیب صحیح ابن حبان ۵۸/۹ شماره ۶۹۲۹ و موارد الظمان ش ۲۴۲. هیشمی: کشف الاستار ۳/۲۳۲-۲۳۳، هیشمی در الزوائد ۱۹۸/۹ گفته است: رجال بزار ثقة‌اند، طبرانی: الاوسط ۱/۳۵۵، هیشمی ۱۹۲/۹ گفته است: رواه الطبرانی فی الاوسط ورجاله ثقات، بلاذری ۱۶۳/۳ و ابن عساکر ۱۹۲، مزی: تهذیب الکمال ۴۱۶/۶، سیوطی: الخصائص الکبری ۵۴۱/۲.

۲- ابن عساکر ۲۰۱، مزی: تهذیب الکمال ۴۱۶/۶.

و دیگر این که بیم حسین علیه السلام از رویارویی با طرفدارانش از یک طرف و رویارویی با بنی امیه در مکه از طرف دیگر، ایشان را به این فکر انداخت که هر چه سریع‌تر از مکه خارج گردد، و به همین سبب بود که ابن عباس رضی الله عنهما توجیه ایشان را برای رفتن به کوفه پذیرفت و آن این که رویارویی در کوفه انجام گیرد نه در مکه. شاید تصویر درخشان و امیدوار کننده‌ای که مسلم بن عقیل بنابر مشاهدات خود از کوفه برای حسین علیه السلام ترسیم کرده بود، وی را بر آن داشت که هر چه سریع‌تر از مکه خارج گردد، مسلم پیام داده بود که کوفه همه یکدست بیعت کرده‌اند و پیروزی بسیار نزدیک است، و برای محقق شدن آن حسین علیه السلام باید هر چه زودتر به آن جا می‌رفت. حسین علیه السلام اندیشید و به این نتیجه رسید که اوضاع کوفه به نفع اوست؛ زیرا امیر کوفه، نعمان بن بشیر رضی الله عنه بسیار مسالمت‌آمیز رفتار می‌کرد و هزاران نفر هم در آن جا مشتاق دیدار و آماده به خدمت ایشان بودند.

ج: عدم پشتیبانی اهل کوفه از مسلم بن عقیل

عبیدالله بن زیاد با یک ترفند توانست هانی بن عروه، میزبان مسلم بن عقیل را در کوفه دستگیر و در قصر خود زندانی کند، خبر به مسلم بن عقیل رسید، وی با چهار هزار نفر قصر عبیدالله را محاصره کرد و اهل کوفه با وی همراه شدند، اشراف کوفه در آن هنگام نزد عبیدالله در قصر بودند، عبیدالله به آنان گفت: مردم را از مسلم بن عقیل دور کنید و به آنان وعده‌ی عطایایی داد و از لشکر شام ترسانید، بزرگان کوفه، مردم را امر کردند که مسلم بن عقیل را رها کنند و کار به جایی کشید که زنی می‌آمد و دست فرزندش را می‌گرفت و می‌برد و مردی می‌آمد و برادرش را می‌برد و ریش سفید قبیله می‌آمد و افراد قبیله‌اش را می‌برد و نهایتاً از چهار هزار نفر فقط سی نفر باقی ماندند و هنوز آفتاب غروب نکرده بود که مسلم بن عقیل تنها ماند، در کوچه‌های کوفه سرگردان بود و نمی‌دانست کجا برود، دروازه‌ی منزل زنی از کنده را کوبید و از او آب خواست، زن تعجب نمود و از او پرسید که تو کیستی؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم و داستان را برایش تعریف کرد و گفت: حسین هم در راه است، من به او پیام داده‌ام که بیاید، آن زن در خانه‌ی مجاور خود مسلم را جا داد و برایش آب و غذا آورد، اما پسر آن زن رفت و عبیدالله را از مخفیگاه مسلم آگاه کرد، عبیدالله هفتاد نفر فرستاد که دستگیرش کنند، مسلم با آنان جنگید و سرانجام چون که او را تامین دادند، تسلیم شد،

او را به قصر امارت که عبیدالله در آن بود بردند، عبیدالله پرسید چرا قیام کردی؟ گفت: به خاطر بیعتی که از حسین بن علی بر گردن دارم، گفت: مگر بیعت یزید را بر گردن نداری؟ عبیدالله گفت: من تو را می‌کشم، مسلم گفت: بگذار وصیت کنم، گفت: وصیت کن، مسلم روی برگردانید، عمر بن سعد بن ابی وقاص را دید، گفت: تو از نظر خویشاوندی از همه به من نزدیک‌تری، بیا تا با تو وصیت کنم، سپس او را به کناری کشید و گفت: برای حسین پیامی بفرست که بازگردد، عمر بن سعد مردی را فرستاد تا حسین علیه السلام را بگوید که کار تمام شده و اهل کوفه او را فریب داده‌اند، مسلم سخن مشهورش را گفت: «با خانواده ات بازگرد، مبادا مردم کوفه تو را فریب دهند، اهل کوفه به من و تو دروغ گفتند و دروغگو نظری ندارد»^۱.

ثالثاً: حسین علیه السلام و معرکه‌ی کربلا

مسلم بن عقیل قبلاً نامه‌ای به حسین علیه السلام نوشته و در آن گفته بود: «راهنما به اهل خود دروغ نمی‌گوید، تمام اهل کوفه با شما هستند، به محض خواندن نامه حرکت کنید».

مسلم بن عقیل این نامه را بیست و هفت شب قبل از دستگیری و قتل خود فرستاده بود.^۲

مسلم هشتم ذی الحجه در کوفه کشته شد و نیز گفته شده است که روز نهم ذی الحجه، یعنی یک روز پس از حرکت حسین علیه السلام از مکه^۳.

هنگامی که حسین علیه السلام هشتم ذی الحجه سال شصت از مکه خارج شد والی مکه عمرو بن سعید بن العاص اهمیت وضع را دریافت و هیأتی را به سرپرستی برادرش یحیی بن سعید بن العاص نزد حسین علیه السلام فرستاد و کوشیدند که ایشان را از تصمیمش منصرف کنند، اما حسین علیه السلام نپذیرفت، آنان گفتند: ای حسین! از خدا نمی‌ترسی، از جماعت مسلمانان خارج می‌گردی و میان مسلمانان اختلاف می‌اندازی، حسین علیه السلام این آیه را تلاوت نمود:

۱- نگا: ابن سعد: طبقات ۳۷۴/۵ و طبری ۳۷۹/۵.

۲- طبری ۳۹۵/۵ از ابومحنف.

۳- طبری ۳۸۱/۵-۳۹۴ از ابومحنف، أنساب الاشراف ۱۶۰/۳.

﴿لِيَعْمَلِيَ وَالَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيُّونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾
[یونس: ۴۱].^۱

«عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم!».

حسین علیه السلام با اهل بیت خود و شصت نفر از شیوخ کوفه رهسپار عراق شد. پس از آن که بزرگان بنی امیه نتوانستند که حسین علیه السلام را قانع کنند تا به کوفه نرود، به ابن زیاد نامه نوشتند و وی را از عواقب بسیار وخیم حتی کوچک‌ترین اشتباه و خطا در برخورد با حسین علیه السلام ترسانیدند و بر حذر داشتند.

مروان به ابن زیاد چنین نوشت: «اما بعد، حسین بن علی به سوی تو در حرکت است، او حسین است پسر فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است، به خدا سوگند هیچ کس از حسین نزد ما محبوب‌تر نیست که از خدا بخواهیم که او را سلامت نگاه دارد، مبادا اقدامی کنی که هیچ چیز جبرانش نکند و مردم هرگز فراموشش نکنند و یاد و خاطره‌اش همیشه زنده باشد، والسلام علیک».^۲

عمرو بن عاص نیز نامه‌ای به او نوشت و او را از تعرض به حسین نهی کرد و امر کرد که در برخورد با حسین هوشیار باشد و به وی گفت: «اما بعد، حسین به سوی تو حرکت کرده است، در برخورد با امثال حسین یا خود را آزاد می‌گردانی و یا با اقدامی ناشایسته همانند بردگان، به بردگی کشیده می‌شوی».^۳

در راه کوفه در ذات عرق^۴ حسین علیه السلام با فرزدق شاعر معروف ملاقات نمود،

۱- طبری ۳۸۵/۵ از ابومخنف، ابوالعرب: المحن ۱۴۹ از ابومعشر از برخی شیوخ خود، ابن عساکر: ترجمة الحسين ص ۲۴۰.

۲- ابن سعد: ط ۱۶۷/۵، ابن عساکر: تاریخ دمشق، ترجمة الحسين علیه السلام، ص ۲۴۰، مزی: تهذیب الکمال ۴۲۲/۶، ابن کثیر: البداية و النهایة ۱۶۷/۹.

۳- ابن سعد: ط ۱۶۷/۵، ابن عساکر: تاریخ دمشق، ترجمة الحسين علیه السلام، ص ۲۴۰، مزی: تهذیب الکمال ۴۲۲/۶، ابن کثیر: البداية و النهایة ۱۶۷/۹.

۴- ذات عرق دو مرحله از مکه فاصله دارد، ابن عابدین می‌گوید: ذات عرق روستایی است که اکنون خراب شده است و عرق نام کوه مشرف بر عقیق است (حاشیه ابن عابدین ۴۷۵/۲). ذات عرق میقات اهل مشرق و خصوصاً اهل عراق است (المغنی ۲۴۵/۳). ذات عرق شمال غربی مکه واقع شده است و با مکه ۹۴ کیلومتر فاصله دارد، سید سابق: فقه السنة ۶۲۵/۱.

حسین علیه السلام نامه‌های اهل کوفه را به او نشان داد و از او پرسید که نظرش درباره‌ی موضع اهل کوفه نسبت به وی چیست؟ فرزدق گفت: «آنان تو را فریب می‌دهند، به کوفه مرو؛ تو داری نزد قومی می‌روی که دل‌هایشان با تو و دست‌هایشان علیه توست»^۱.

این سوال حسین علیه السلام گویای حیرتی است که نفس وی را فراگرفته و گویا هشدارهای صحابه، حسین علیه السلام را پریشان کرده بود و ایشان در پی پاسخی بودند که پریشانی وی را دور کند و غم و اندوهش را بزدايد.

فرزدق، این شاعر بزرگ و بلیغ و با احساس وضعیت، کوفه را صادقانه و بسیار دقیق به تصویر کشید، که بیانگر موضع مردم کوفه و طبیعت مردمی است که می‌خواهند حسین بن علی را یاری دهند.

هنگامی که یزید بن معاویه از حرکت حسین علیه السلام از مکه به طرف کوفه آگاه شد به این زیاد نامه نوشت و وی را هشدار داد و گفت: «به من خبر رسیده است که حسین به سوی کوفه حرکت کرده است، از میان زمان‌ها، زمان تو و از میان شهرها، شهر تو و از میان کارگزاران خود تو به این امتحان مبتلا شده‌اید، و با این امتحان یا آزاد می‌شوی و یا به بردگی باز می‌گرددی و همانند بردگان به بردگی گرفته می‌شوی»^۲.

۱- ابن سعد: الطبقة الخامسة ۳۷۱ با سند حسن تا فرزدق، و آمده که در صفاح با وی ملاقات نمود، خلیفة: التاريخ، بدون سند، یعقوب: المعرفة و التاريخ ۶۷۳/۲، بلاذری: انساب الاشراف ۱۶۵/۳ با سند صحیح تا فرزدق، طبری ۳۸۶/۵ از طریق ابومخنف، و از طریق عوانه که در آن آمده است که "در حرم با وی ملاقات نموده است". ابن عساکر: تاریخ دمشق (ترجمة الحسين) ص ۲۰۵ از طریق ابن سعد، الشجرى: الامالى الخمسة ۱۶۶/۱، ابوالفرج: الاغانى ۶۶/۱۹ و بیشتر روایات از طریق لبّطه بن فرزدق آمده که از پدرش روایت می‌کند، و ابن عیینه و قاسم بن فضل همدانی از او روایت می‌کنند. بخاری در تاریخ الكبير ۲۵۱/۷ و ابوحاتم در الجرح و التعديل ۱۸۳/۷ درباره‌ی وی سکوت کرده‌اند، ابن حبان در الثقات ۳۶۱/۷ از او یاد کرده است، فرزدق؛ همام بن غالب ابن صعصعه تیمی ابوفراس شاعر است، پدرش روایتی داشته و جدش صحبتی داشته است، ذهبی در المغنی فی الضعفاء ۵۰۹/۲ گفته که ابن حبان او را ضعیف گفته است، او به زنان پاکدامن تهمت می‌زده است بنابراین از روایاتش باید پرهیز نمود. نکا: الجرح و التعديل ۹۳/۷ و معجم الشعراء مرزبانى ۴۶۵، و سیر اعلام النبلاء ۵۹۰/۴ و لسان المیزان ۴۳۲/۴.

۲- طبرانی: المعجم الكبير ۱۱۵/۳، هیثمی در المجمع ۱۳۹/۹ گفته است: «طبرانی آن را روایت کرده و رجال او ثقة هستند البته ضحاک قصه را در نیافته است» ابن عبد ربه: العقد الفرید ۳۸۲/۴ با سند طبرانی، ابن عساکر: ترجمة الحسين ۲۰۸ از طریق زبیر بن بکار.

آن‌گاه ابن زیاد تدابیری اتخاذ کرد تا اهل کوفه را از حسین علیه السلام جدا کند و سیطره‌اش را بر کوفه مستحکم گرداند، از این رو جنگجویان را جمع کرد و به آنان عطایایی داد تا اعتمادشان را جلب کند.^۱

و سپس حصین بن تمیم طه‌وری رئیس پلیس خود را به قادسیه فرستاد تا از قادسیه تا خفان^۲ و قطقطان^۳ و لعل^۴ سپاهی فراهم کند. و سپس به حصین بن تمیم دستور داد که هر فرد مشکوکی را دستگیر کند^۵ و سپس دستور داد که هر کس از واقصه^۶ به طرف شام یا بصره می‌رود، دستگیر کند و به هیچ کس اجازه‌ی ورود و خروج ندهد^۷. ابن زیاد با این اقدام اخیر می‌خواست ارتباط اهل کوفه را با حسین قطع کند، حسین بن علی علیه السلام به سوی کوفه می‌رفت و از این تغییراتی که در کوفه پدید آمده بود، اطلاعی نداشت، وی به اهل کوفه چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به برادران مومن و مسلمانش، السلام علیکم و رحمت الله و برکاته، من خدایی را سپاسگزارم که غیر از او معبودی نیست، اما بعد: نامه‌ی مسلم بن عقیل به من رسید و از رای نیکو و اتفاق شما به پشتیبانی و نصرت ما و ستاندن حق ما خبر می‌داد، از خدا خواستم که کار ما را سامان دهد و به شما اجر عظیمی عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی الحجه روز ترویه به سوی شما حرکت کرده‌ام، هنگامی که فرستاده‌ی من رسید، کار خود را پنهان دارید و تلاش کنید، من همین روزها ان شاء الله خواهیم رسید، والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته»^۸.

۱- ابن سعد: ط ۳۷۶/۵.

۲- خفان نزدیک کوفه است، گاهی حاجیان از آن می‌گذرند و نیز گفته شده است که بالاتر از قادسیه است (المعجم ۳۷۹/۲).

۳- قطقطان: جایی است نزدیک کوفه از طرف صحرا، نزدیک قادسیه (المعجم ۳۷۴/۴).

۴- لعل: جایی است میان کوفه و بصره، از آنجا تا بصره بیست مایل است (المعجم: ۱۸/۵).

۵- ابن سعد: ط ۳۷۶/۵، برای توصیف راه مکه تا کوفه نگا: ابن خردادبه: المسالك و الممالک ص ۱۲۵-۱۲۷، بلاذری: انساب الاشراف ۱۶۶/۳، طبری ۳۹۴/۵ از ابومخنف.

۶- واقصه: جایی است در راه مکه از آن تیره‌ی بنی شهاب از قبیله طی و با زباله دو مرحله فاصله دارد (المعجم ۱۵۴/۵).

۷- بلاذری: انساب الاشراف ۱۷۳/۳ و ۲۲۵، طبری ۳۹۲/۵.

۸- طبری ۳۹۴/۴ از ابومخنف.

اما حسین بن تمیم، قیس بن مسهر، فرستاده‌ی حسین علیه السلام را در قادسیه دستگیر نمود^۱ و او را نزد ابن زیاد فرستاد، و ابن زیاد بی‌درنگ او را کشت^۲. سپس حسین علیه السلام عبدالله بن بقطر^۳ را نزد مسلم فرستاد، او نیز به دست حصین بن تمیم دستگیر شد و او را نیز نزد ابن زیاد فرستاد و ابن زیاد او را نیز کشت^۴.

این اقدامات قاطع ابن زیاد بر پیروان حسین علیه السلام تاثیر بسیاری گذاشت و به این باور رسیدند که هر کس با حسین علیه السلام در ارتباط باشد، عاقبتش قتل است و آن هم به بدترین وجه ممکن، هر کس که در فکر یاری حسین است باید برای خود چنین نهایت دردناکی را تصور کند.

حسین علیه السلام احساس می‌کرد که اوضاع در کوفه عادی نیست، خصوصا هنگامی که اعراب بادیه‌نشین به وی خبر دادند که هیچ کس مطلقا نمی‌تواند به کوفه برود و یا از کوفه خارج گردد^۵.

بزرگان قبایل عرب که حسین علیه السلام از آنها می‌گذشت هم چنان وی را هشدار می‌دادند و خطری را که در پیش رو داشت، بیان می‌کردند، اما حسین علیه السلام با اشاره به تعداد زیادی از افرادی که نامشان در لیست بود و از وی حمایت کرده بودند، موفقیت خویش را توجیه می‌کرد^۶.

هنگامی که حسین علیه السلام به زباله^۷ و بنا به قولی به شراف^۸ رسید از کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن بقطر و هم چنین کنار کشیدن اهل کوفه از نصرت و یاری ایشان اطلاع یافت^۱.

۱- طبری ۳۹۵/۵ از ابومخنف.

۲- ابن سعد: ط ۳۷۶/۵، انساب الاشراف ۱۶۷/۳.

۳- ابن حجر: الإصابة ۸/۵.

۴- بلاذری: انساب الاشراف ۱۶۸/۳، ابن حجر: الإصابة ۸/۵.

۵- بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۴/۳، طبری ۳۹۲/۵.

۶- ابن سعد: ط ۳۷۱/۵، ابن عساکر: ترجمة الحسين ۲۱۰.

۷- زباله جایی است از بنی غاضره که تیره‌ای از بنی اسد هستند در راه مکه به طرف کوفه میان واقصه و ثعلبین (المعجم ۱۲۹/۳).

۸- شراف: میان واقصه و قرعاء است و تا احساء هشت مایل فاصله دارد و از شراف تا واقصه دو مایل، المعجم ۳۳۱/۳.

در این باره که چه کسی خبر را به ایشان رساند، روایات اختلاف دارند، برخی روایات می‌گویند که فرستاده‌ی ابن الاشعث این خبر را آورد و هنگامی که مسلم دستگیر شد از ابن الاشعث خواست که از زبان او به حسین علیه السلام چنین بگوید: «با اهل بیت خود باز گرد، مبادا اهل کوفه تو را فریب دهند، آنان همان یاران پدرت هستند که تمنا می‌کرد که از آنان جدا گردد و لو با این که بمیرد و یا کشته شود، اهل کوفه به من و تو دروغ گفتند، دروغگو رای و نظری ندارد. ابن الاشعث گفت: والله این کار را خواهم کرد»^۲. در روایاتی دیگر آمده است که افرادی از قبیله‌ی بنی اسد به ایشان خبر داده‌اند^۳.

میان این دو روایت تضادی نیست؛ زیرا امکان دارد که فرستاده‌ی ابن الاشعث از قبیله‌ی بنی اسد باشد، اما سوال اینجاست که چرا این خبر از طریق عمر بن سعد که مسلم به وی توصیه کرده و به وی مسئولیت داده بود، به حسین علیه السلام نرسید؟ دیگر این که چرا فرستاده‌ی ابن الاشعث با این همه تاخیر رسید، آن گاه که حسین علیه السلام به منطقه‌ی زباله رسیده بود و می‌دانیم که زباله و یا شراف نزدیک کوفه هستند؟ نمی‌دانیم که علت تاخیر تدابیر امنیتی شدید ابن زیاد بود که رفت و آمد به کوفه را ممنوع کرده بود و یا این که ابن الاشعث فرستاده‌اش را با تاخیر به سوی حسین علیه السلام فرستاده است.

این خبر فاجعه آمیز و دردآور بر حسین علیه السلام بسیار گران آمد، اینان نزدیک‌ترین افراد او بودند که کشته شدند و یاورانش در کوفه نیز از نصرت و یاری او دست کشیده‌اند. حسین علیه السلام خودش شخصا این خبر را به اصحاب خویش اعلام نمود و به کسانی که تمایل به برگشت داشتند، اجازه داد که برگردند، بیشترین کسانی که همراه وی بودند برگشتند و تنها کسانی ماندند که از حجاز با ایشان حرکت کرده بودند^۴.

در برابر این فاجعه حسین علیه السلام معادلات خویش را بررسی نموده و به این نتیجه رسید که باید باز گردد، و اهمیت بازگشت خویش را برای اصحابش بیان نمود، پسر بزرگش علی نیز با وی هم عقیده بود^۵.

۱- طبری ۵۳۹۸ از ابومخنف، بلاذری، انساب الاشراف ۱۶۸/۳.

۲- طبری: ۳۷۳/۵ از ابومخنف.

۳- همان ۳۹۷/۵.

۴- ابن سعد: ط ۳۷۶/۵، بلاذری: انساب الاشراف ۱۶۹/۳، طبری ۳۹۸/۵ از ابومخنف.

۵- ابن سعد: ط ۳۹۷/۵.

لیکن فرزندان عقیل که بسیار دردمند بودند، مخالفت کردند و با اصرار از وی خواستند که به سوی کوفه بروند تا شاید بتوانند انتقام کشته شدن عقیل را بگیرند.^۱

حسین علیه السلام در برابر این فشار روانی از نظر خود تنازل نمود و گفت: «پس از اینان - عموزادگانش - زندگی لطفی ندارد»^۲ حسین علیه السلام می‌دانست که اگر فرزندان عقیل را تنها بگذارد حتما کشته خواهند شد و شاید حسین علیه السلام گمان می‌کرد که اگر در کنار آنان بماند، بتواند آنان را از رویارویی با ابن زیاد نجات دهد و گذشته از این امکان داشت که موقعیت و احترام حسین علیه السلام از وقوع فاجعه جلوگیری کند.

انگیزه‌ای دیگر که حسین علیه السلام را برای ادامه راه به سوی کوفه تشویق کرد این بود که یارانش به وی گفتند که تو مثل مسلم بن عقیل نیستی و اگر به کوفه برسی مردم خیلی زودتر پیرامون تو جمع خواهند گشت.^۳

ابن زیاد به اقدامی خطرناک دست زد و هیچ انگیزه‌ای برای این کار جز خودنمایی و انتقام نداشت، او به حر بن یزید با لشکری هزار نفره دستور داد که در شراف اردو بزند و چون حسین را دید، رهایش نکند تا آن که او را به کوفه ببرد.^۴

حسین علیه السلام برخاست و دو خورجین پر از نامه‌های اهل کوفه را که از او دعوت کرده بودند بیرون آورد، حر و همراهانش هر گونه ارتباطی با آن نامه‌ها را منکر شدند.^۵

آن گاه حسین علیه السلام از رفتن به کوفه به همراهی حر شدیداً ممانعت نمود، حر به وی پیشنهاد نمود مسیری غیر از کوفه و مدینه را در پیش بگیرد، و حر در این مورد به ابن زیاد و حسین به یزید نامه بنویسند^۶ و عملاً نیز حسین علیه السلام از راه عذیب و قادسیه به چپ گرایید و به شمال راه شام را در پیش گرفت.^۷

حر در کنار حسین علیه السلام حرکت می‌کرد و به وی توصیه نمود که جنگ نکند و گفت

۱- ابن سعد: ط ۳۷۶/۵، طبری ۳۹۷/۵، ابوالعرب: المحن، ص ۱۵۳.

۲- طبری ۳۹۸/۵.

۳- سابق ۳۹۸/۵ از ابومخنف.

۴- ابن سعد: ط ۳۳۷/۵، ۴۰۱/۵-۴۰۲.

۵- طبری ۴۰۲/۵.

۶- سابق ۴۰۲/۵-۴۰۳.

۷- طبری ۳۹۲/۵، ۴۰۳، بلاذری: انساب الاشراف ۱۷۳/۳.

در صورتی که به جنگ پردازد کشته خواهد شد.^۱

هنگامی که حسین علیه السلام به کربلا رسید لشکر عمر بن سعد به همراهی شمر بن ذی الجوشن و حصین بن تمیم از راه رسید.^۲ لشکری که عمر بن سعد فرماندهی آن بود از چهار هزار جنگجو تشکیل شده بود، این لشکر در اصل باید به سوی ری و به جنگ دیلم می‌رفت و هنگامی که ابن زیاد از عمر بن سعد خواست که به جنگ حسین برود، ابتدا نپذیرفت، اما ابن زیاد عمر بن سعد را تهدید کرد که در صورتی که از او اطاعت نکند، او را از فرماندهی برکنار و خانه‌اش را ویران می‌کند و خودش را می‌کشد عمر بن سعد در برابر این انتخاب سخت راضی گشت.^۳

وقتی که حسین علیه السلام به کربلا رسید و لشکریان ایشان را محاصره کردند، گفت: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا، گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله راست فرمودند این سرزمین کرب و بلا (غم و مصیبت) است^۴ و تمام آن منطقه را "طف" می‌نامند.

۱- سابق ۴۰۳/۵.

۲- انساب الاشراف ۱۶۶/۳.

۳- ابن سعد: ط ۳۷۷/۵، طبری ۴۰۹/۵، یعقوب: المعرفة والتاریخ ۳/۲۲۵، ابن عساکر: ترجمة الحسين ۲۰۹ و ۲۱۰.

۴- هیثمی ۱۹۲/۹ گفته است: طبرانی آن را روایت کرده و در سندش یعقوب بن حمید بن کاسب وجود دارد که او ضعیف است و توثیق نیز شده است. المحن از ابومعشر از برخی شیوخ خود، این سند بسیار ضعیف است، اما آن چه در دلائل النبوة ۵۸۱/۲ ابونعیم آمده است که هنگامی که علی علیه السلام از کربلا گذشت فرمود: سواری‌هایشان اینجا به زمین می‌خوابد، محقق آن گفته است: در این سند سعد بن طریف و اسبغ بن نباته وجود دارند و هر دو متروک هستند، نگا: الخصائص ۴۵۲/۲. بوسیری گفته است: اسحاق با سند ضعیفی آن را روایت کرده و محقق گفته است: در سندش آمده که: مردی از بنی ضبه، و آن شناخته نیست، و راوی از ابو یحیی به نظر من مصدع است و ندیده ام که کسی او را توثیق کرده باشد (المطالب العالیة ۴/۳۲۶).

اما این که ابن عباس گفته است: ما در زمانی که اهل بیت وجود داشتند، شک نداشتیم که حسین در طف کشته می‌شود، ذهبی گفته در سندش حجاج بن نصیر وجود دارد، که متروک است (المستدرک ۳/۱۷۹) و اما اینکه ابن عساکر با سند خود از ام سلمه رضی الله عنها آورده است که: جبرئیل به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که حسین کشته می‌شود و خاک آن سرزمین را که کربلا نامیده می‌شود به ایشان نشان داد (ابن عساکر: ترجمة الحسين ۱۷۶) در سند آن، ابان بن ابی عیاش وجود دارد که ذهبی در میزان الاعتدال ۱۳/۱ بعد از نقل این خبر گفته: امام احمد گفته است که محدثین حدیث ابان را رها کرده‌اند و نگا: المغنی فی الضعفا ۷/۱ و دارقطنی گفته است

حسین بن علی علیه السلام ابتدا با عمر بن سعد به مذاکره پرداخت و بیان نمود که من با دعوت اهل کوفه آمده‌ام و دو خورجین از نامه‌های اهل کوفه را به عنوان دلیل و مدرک که حاوی نام بیعت کنندگان و دعوت کنندگان ایشان در آن بود، نشان داد، عمر بن سعد این مطالب را به طی نامه‌ای به ابن زیاد این گونه منتقل نمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، پس از آن که این جا رسیدم به حسین پیام دادم و از او پرسیدم که چرا آمده و چه می‌خواهد، او گفت: اهل این شهر به من نامه نوشته‌اند و فرستادگانشان نزد آمدند [که نزد ما بیا] و اکنون از این جا خواهم رفت» هنگامی که نامه برای ابن زیاد خوانده شد به این شعر تمثل نمود:

الآن إذا علقته مخالبتابه
يرجو النجاة ولات حين مناص

اکنون که به چنگال ما افتاده امید رهایی دارد، اکنون دیگر راهی برای نجات نیست.

سپس ابن زیاد به عمر بن سعد نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، نامه ات رسید و آن چه نوشته بودی فهمیدم، به حسین بگو که خودش و تمام همراهانش با یزید بیعت کنند، اگر چنین کردند، آن گاه فکری خواهیم کرد، والسلام».

هنگامی که عمر بن سعد این پاسخ خشن و نا امید کننده‌ی ابن زیاد را خواند دانست که ابن زیاد در پی صلح و آشتی نیست.^۲

حسین علیه السلام با خود اندیشید، زمانی که در مدینه با عزت و احترام بود از بیعت با یزید امتناع نمود و این مسیر را پیمود و حتی عموزاده‌اش مسلم بن عقیل نیز در این راه کشته شد و نظر هیچ کس از آنان که او را نصیحت کرده بودند، نپذیرفت، اکنون چگونه با تهدید به سلاح بیعت کند!

حسین علیه السلام این پیشنهاد را رد نمود، سپس با توجه به موقعیت سخت و دشواری که پیش آمده بود از عمر بن سعد تقاضای ملاقات کرد^۱ و به او پیشنهاد داد که یکی از سه گزینه‌ی زیر را بپذیرد:^۲

متروک است. "الضعفا و المتروکین ص ۶۴" و نگا: سیوطی: الحبانک فی أخبار الممالک ص ۴۴. ابوزرعة: طرح التثريب ۱/۱۹۹.

۱- الطف در لغت به سرزمین مشرف بر صحرای عراق گفته می‌شود. سرزمینی در ناحیه کوفه. یاقوت ۳۵/۴-۳۶، سعید علی المرصفی: رغبة الأمل ۳/۳۴.

۲- طبری ۴۱۱/۵ از ابومخنف.

او را بگذارد که به مکه بازگردد.

او را بگذارد که به شام برود و با یزید بن معاویه بیعت کند.^۳

یا این که او را به یکی از مرزها بفرستد که همانند یک فرد مسلمان جهاد کند.^۴

حسین علیه السلام موافقت خویش را برای رفتن نزد یزید اعلام نمود.^۵

این پیشنهاد عمر بن سعد را خوشحال کرد و امیدوار شد که ابن زیاد با آن موافقت کند و این وضعیت خطرناک تمام گردد و به ابن زیاد نوشت که مشکل حل شده و صلح نزدیک است، فقط کافی است که ابن زیاد موافقت کند.^۶

و عملاً نیز نزدیک بود ابن زیاد موافقت کند اما شمر بن ذی الجوشن که هنگام رسیدن نامه در مجلس بود، به نظر ابن زیاد مبنی بر اینکه حسین را نزد یزید بفرستد، اعتراض کرد و گفت: رای صحیح این است که از حسین بخواهی که به حکم تو گردن نهد تا این که تو خود درباره‌ی او تصمیم بگیری.^۷

ابن زیاد این نظر را پسندید و با شمر بن ذی الجوشن هم رای شد و خود شمر بن ذی الجوشن را فرستاد که به عمر بن سعد ابلاغ کند که حسین را به حکم ابن زیاد قانع کند و غیر از آن چیزی دیگر از او نپذیرد و به شمر بن ذی الجوشن اختیار داد که در صورت عدم پذیرش امر ابن زیاد، عمر بن سعد را بکشد و خود فرماندهی لشکر گردد.^۸

عمر بن سعد از سه چیز باید یکی را انتخاب می‌کرد یا امر ابن زیاد را رد کند که در این صورت کشته خواهد شد، و یا این که حسین حکم ابن زیاد را بپذیرد و به آن راضی گردد و این چیزی بود که عمر بن سعد آرزو می‌کرد و یا این که حسین نپذیرد و باید با او بجنگد.

۱- ابوالعرب: المحن ۱۵۴ از ابومعشر.

۲- المحن ۵۴ از ابومعشر.

۳- ذخائر العقبی ص ۱۴۹.

۴- ابن سعد: ط ۳۷۸/۵، طبری ۴۱۳/۵ از ابومخنف، و همچنین گفته است که: مجاهد بن سعید و صعقب بن زهیر ازدی و محدثین دیگر به ما خبر داده‌اند، و این رای جماعت محدثین است، ابوالعرب: المحن ص ۱۵۴، العقد الفرید ۴۳۷۸، بیهقی: المحاسن و المساوی ۸۳ و ۸۴.

۵- بلاذری: انساب الاشراف ۱۷۳/۳، ۲۲۴ با سند صحیح و نزد طبری ۳۹۲/۵ متابعی با سند صحیح نیز دارد.

۶- طبری ۴۱۴/۵ از ابومخنف.

۷- همان ۴۱۴/۵، ابوالعرب: المحن ۱۵۴ از ابومعشر، بیهقی: المحاسن و المساوی ص ۸۴.

۸- ابن سعد: الطبقة الخامسة ۳۷۸، ابوالعرب: المحن ۱۵۴ از ابومعشر.

عمر بن سعد خواسته‌ی ابن زیاد را بر حسین علیه السلام عرضه کرد و حسین علیه السلام با قاطعیت تمام این پیشنهاد را رد کرد. حسین علیه السلام خواست برای فرماندهان ابن زیاد بیان کند که او خواهان صلح است و در پی جنگ نیست و از آنان خواست هر چه یزید حکم کند بپذیرد، لیکن آنان درخواست وی را رد کردند و گفتند: فقط باید به حکم ابن زیاد گردن نهی^۱. حسین، ابن زیاد و شدت او را می‌شناخت، او بود که عموزاده‌اش و هانی و عبدالله بن بقطر و قیس بن مسهر را کشت، او با خود اندیشید کاری نکرده است که از او خواسته شود که به حکم ابن زیاد گردن نهد، نه کسی را کشته و نه در دشمنی با حکومت سپاهی تدارک دیده و رهبری کرده است، رای او در مورد رفتن به کوفه صریح بود، و حتی پس از آن که لشکر را دید خواست از جنگ جلوگیری کند، او در این زمینه بسیار محتاط بود و نمی‌خواست به خاطر او خونی ریخته شود، بنابراین چرا باید به حکم ابن زیاد گردن نهد، او که فرزند فاطمه دختر رسول خداست و پسر علی بن ابی طالب چهارمین خلیفه‌ی راشد و با این همه اکنون نزدیک شصت سال عمر دارد، مقام و جایگاه او مانع از این هستند که به حکم جوانی که در پی کسب شهرت است، گردن نهد، او می‌دانست که اگر نزد یزید برود، چه چیزی در انتظار اوست، او از اخلاق و صفات یزید به خوبی آگاه بود و گرنه از همان ابتدا خواستار این نمی‌شد که بگذارند تا نزد یزید برود.

و سبب اصلی امتناع حسین از تسلیم شدن به ابن زیاد آن گونه که بروکلیمان تحلیل کرده که او به عنوان نوه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مصونیت برخوردار بوده، نیست.^۲ با توجه به این که عمر بن سعد نمی‌خواست با حسین علیه السلام درگیر شود، کوشید تا به وی مهلتی بدهد، اما برایش خبر آمد که ابن زیاد جویریہ بن بدر تمیمی را به سویش فرستاده و دستور داده است که اگر عمر بن سعد با حسین نجنگد او را بکشد.^۳

۱- بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۷/۳ با سند صحیح تا جویریہ ابن حازم و جویریہ ت ۱۷۰ است.
 ۲- بروکلیمان: تاریخ الشعوب الاسلامیة ص ۱۲۸، در شریعت اسلامی هیچ کسی مصونیت ندارد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کسی را که مرتکب جرمی گردد تهدید کرده است که بر او مجازات و حد شرعی جاری می‌گردد ولو اینکه فاطمه دختر محمد باشد.
 ۳- ابن سعد: ط ۳۸۹/۵، المحن ۱۵۴ از ابومعشر، طبری ۳۹۳/۵ با سندی که همه افرادش ثقه هستند جز شیخ طبری؛ محمد بن عمار رازی که ترجمه‌ای از وی نیافتیم. ابوزرع ۶۲۷/۱ با سند صحیح، بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۶/۳.

پس از آن عمر بن سعد برخاست و از حسین خواست که به حکم ابن زیاد گردن نهد، وگرنه جنگ آغاز خواهد شد. و آن روز، پنج شنبه نهم محرم بود، حسین تا فردا صبح مهلت خواست.

حسین علیه السلام می دانست که اگر به خواسته‌ی آنان تن در ندهد عاقبتش قتل خواهد بود، لذا به اصحاب خویش اعلام نمود که شما از اطاعت من معاف هستید، اما اصحاب او تاکید کردند که همراه او خواهند جنگید.^۱

ابن زیاد تدبیری امنیتی اندیشید و خود به نخيله^۲ رفت و عمرو بن حرث را بر کوفه گماشت و پل را کنترل کرد و نگذاشت کسی از آن عبور کند، خصوصا که به وی خبر رسیده بود که برخی از افراد می خواهند مخفیانه از کوفه به حسین پیوندند.^۳

موضع سخت گیرانه‌ی ابن زیاد در برابر درخواست‌های آرام و صلح طلبانه‌ی حسین علیه السلام، حر بن یزید حنظلی یکی از فرماندهان بزرگ لشکر ابن زیاد را متقلب گردانید و حر بن یزید به حسین بن علی علیه السلام پیوست و به سپاهیان عمر بن سعد خطاب نمود که: «چرا پیشنهادی که اینان می دهند، نمی پذیرید، به خدا سوگند اگر ترک‌ها و دیالمه این درخواست را داشتند، برایتان جایز نبود که آن را رد کنید».^۴

حر بن یزید به اصحاب حسین بن علی علیه السلام پیوست تا کفاره‌ی عمل او گردد؛ زیرا او سبب شد و نگذاشت که حسین علیه السلام به مدینه برگردد. و اضافه بر حر بن یزید، سی نفر دیگر از لشکر عمر بن سعد به حسین علیه السلام پیوستند.^۵

با دمیدن صبح حسین علیه السلام با عزم جنگ اصحاب خود را منظم نمود، همراهان او سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند، ایشان زهیر بن القین را فرمانده دسته‌ی راست و حبیب بن مظاهر را فرمانده‌ی دسته‌ی چپ نمود و پرچم را به عباس بن علی سپرد و خیمه‌ها را پشت سر قرار داد و دستور داد که پشت خیمه‌ها آتش روشن کنند

۱- ابن سعد: ط ۳۷۹/۵.

۲- جایی است نزدیک کوفه به طرف شام (یاقوت: ۲۷۸/۵).

۳- ابن سعد: ط ۳۷۸/۵.

۴- انساب الاشراف ۱۷۳/۳، ۳۲۵ با سند صحیح تا بلاذری، طبری ۴۲۷/۵ از ابومخنف، طبری ۳۹۲/۵ با سندی که تمام رجالش ثقه‌اند جز محمد بن عمار رازی شیخ طبری که ترجمه‌اش را نیافتیم.

۵- المحن ۱۵۴ از ابومعشر، ابن عساکر: ترجمة الحسين ص ۲۲۰.

تا دشمن نتواند از پشت حمله کند.^۱

عمر بن سعد نیز لشکرش را منظم نمود و بر دسته‌ی راست لشکر به جای حر بن یزید که به حسین پیوسته بود عمرو بن الحجاج زبیدی را گماشت و بر دسته‌ی چپ شمر بن ذی الجوشن و عزره بن قیس احمسی را فرماندهی سواره نظام کرد و بر پیاده نظام شبث بن ربیع ریاحی را و پرچم را به برده‌اش ذوید داد.^۲

جنگ خیلی سریع آغاز شد و ابتدا درگیری تن به تن بود و لشکر عمر بن سعد با مقاومت بسیار شدیدی از جانب اصحاب حسین علیه السلام روبرو شد؛ زیرا مبارزان آنان فدایی بودند و به ادامه‌ی حیات امیدی نداشتند.^۳

حسین علیه السلام در ابتدا نمی‌جنگید و اصحابش از وی دفاع می‌کردند و هنگامی که اصحاب ایشان کشته شدند، کسی جرأت نکرد که حسین علیه السلام را بکشد، لشکر عمر بن سعد کار را به یکدیگر وا می‌گذاشتند و همه کس می‌ترسید که گناه این جنایت را به نام خود ثبت کند و آرزو می‌کردند که حسین علیه السلام تسلیم شود.

لیکن حسین علیه السلام از خود نرمی نشان نداد بلکه با شجاعت بی‌نظیری با آنان می‌جنگید، تا جایی که شمر بن ذی الجوشن ترسید که زمام امور از دستش برود، از این رو فریاد کشید و دستور داد که او را بکشید، و در پی آن بر ایشان حمله کردند و زرعه بن شریک تمیمی به ایشان ضربه‌ای وارد کرد و آن گاه سنان بن انس نخعی با نیزه‌اش ایشان را هدف گرفت و سر مبارکش را از تن جدا کرد.^۴

گفته شده است که عمرو بن بطار تغلبی و زید بن رقاده الحینی ایشان را کشته‌اند.^۵

و گفته شده است که شمر بن ذی الجوشن ضبی کار ایشان را تمام کرد و سر وی را خولی بن یزید اصبحی نزد ابن زیاد برد.^۱

۱- طبری ۴۲۲/۵ از ابومخنف، تنها در روایت دهنی آمده است که تعداد آنان ۴۵ سوار و ۱۰۰ نفر پیاده بود، شاید پس از پیوستن سی نفر از لشکر عمر بن سعد به آنان، تعدادشان به این عدد رسیده باشد، به اضافه افرادی که از کوفه به وی پیوستند، طبری ۳۸۹/۵.

۲- طبری ۴۲۲/۵ از ابومخنف.

۳- سابق ۴۲۹/۵ و بعد از آن.

۴- طبری ۴۵۳/۵ از ابومخنف، القضاعی: الانباء ب/۶۳.

۵- طبری ۴۵۳/۵ از ابومخنف.

اگر بتوانیم این روایات را جمع کنیم میان آن تعارض باقی نمی‌ماند، این افرادی که نامشان در روایات آمده است همه در قتل حسین علیه السلام شریک هستند لیکن ثابت است کسی که مستقیماً قتل را انجام داد سنان بن انس بوده است، اسلم منقری می‌گوید: نزد حجاج رفتم، سنان بن انس قاتل حسین وارد شد، او پیرمردی گندمگون و خمیده و دراز بینی و چهره‌اش خال خال بود، کنار حجاج ایستاد، حجاج به او نگاه کرد و گفت: تو حسین را کشتی؟ گفت: آری، حجاج گفت: چگونه؟ گفت: او را نیزه زدم و گردنش را با شمشیر قطع کردم. حجاج به او گفت: تو و حسین در قیامت در یک سرا جمع نخواهید شد.^۲

شهادت ایشان در دهم محرم سال شصت و یک هجری بود.^۳ و همراه با حسین علیه السلام هفتاد و دو نفر دیگر نیز شهید شدند و از لشکریان عمر بن سعد هشتاد و هشت نفر کشته شدند.^۴

پس از پایان یافتن معرکه عمر بن سعد دستور داد که کسی بر زن و بچه‌های حسین علیه السلام وارد نشود و کسی به ایشان تعرضی نکند.^۵ عمر بن سعد سر حسین علیه السلام را با زن و فرزندان وی، نزد ابن زیاد فرستاد.^۶

کسانی که از آل ابی طالب همراه با حسین علیه السلام کشته شدند هفده جوان بودند^۷ و شاید دقیق‌ترین فهرست همان باشد که ابومخنف ذکر کرده است^۱ و آن با اسانید

۱- طبرانی: المعجم الکبیر ۱۱۷/۳ و در المجمع ۱۴۹/۹ گفته است که رجال آن ثقة‌اند.

۲- طبرانی: المعجم الکبیر ۱۱۱/۳-۱۱۲ و در المجمع ۱۴۹/۹-۱۹۵ گفته است: رجال آن ثقة هستند، بلاذری: انساب الاشراف ۲۱۸/۳-۲۱۹، ابوالعرب: المحن ۱۵۸، ابن عساکر: ترجمة الحسين ۲۲۸، الخلال: السنة ۵۲۵ با سند حسن البته از او نامی نبرده است.

۳- یعقوب: المعرفة والتاریخ ۳/۳۲۵، طبری ۵/۳۹۴، ابوالعرب: المحن ۱۵۸، معجم الطبرانی ۳/۱۰۳ با سندی صحیح تا لیث، ابن قنفذ: الوفيات ص ۷۴، الخطیب: تاریخ بغداد ۱/۱۴۲/۱.

۴- ابن سعد: ط ۵/۳۸۶، طبری ۵/۴۵۵ از ابومخنف، اهل غاضر یه پس از دو روز حسین و دیگر همراهنش را دفن کردند.

۵- ابن سعد: ط ۵/۳۸۵، طبری ۵/۴۵۵.

۶- طبری ۵/۴۵۴.

۷- ابن سعد: ط ۵/۴۰۵ با سند حسن، طبرانی: المعجم الکبیر ۱۱۹/۳ و هیثمی ۹/۱۹۸ گفته است: طبرانی آن را با دو سند آورده است رجال یکی از آنها رجال صحیح هستند، خلیفه: التاریخ ۲۳۵، ابوالعرب: المحن ۱۵۷، ابن عبدربه: العقد الفرید ۴/۳۸۵، سیوطی: تاریخ الخلفاء ۲۰۸، ابن الشجری:

صحیح هم‌خوانی دارد و هم چنین لیستی که خلیفه ذکر کرده است^۲ که شامل افراد مورد اختلاف نیست^۳.

همراه با حسین علیه السلام، پنج نفر از برادرانش نیز کشته شدند که عبارتند از:
 ۱. عباس، ۲. جعفر، ۳. عبدالله، ۴. عثمان، ۵. محمد «الاصغر».

فرزندان حسین علیه السلام:

۶. علی اکبر، ۷. عبدالله

فرزندان حسن علیه السلام:

۸. ابوبکر، ۹. عبدالله، ۱۰. قاسم

فرزندان عقیل:

۱۱. جعفر، ۱۲. عبدالرحمن، ۱۳. عبدالله

فرزندان مسلم بن عقیل:

۱۴. عبدالله، ۱۵. محمد بن ابی سعید بن عقیل

فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب:

۱۶. عون، ۱۷. محمد.

عمر بن سعد ذریه‌ی حسین علیه السلام که پسرش علی بن الحسین نیز که بر اثر بیماری در

الامالی الخمسة ۱/۱۶۴، از حسن بصری و گفته تعداد آنان ۱۶ نفر بوده است و آن چه دولابی گفته که تعدادشان بیست و سه نفر مرد بوده است سندش معضل و ضعیف است (الذریة الطاهرة ص ۱۷۹) و هم چنین آن چه در جمهرة الانساب ابن کلبی ص ۱۸-۲۲ و طبقات ابن سعد ۵/۲۱۱ آمده بدون سند است. و اما آن چه ابن عساکر ۱۲/۴۱ با سند خود از ابن ابی الدنیا آورده که با سند خود از علی بن الحسین نقل کرده است که از وی در مورد کثرت گریه‌اش سوال شد، گفت: من ۱۴ نفر از اهل بیتم را دیدم که جلو چشم من ذبح شدند، من ترجمه برخی از روایانش را نیافتم و اضافه بر آن، این روایت با اسانید صحیحی که عدد را ۱۷ ذکر کرده است مخالف است.

۱- طبری ۵/۴۶۸-۴۶۹.

۲- خلیفه: التاريخ ۲۳۴-۲۳۵، نگا: مقاتل الطالبیین ۵۳-۵۶، مزی: تهذیب الکمال ۶/۴۳۷ و پانوشتهای د. بشار عواد.

۳- در تاریخ طبری در ذکر نام‌های کشته‌شدگان بنی‌هاشم همراه با حسین علیه السلام، ابوبکر بن علی بن ابی

طالب نیز ذکر شد و محمد با پسوند «الاصغر» آمده است تا با ابن الحنفیه اشتباه گرفته نشود.

ذکر ابوبکر بن علی بن ابی طالب در "رجال ابن داود" ۱/۲۰۹ و طرائف المقال بروجردی ۳/۷۱۳ (۷۲۹۳) و نقد الرجال، تفرشی نیز آمده است.

جنگ شرکت نداشت در بستر افتاده بود، همراه بود، نزد ابن زیاد فرستاد^۱. هنگامی که زن و فرزندان حسین علیه السلام رسیدند بالاترین کاری که ابن زیاد کرد این بود که دستور داد که در گوشه‌ی خلوتی برایشان منزلی مهیا کردند و به آنان پوشاک و نفقه داد^۲. در برخی از روایات آمده است که ابن زیاد دستور داد که هر کس را که مویش روییده است، به قتل برسانند. دروغ بودن این روایات از آن جا معلوم می‌گردد که در آن آمده است: وقتی که نگاه کردند دیدند که علی بن حسین مویش روییده است و ابن زیاد دستور داد که کشته شود اما خواهرش زینب شفاعت نمود و به او چسبید و نگذاشت او را بکشند^۳.

می‌دانیم که علی بن الحسین سال ۹۴ وفات کرد و جزو فقها بود و این دلالت می‌کند که وی هنگام شهادت پدرش بالای بیست سال داشته است و گرنه این مرتبت بلند را که یکی از فقهای نامدار مدینه معرفی گردد، در نمی‌یافت، و چگونه موی نروپانیده است در صورتی که ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین فرزند اوست و ابوجعفر با جابر بن عبدالله که در سال هفتاد و هشت فوت کرده ملاقات نموده و از او روایت کرده است^۴. ابن حجر جزم نموده که عمر بن علی بن الحسین هنگام شهادت پدرش بیست و سه سال بوده است^۵.

این که برخی نقل کرده‌اند که شهادت حسین علیه السلام بر طبیعت و آسمان و زمین اثر گذاشت، دروغ محض است، حتما افراد نادان هنگامی که این دروغ‌ها را می‌خوانند، تصور می‌کنند که حسین علیه السلام از انبیا و مرسلین و از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و صحابه‌ی دیگر هم برتر بوده است، معاذالله که از قدر و منزلت حسین علیه السلام که نوه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، بکاهیم، ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را دوست می‌داشت و ما هم والله او را دوست داریم و از شهادتش بی‌نهایت اندوهناکیم، البته در محبت کسانی که دوست داریم افراط نمی‌کنیم و آن‌هایی را هم که دوست نداریم درباره‌ی آنان نیز از حد

۱- ابن سعد: ط ۲۱۱/۵ بدون سند، طبری ۴۵۴/۵ از ابومخنف، ابن حجر: تهذیب التهذیب ۲۰۷/۷.

۲- بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۶/۳ با سند صحیح، طبری ۳۹۳/۵ از همان طریق.

۳- طبری ۴۵۷/۵-۴۵۸، ابوالعرب: المحن ۱۵۷، ابوالحسن الاشعری: مقالات الاسلامیین ص ۷۵.

۴- ابن سعد ۲۲۱/۵ از طریق واقدی، ابن عساکر ۱۲ ورقه ۳۲، سیر اعلام النبلاء ۳۸۶/۴-۳۸۷.

۵- ابن حجر: تهذیب التهذیب ۲۷/۷، یعقوب سال ولادت وی را ۳۳ هـ تعیین کرده است (المعرفة و

نمی‌گذریم، مقیاس معیار ما در همه‌ی امور، کتاب الله و سنت رسول الله است. علما از این اکاذیب که به سبب شهادت ایشان نقل می‌گردد، غافل نبوده‌اند^۱، شیخ الإسلام تقی الدین ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «بیشتر آن چیزی که درباره‌ی شهادت حسین علیه السلام نقل می‌گردد که آسمان خون بارید و سرخی آسمان از همان روز پدید آمد همه خرافات و یاهه است، سرخی شفق یک سبب طبیعی دارد، و هم چنین این که می‌گویند هر سنگی را که بلند می‌کردند زیر آن لخته‌ای خون وجود داشته است، دروغ آشکاری است. اما این که زهری گفته است که تمام قاتلان حسین علیه السلام در دنیا مجازات شدند، امری است ممکن، و گناهی که زودتر از همه مجازاتش فرا می‌رسد بغاوت است و بغی بر حسین علیه السلام از بزرگ‌ترین انواع بغاوت و جنایت است»^۲.

حافظ ابن کثیر درباره‌ی روایات دروغینی که در این مورد نقل شده است می‌گوید: «احادیث بسیاری را به دروغ رواج دادند مثل این که در آن روز خورشید گرفت تا آن جا که ستارگان نمایان گشتند و هر سنگی برداشته می‌شد، زیرش لخته‌ای خون بود، و کناره‌های آسمان سرخ شد و هنگامی که خورشید طلوع کرد شعاع آن همانند خون بود و آسمان مثل لخته‌ای خون گردید و ستارگان به همدیگر اصابت کردند و آسمان خون سرخی بارید و زیر هر سنگ بیت المقدس که برداشته می‌شد، خون دیده می‌شد و اکاذیب و روایات ساختگی و دروغین دیگر که چیزی از آن صحیح نمی‌باشد»^۳.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به این حادثه خبر داده بودند و این معجزه‌ی ایشان است، ایشان خبر داده بودند که حسین علیه السلام در کنار فرات شهید می‌گردد^۴.

۱- عجیب است که محب الدین طبری در کتاب خود "ذخائر العقبی" نیز برخی از این خرافات و روایات سخیف و رکیک و احادیث ساختگی را آورده است، برای نمونه نگا: ۹۵-۹۶.

۲- منهاج السنة ۴/۵۶۰.

۳- ابن کثیر ۲۰۳/۸.

۴- ابن ابی شیبہ: المصنف ۹۷/۱۵، بزار: المسند ۱۰۱/۱، ابویعلی: المسند ۲۰۶/۱-۲۰۷، طبرانی: المعجم الکبیر ۱۰۷/۳، ساعتی: الفتح الربانی ۱۷۵/۲۳-۱۷۶. و مولفش گفته است حافظ ابن کثیر این را در البدایه آورده و گفته: فقط امام احمد آن را ذکر کرده است و هیثمی در ۱۸۷/۹ آن را آورده و گفته است: احمد، ابویعلی، بزار، و طبرانی آن را روایت کرده‌اند و رجالش ثقہ‌اند و نجی تنها کسی نیست که این حدیث را روایت کرده و عبدالله بن نجی بن مسلمہ الحضرمی ثقہ است، ابونعیم: دلائل النبوة ۵۵۳/۲، ابن بلبان: الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان ۲۶۲/۸ (۶۷۰۷)، ابن عساکر: تاریخ دمشق، ترجمه الحسین ص ۱۶۵، الهندی: کنز العمال ۱۰۵/۷.

فصل سوم

مطالبی پیرامون شهادت حسین علیه السلام

پس از آن که از فاجعه‌ی کربلا که حسین علیه السلام و اهل بیتش قربانی آن گشتند، سخن گفتیم، اکنون مطالبی دیگر وابسته به این فاجعه بیان خواهیم نمود:

اولاً: موضع یزید بن معاویه در برابر قتل حسین علیه السلام و بازماندگان وی

عبیدالله بن زیاد نامه‌ای نوشت و این اتفاقات را به یزید بن معاویه گزارش کرد و درباره‌ی زن و فرزندان حسین علیه السلام از او کسب تکلیف نمود، هنگامی که خبر به یزید بن معاویه رسید، گریست و گفت: «من از اطاعت شما - اهل عراق - بدون قتل حسین راضی بودم، فرجام سرکشی و نافرمانی همین است، خدا پسر مرجانه را لعنت کند، او دیده که حسین با او خویشاوندی ندارد، والله اگر من می‌بودم از او در می‌گذشتم، خدا حسین را رحمت کند»^۱. و به فرستاده‌ای که خبر آورد، هیچ عطیه‌ای نداد. در روایتی دیگر چنین آمده است که گفت: «... والله اگر من جای او بودم و نمی‌توانستم که قتل را از او دور کنم مگر به بهای بخشی از عمر خودم، دوست داشتم که قتل را از او دور کنم»^۲.

یزید پاسخ داد که اسیران را نزد او بفرستد، ذکوان ابوخالد پیش دستی نمود و ده هزار درهم به اهل بیت داد تا سامان سفر را فراهم کنند^۳.

۱- طبری ۳۹۳/۵ با سندی که همه رجالش ثقه‌اند، جز مولای معاویه که مبهم است، جوزقانی: الاباطیل والمناکیر ۲۶۴/۱ را با همان سند طبری، ابن عبد ربه: العقد الفرید ۳۸۱/۴ از همان طریق، بلاذری: انساب الاشراف ۲۱۹/۳-۲۲۰ با سند حسن.

۲- جوزقانی: الاباطیل و المناکیر ۲۶۵/۱ را با سندی که همه افرادش ثقه‌اند البته میان شعبی و مدائنی انقطاعی هست.

۳- ابن سعد: ط ۳۹۳/۵.

از این جا دانسته می‌شود که ابن زیاد آل حسین را به گونه‌ای دردناک و یا با زنجیر آن گونه که در برخی روایات آمده، نفرستاده است.^۱

قبلاً گفتیم که ابن زیاد دستور داد که در گوشه‌ای خلوت برای اسیران منزل فراهم کنند و به آنان پوشاک و نفقه داد. چگونه ممکن است که پس از اکرام با چنان وضعی که یاد شده، آنان را بفرستد، با توجه به آن که پاسخ یزید بر خلاف میل و امید ابن زیاد بود، و وی را تایید نکرد بلکه به سبب این برخورد با حسین او را ناسزا گفت، این خود داعیه‌ای بود که ابن زیاد اسیران را با وضعیتی مناسب بفرستد تا حدودی از ناراضگی و غضب یزید علیه خود بکاهد.

لذا شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

«اما این که گفته شده است که زنان و ذریه‌ی حسین را به بردگی گرفتند و بر شترانی برهنه در شهر گردانیدند، دروغ و باطل است، الحمدلله مسلمانان هیچ زن هاشمی را به بردگی نگرفتند و امت محمد صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه چنین عملی را روا ندانسته‌اند، اما افراد نادان و اهل هوی بسیار دروغ می‌گویند».^۲

در روایت عوانه آمده است که، محفز بن ثعلبه بود که فرزندان حسین علیه السلام را نزد یزید برد.^۳ هنگامی که فرزندان حسین علیه السلام نزد یزید رسیدند فاطمه بنت الحسین گفت: ای یزید! آیا دختران رسول الله صلی الله علیه و آله برده‌اند؟ گفت: بلکه آزادگانی ارجمند هستند، بر دختران عمویت وارد شو، می‌دانی که آنان نیز همانند شما داغدارند، فاطمه می‌گوید: «نزد زنان رفتم، دیدم همه زنان سفیانی به خود پیچیده و گریه می‌کنند».^۴

هنگامی که علی بن الحسین بر یزید وارد شد او گفت: ای دوست، پدرت خویشاوندی‌اش را با من قطع و بر من ستم نمود، خداوند هم این حالت را بر او آورد، علی بن الحسین گفت: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲]. «هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و

۱- ابوالعرب: المحن ۱۵۵ از ابومعشر، محمد بن یحیی اندلسی: التمهید و البیان فی مقتل الشہید عثمان ۲۳۶-۲۳۷.

۲- منهاج السنة ۵۵۹/۴.

۳- طبری ۴۶۳/۵.

۴- طبری ۴۶۴/۵ از طریق عوانه و ۴۶۱/۵ از طریق ابومخنف، ابن عبد ربه: العقد الفرید ۳۸۳/۴.

خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است!».

یزید از پسرش خالد خواست که او را پاسخ دهد، اما او ندانست چه بگوید، آن گاه یزید گفت: ﴿وَمَا أَصَبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [الشوری: ۳۰]¹. «هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند!».

برخی از روایات از فرزندان حسین علیه السلام چنان تصویری ترسیم کرده‌اند که گویا ایشان را به مزایده گذاشته بوده‌اند که یکی از اهل شام از یزید درخواست کرد که یکی از دختران حسین را به او بدهد².

این دروغ آشکاری است که پشتوانه‌ای از سند صحیح ندارد و حتی یک واقعه از آن در تاریخ مسلمانان رخ نداده است، و این با اکرام و احترام یزید به آل حسین علیهم السلام مغایرت دارد، از این گذشته، یزید زن‌ها را در معرض دیدگاه عموم قرار نداده بود که هر کس هر چه بخواهد انتخاب کند³.

چگونه ممکن است چنین اتفاقی در صدر اسلام برای زنانی مسلمان و آن هم از عزیزترین زنان مسلمان که قرابتی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارند و با وجود صحابه و تابعین رخ دهد؟

یزید به تمامی زنان هاشمی پیام داد که هر چه از آنان ستانده شده، هر چه بگویند، دو برابر آن را به آنان خواهند داد⁴.

۱- طبری: از طریق ابوعوانه ۴۶۴/۵، بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۰/۳ با سند حسن، المحن ۱۵۵ و ۱۶۵ با سند ضعیف از ابومعشر از یزید بن ابی زیاد الاشجعی. و مثل همین روایت نگا: المعجم الکبیر، طبرانی، ۱۱۶/۳ با سند ضعیف از محمد بن الحسن بن زباله و ۱۰۴/۳ با سندی که افرادی ثقه‌اند البته منقطع است، نگا: المجمع ۱۹۵/۹، الشجرى: الامالی الخمسة ۱۷۸/۱ از همان طریق سابق.

۲- ابن سعد: الطبقات الکبری ۲۱۱/۵ بدون سند، بلاذری: انساب الاشراف ۲۱۶/۳ با سندی که افراد مجهول دارد، طبری ۴۶۱/۵.

۳- مطهر بن طاهر مقدسی در البدء و التاریخ ۱۲/۶ گفته: «یزید دستور داد که اسیران را بایستاندند و مردم به آنان نگاه کنند» و هم چنین ابن العبری در تاریخ مختصر الدولة ۱۱۰ و ۱۱۱، اما با این وجود مولف این دو کتاب در صحت این خبر و اخبار دیگر در مورد شهادت حسین علیه السلام شک و تردید داشته‌اند.

۴- ابن سعد: ط ۳۹۷/۵، طبری ۴۶۴/۵ از ابومخنف.

هرگاه یزید نهار و شام می خورد، علی بن الحسین را نیز فرا می خواند.^۱

معلوم نیست که فرزندان حسین علیه السلام چه مدت در دمشق باقی ماندند، البته ابن سعد آورده است که یزید به مدینه پیام فرستاد موالی بنی هاشم و بنی علی به شام بیایند که در پی آن بزرگان آن موالی به دمشق رفتند.^۲

طبیعتاً رفتن از مدینه به شام نیاز به وقتی طولانی دارد، یعنی این که آنان حدود یک ماه نزد یزید ماندند. شاید یزید با فراخواندن موالی بنی هاشم و بنی علی خواست جایگاه حسین و ذریه اش را اظهار نماید و هنگام ورود به مدینه کاروانی بزرگ و با هیبت باشند.

پس از آن که موالی به دمشق رسیدند، یزید دستور داد که زنان آماده باشند و هر چه خواستند به آنان داد و حتی نیازهایی را که در مدینه داشتند دستور داد که برایشان فراهم کنند^۳ و نعمان بن بشیر را امر کرد که آنان را همراهی کند^۴ و پیش از آن که از دمشق حرکت کنند، یزید به علی بن الحسین گفت: اگر دوست داری که نزد ما بمانی تا به شما رسیدگی کنیم و خویشاوندی را برقرار داریم، نزد ما بمان.^۵

اما علی بن الحسین بازگشت به مدینه را ترجیح داد، شیخ الاسلام درباره ی یزید می گوید: «او فرزندان حسین را احترام نمود و به آنان اختیار داد که در دمشق بمانند و یا به مدینه بروند و آنان بازگشت به مدینه را ترجیح دادند»^۶.

و هنگام ترک دمشق، یزید بار دیگر از علی بن الحسین معذرت خواست و گفت: «خدا پسر مرجانه را لعنت کند، اگر من می بودم هر چه حسین می گفت، می پذیرفتم و با تمام قدرت نمی گذاشتم که کشته شود، اگر چه برخی از فرزندانم را از دست می دادم، اما خداوند چیزی را مقدر فرموده بود که مشاهده کردی، هر نیازی داشتی برایم بنویس»^۷.

۱- ابن سعد: ط ۵۳۹۷.

۲- ابن سعد: ط ۵۳۹۷.

۳- ابن سعد: ط ۵۳۹۷.

۴- طبری ۴۶۲/۵ از ابومخنف.

۵- ابن سعد: ط ۳۹۷/۵، ذهبی: سیر اعلام النبلاء ۳۸۶/۴-۳۸۷.

۶- منهج السنة ۵۵۹/۴.

۷- طبری ۴۶۲/۵ از ابومخنف.

یزید دستور داد که هیأتی از موالی بنی سفیان^۱ نیز آنان را همراهی کنند، تعداد آنان سی نفر اسب سوار بود^۲ و به همراهانشان دستور داد که هر جا و هر وقت خواستند استراحت کنند، منزل بگیرند و محرز بن حدیث کلبی و مردی دیگر از بهرا را که از بزرگان شام بودند با آنان همراه نمود^۳.

آل حسین با عزت و احترام از شام حرکت نمودند تا آن که به مدینه رسیدند. ابن کثیر درباره‌ی یزید می‌گوید: «اهل بیت را اکرام نمود و هر چه از آنان ستانده شده بود، اضافه بر آن به آنان بازگردانید و با شکوه عظیمی آنان را به مدینه بازگردانید و اهل او در منزلش برای حسین عزا گرفتند...»^۴.

ثانیا: مسئول قتل حسین علیه السلام کیست؟

می‌دانیم که لازمه‌ی حکم نمودن بر یک چیز، داشتن تصویری صحیح و کامل از آن چیز است. برای آن که بتوانیم درباره‌ی مسببان قتل حسین علیه السلام حکم صحیح و درستی ارایه کنیم، لازم است که به تمامی طرفهای مسئول از قتل پردازیم. در شهادت حسین علیه السلام طرفهای متعددی دست داشتند، اگر به صورت جداگانه به هر طرف و اقداماتی که انجام داده‌اند پردازیم به توفیق الهی به حقیقت خواهیم رسید، این طرفهایی که در قتل مشارکت داشته‌اند، سه گروه هستند:

۱- اهل کوفه^۵

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام در مدینه بود، این اهل کوفه بودند که به ایشان نامه نوشتند و او را امیدوار کردند و به کوفه فرا خواندند که نهایتا علی رغم هشدارهای صحابه به ایشان به کوفه رفتند.

۱- ابن سعد: ط ۳۹۷/۵ با سند جمعی.

۲- احمد تلمسانی: الجمعان فی مختصر اخبار الزمان ق ۱۴۲ ب.

۳- ابن سعد: ط ۳۹۷/۵، طبری ۴۶۲/۵ از ابومخنف، تمیمی اصفهانی: الحجة فی بیان المحجة ۵۲۵/۲-۵۲۶

۴- ابن کثیر ۲۳۵/۸. برای اخبار بازگشتشان به مدینه نگا: احمد، العلل ۲۸۵/۲.

۵- طبعا تمام افراد کوفه منظور نیستند؛ زیرا در آن هنگام در کوفه بسیاری از صالحین وجود داشتند بلکه منظور اهل فساد هستند که در پدید آوردن این رویدادها نقش بزرگی داشته‌اند.

و هنگامی که ابن زیاد به امارت کوفه گماشته شد مردم از نصرت و یاری حسین دست کشیدند و فراتر از آن به لشکری پیوستند که با حسین علیه السلام جنگید و وی را شهید کرد. لذا حافظ ابن حجر درباره‌ی موضع اهل کوفه در برابر حسین علیه السلام می‌گوید: غالب مردم با تهدید و تطمیع از حسین علیه السلام کناره گرفتند.^۱

هنگامی که حسین علیه السلام با همراهانش در برابر لشکر کوفه قرار گرفت، حسین علیه السلام بزرگان و سران کوفه را صدا زد و فرمود: «ای شبت بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن الاشعث! و ای یزید بن الحارث! آیا شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و منطقه سرسبز و شاداب و برکه‌ها پر از آب است، بیا که سپاهی برای تو بسیج شده‌اند». گفتند ما چنین کاری نکرده ایم، فرمود: «سبحان الله، بلکه والله شما چنین کرده‌اید سپس گفت: ای مردم اگر مرا نمی‌خواهید بگذارید که به پناهگاه خود باز گردم».^۲

آری شاید آن نامه‌های که با نام آن افراد برای حسین علیه السلام فرستاده شده بود، به نام آنان جعل شده باشد، اما درباره‌ی آن تعداد گسترده‌ای که با مسلم بن عقیل بیعت کردند و در پی آن مسلم به حسین علیه السلام نامه نوشت که زودتر تشریف بیاورد، چه می‌توان گفت.

آنان با این رفتاری که با حسین علیه السلام داشتند، توصیف مختار بن ابی عبید ثقفی آن گاه که پس از شهادت حسین علیه السلام نزد ابن زبیر آمده بود بر آنان مطابقت داشت و آن اینکه ابن زبیر رضی الله عنه از مختار درباره‌ی مردم کوفه پرسید، مختار گفت: «آنان در ظاهر با حکام خود دوست و در باطن دشمن هستند» ابن زبیر رضی الله عنه گفت: این صفت بردگان بد طینت است، هرگاه صاحبان خود را ببینند به آنان خدمت نموده و اطاعت می‌کنند و چون از آنان دور می‌شوند، ناسزا و نفرین شان می‌گویند.^۳

عجیب نیست که اهل کوفه چنین خائن و بی‌وفا باشند، خصوصا که کوفه گروه‌های بسیاری از اعراب و زنادقه و نواصب و غلات را در خود داشت.

ام سلمه رضی الله عنها به هیأتی از اهل کوفه گفت: شما هستید که پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسزا می‌گویید؟ گفتند: نشنیده ایم که کسی پیامبر را ناسزا گفته باشد، گفت: آری، مگر

۱- فتح الباری ۱۲۰/۷.

۲- بلاذری: انساب الاشراف ۲۲۷/۲، طبری ۴۲۵/۵، و از عوانه ۴۱۱/۵.

۳- یوسف البیاسی: الاعلام ۳۰۰/۲.

علی و دوستان او را نفرین نمی‌کنید، رسول الله ﷺ دوستدار علی ﷺ بود.^۱ اینان نواصب کوفه هستند.

دلیل دیگر بر وجود گروه‌هایی از زنادقه و جهال در لشکر ابن زیاد که قدر حسین را نمی‌دانستند، این است که مردی از لشکر ابن زیاد به سپاه حسین ﷺ گفت: آیا حسین با شماست؟ گفتند: آری، گفت: پس شما را مژده باد به جهنم، حسین ﷺ گفت: بلکه به پروردگاری مهربان و شفیع مطاع مژده دارم.

گفتند: تو کیستی؟ گفت: من ابن حویزه هستم، حسین ﷺ گفت: پروردگارا او را قطعه قطعه به جهنم بیانداز، در همان حال اسبش رمید و افتاد و پایش در رکاب گیر کرد، راوی می‌گوید: او تکه تکه شد و جز پایش عضو دیگری روی اسب باقی نماند.^۲ بلکه افرادی از سپاه ابن زیاد پیش از آن که به قتل حسین اقدام کنند، ایشان را با تیر زدند.^۳

هنگامی که حسین ﷺ احساس نمود که آنان قصد کشتن او را دارند به اصحاب خویش گفت پارچه‌ای بیاورند تا زیر لباس‌هایش بپوشد، از بیم آن که او را عریان نکنند. هنگامی که پارچه را آوردند آن را پاره کرد و زیر لباسش پوشید، سپس وقتی که به شهادت رسید، جرات کردند و لباس‌های ایشان را بیرون کشیدند.^۴

۱- طبرانی: المعجم الاوسط ۲۲۸/۱، هیشمی ۱۳۰/۹ گفته است: طبرانی در هر سه کتابش و ابویعلی نیز آن را آورده است، و رجال طبرانی رجال صحیح هستند جز ابی عبدالله که او نیز ثقة است سپس گفته: و طبرانی با سندی که رجالش تا ام سلمه ثقة هستند مانند آن را از رسول الله ﷺ روایت کرده است.

۲- ابن ابی شیبه: المصنف ۹۸/۱۵-۹۹ با سندی که همه افرادش ثقة‌اند جز عطا بن سائب که صدوق است البته آخر کار حافظه‌اش ضعیف گشت و دچار اختلاط شد، طبرانی: المعجم الكبير ۱۱۷/۳ هیشمی در مجمع الزوائد ۱۹۳/۹ گفته: طبرانی آن را روایت کرده و در سندش عطا بن سائب وجود دارد که ثقة است البته دچار اختلاط شده بود، طبرانی ۴۳۱/۵ از طریق ابومخنف از عطاء بن سائب، لالکائی: کرامات الاولیاء ۱۲۸، ابن عساکر: تاریخ دمشق: ترجمة الحسين ص ۲۱۹.

۳- ابوزرعة: التاريخ ۶۲۶/۱ با سند صحیح، ابن عساکر: تاریخ دمشق: ترجمة الحسين ص ۲۲۱ از طریق ابوزرعة، ابن العديم: بغية الطلب ۹۶۶/۶-۹۶۷ ق.

۴- طبرانی: ۱۱۷/۳ هیشمی گفته ۹۳/۹: رجالش تا گوینده ثقة‌اند، گوینده‌اش عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی کوفی، ثقة است ت ۸۳ نگا: (التقريب ۳۴۹) جریر بن عبدالحمید بن قرط این خبر را از او روایت کرده و او ثقة است لیکن بعد از ۱۱۰ متولد شده است، نگا: التقريب ۱۳۹.

دلیل دیگر بر بی‌دینی و جهالت اهل کوفه و کسانی که به جنگ حسین علیه السلام رفتند، آن که ابوجاء جارودی می‌گوید: که یکی از همسایگان ما در کوفه، آمد و گفت: این فاسق بن الفاسق را خداوند هلاک کرد - منظورش حسین بن علی علیه السلام بود - خداوند دو ستاره^۱ به چشمانش زد و بینایی‌اش را گرفت.^۲

با توجه به سخنان صحابه رضی الله عنهم، اهل عراق متهم به قتل حسین علیه السلام و مسئول آن هستند، ام سلمه رضی الله عنها هنگامی که خبر شهادت حسین علیه السلام به وی رسید، اهل عراق را نفرین نمود و گفت: «او را کشتند، خدا آنان را بکشد، او را فریب دادند و تنهایش گذاشتند، خدا لعنتشان کند».^۳

هنگامی که گروهی از عراقی‌ها از ابن عمر رضی الله عنهما در مورد خون پشه در حالت احرام سوال کردند، گفت: «من از شما اهل عراق متعجب هستم پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشتید و از خون پشه سوال می‌کنید؟»^۴.

خطبه‌ای که سلیمان بن سرد رضی الله عنه ایراد نمود و در آن اعتراف کرد که اهل کوفه مسببان اصلی قتل حسین علیه السلام هستند، گویای مسئولیت عظیمی است که اهل کوفه در مورد قتل حسین علیه السلام به دوش دارند.^۵

عبدالمنعم ماجد کوشیده است که کوفی‌های فرصت طلب و بی‌خاصیت را از قتل حسین علیه السلام تبرئه کند، او می‌گوید: «اهل کوفه به خاطر عدم رضایت و نصرت حسین مورد ملامت نیستند؛ زیرا در برابر قدرت قوی حکومت اموی کاری از دست آنان ساخته نبود».^۶

بدین خاطر سند ضعیف است چون در آن انقطاع وجود دارد، ابن سعد ط ۱۸۹/۵، ابن عساکر ۲۲۱ با همان سند طبرانی.

۱ - احتمالاً منظور وی شهاب سنگ است. (مصحح)

۲ - ابن سعد: ط ۴۰۹/۵ با سند صحیح، طبرانی ۱۱۲/۳، هیشمی ۱۹۶/۹ گفته: طبرانی آن را روایت کرده و رجال او رجال صحیح هستند، الشجری ۱۶۴/۱ با سند صحیح.

۳ - الفتح الربانی ۱۷۶/۲۳، احمد: فضائل الصحابة با سند حسن ۷۸۲/۲، طبرانی ۱۰۸/۳، هیشمی ۱۹۴/۹ گفته است: طبرانی آن را روایت کرده و رجالش ثقه‌اند.

۴ - صحیح بخاری با فتح الباری ۱۱۹/۷.

۵ - طبری ۵۵۲/۵-۵۵۳.

۶ - عبدالمنعم ماجد: تاریخ الدولة العربية ص ۷۹.

چگونه می‌توان این را پذیرفت در حالی که اهل کوفه با خود عهد کرده بودند که حسین علیه السلام را یاری و حمایت کنند، و هنگامی که حسین علیه السلام آمد بی‌تفاوت نگریستند و اشک ریختند، آن گونه که فرزدق شاعر به حسین علیه السلام گفت: دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان علیه توست^۱.

اهل عراق به پدر حسین علیه السلام که بیعت او را به گردن داشتند، سودی نبخشیدند، با آن که قطعاً قدر و منزلت او نزد اهل عراق بیشتر از حسین علیه السلام بود.

اما هنوز با حسین بیعتی نداشتند، عمال و کارگزاران حکومت اموی هم چنان در عراق حضور داشتند، حسین علیه السلام فریب نامه‌هایی را خورد که مردمی فتنه‌انگیز و شرارت‌پیشه به او نوشته بودند، او نیز اهل و اولادش را برداشت و به کوفه رفت، و کسانی که با ایشان جنگیدند فقط اهل عراق بودند^۲.

محمدکرد علی مسئولیت قتل حسین علیه السلام را به گردن اهل کوفه انداخته است، او می‌گوید:

«اهل کوفه که پیش از آن علی و پسرش حسن را بی‌یار و مددگار رها کرده بودند، باری دیگر حسین را نیز وسوسه کردند که به کوفه برود و به او قول همکاری و حمایت دادند تا حکومت را از یزید بگیرد، حسین فریب خورد، هنگامی که به کربلا رسید، به او خیانت کردند...»^۳.

درباره‌ی رفتار و تعامل ناجوانمردانه‌ی اهل کوفه با حسین علیه السلام که منجر به قتل وی گردید، صادق‌تر از گواهی بغدادی که در مورد غالیان کوفه ثبت کرده است گواهی دیگری نیست، او می‌گوید: کوفی‌ها در بخل و خیانت مثل شده‌اند، مثلاً می‌گویند: بخیل‌تر از کوفی‌ها، خائن‌تر از کوفی‌ها، خیانت آنان در سه مورد مشهور است:

پس از شهادت علی علیه السلام با حسن بیعت کردند و در ساباط مداین به او خیانت کردند و سنان جعفی او را با خنجر زد.

به حسین علیه السلام نامه نوشتند و او را به کوفه فراخواندند تا علیه یزید از او حمایت کنند، او نیز فریب شان را خورد و به کوفه رفت اما در کربلا به او خیانت کردند و با

۱- ثابت الراوی: العراق فی العصر الاموی ص ۱۹۴، و از همین مولف: تاریخ الدولة العربية ۱۵۳.

۲- الخضری: محاضرات فی الدولة الامویة ۱۲۹/۲.

۳- محمد کرد علی: الاسلام و الحضارة العربية ۳۹۷/۲.

لشکر عبیدالله بن زیاد همدست شدند تا این که حسین و بیشترین افراد اهل بیتش کشته شدند.

خیانت‌شان به زید بن علی بن الحسین که بیعت خود با او را شکستند و چون جنگ به اوج سختی خود رسید او را به دشمن سپردند.^۱

بسیاری از معاصرین اعم از سنی و شیعه ناجوانمردی مردم کوفه را یادآور شده‌اند و آنان را مسئول مستقیم قتل حسین علیه السلام دانسته‌اند، امثال:

کاظم احسائی نجفی

می‌گوید: «سپاهی که به جنگ امام حسین علیه السلام رفت سه هزار نفر و همه از اهل کوفه بودند و در میان آنان کسی از شام، حجاز، هند، پاکستان، سودان، مصر و آفریقا نبود همه مردم کوفه و از قبایل مختلف آن بودند».^۲

حسین کورانی

می‌گوید: تنها کوفه به کنار رفتن از امام حسین بسنده نکردند، بلکه در نتیجه‌ی بی‌ثباتی شان به موضع سومی تبدیل شدند، یعنی این که به کربلا و برای جنگ با امام حسین علیه السلام شتافتند و در کربلا از خود صحنه‌هایی را ثبت کردند که موجب رضایت شیطان و خشم و غضب رحمان می‌باشد».^۳

و نیز می‌گوید: «در موضعی دیگر نفاق اهل کوفه برای ما نمایان می‌گردد، عبدالله بن حوزة تمیمی می‌آید و رویاروی امام حسین علیه السلام می‌ایستد و فریاد می‌زند، آیا حسین در میان شماست؟ این از اهل کوفه بود و تا دیروز از شیعیان علی علیه السلام بود و شاید هم از کسانی باشد که به امام نامه نوشتند و یا از جماعت شبت و دیگران که نامه نوشتند. و سپس می‌گوید: ای حسین! تو را به جهنم مژده می‌دهم».^۴

آیت الله مرتضی مطهری:

می‌گوید: «بدون تردید مردم کوفه از شیعیان علی بودند و آن‌هایی که حسین را کشتند، شیعیان او بودند».^۵

۱- بغدادی: الفرق بین الفرق ص ۳۷.

۲- عاشوراء ص ۸۹.

۳- فی رحاب کربلاء ص ۶۰-۶۱.

۴- فی رحاب کربلاء ص ۶۱.

۵- الملحمة الحسينية ۱/۱۲۹.

جواد محدثی:

می‌گوید: «همه‌ی این اسباب منجر به این شد که امام علی علیه السلام از آنان رنج ببرد و امام حسین علیه السلام با خیانت آنان مواجه و مسلم بن عقیل مظلومانه میان آنان کشته شد و حسین تشنه لب در کربلا و نزدیک کوفه و به دست سپاه کوفه به شهادت رسید»^۱.
حسین بن احمد براقی نجفی:

«قزوینی می‌گوید: بر اهل کوفه ایراد گرفته شده که حسن بن علی علیه السلام را خنجر زدند و حسین علیه السلام را پس از آن که دعوت کرده بودند، کشتند»^۲.
و محسن الامین:
و سپس بیست هزار از اهل عراق با حسین بیعت نمودند و به او خیانت کردند و علیه او اقدام کردند و در صورتی که بیعت وی در گردنشان بود، او را کشتند»^۳.

۲- فرماندهان

دومین گروهی که متهم به قتل حسین علیه السلام هستند، فرماندهان لشکر کوفه‌اند که عبارتند از:

أ- عبید الله بن زیاد:

بدون تردید بخش عظیمی از مسؤولیت این قتل بر عهده‌ی ابن زیاد است؛ زیرا او سبب مباشر و مستقیم آن بوده است، عبیدالله بن زیاد به درخواست یزید به کوفه رفت و هنگام ورود به کوفه اوضاع را نابسامان دید و نزدیک بود که لگام امور از دست دولت خارج گردد. ابن زیاد طرحی را اجرا کرد که هیبت دولت را بازگرداند و ریشه‌ی بحران داخلی را بخشکاند.

دو رهبر دعوت در کوفه؛ مسلم بن عقیل نایب اول حسین در کوفه و هانی بن عروه رهبر قبیله معروف مراد دستگیر شدند و حکم اعدام هر دو اجرا شد، کاری که در بازگردانیدن هیبت دولت تأثیری بسیاری داشت، و این اقدام ابن زیاد هشدار می‌بود برای همه‌ی کسانی که در کوفه طرفدار و حامی حسین بودند که در صورت مشاهده‌ی هرگونه برنامه‌ریزی احتمالی یا فعالیت‌ی جدید به همین سرنوشت گرفتار خواهند آمد.

۱- موسوعة عاشوراء ص ۵۹.

۲- تاریخ الكوفة ص ۱۱۳.

۳- أعيان الشيعة ۲۶/۱.

یزید بن معاویه عملکرد ابن زیاد را در کوفه تایید کرد و زیرکی او را ستود و در پاسخ نامه‌ی او نوشت: «اما بعد، تو همان گونه‌ای هستی که من می‌پسندم، کار زیرکانه‌ای کرده‌ای و با قدرت و شجاعت کافی و وافی اقدام نموده‌ای، گمان و اندیشه‌ام را در مورد خود صادق گردانیدی...^۱»

ابن زیاد که می‌دانست حسین در راه کوفه است، موفقیت کنونی خود را ناچیز می‌پنداشت.

اراده‌ی خداوند متعال فراتر از هر چیز دیگری است، ابن زیاد، مسلم بن عقیل را یک روز پس از حرکت حسین از مکه دستگیر نمود و به قتل رساند، اگر حسین در مکه از این ماجرا اطلاع می‌یافت، شاید تدبیری دیگری می‌اندیشید لیکن خداوند چیزی دیگری مقدر کرده بود و هر چه بخواهد می‌کند.

ابن زیاد با تمام توان می‌کوشید که مانع رسیدن حسین به کوفه شود؛ زیرا به خوبی می‌دانست که اگر حسین به کوفه برسد، اوضاع دگرگون و غیرقابل کنترل خواهد شد. بنابراین، ترتیبی اتخاذ کرد که حسین را از مردم کوفه دور نگه دارد و با اقداماتی توانست حسین را در مکانی دور از کوفه متوقف کند و این را برای خود پیروزی و موفقیتی بزرگ می‌دانست.

هنگامی که حسین راه حل‌هایی واقعی پیشنهاد نمود که یا به مدینه بازگردد و یا به یکی از مرزها و یا به شام نزد یزید برود، ابن زیاد از غرور پیروزی مست بود و اگر شمر بن ذی الجوشن^۲ دخالت نمی‌کرد نزدیک بود که ابن زیاد موافقت کند، اما شمر به او گفت: تمامی پیشنهادهای حسین را رد کند و از او بخواهد که به حکم و قضاوت ابن زیاد گردن نهد.

چنین شد که ابن زیاد خواست که برای خود پیروزی و موفقیتی دیگر رقم بزند و از فرمانده‌اش عمر بن سعد خواست که حسین را وادارد که این خواسته را بپذیرد و

۱- طبری ۳۸۰/۵ از ابومخنف.

۲- برای زندگی نامه‌ی شمر نگا: تهذیب ابن عساکر ۳۴۰/۶-۳۴۱ و او جد صمیل بن حاتم یکی از امرای اندلس است. لسان الدین الخطیب: الاحاطة فی أخبار غرناطة ۳/۳۴۶، لسان الخطیب گفته که هنگامی که مختار می‌خواست انتقام حسین را بگیرد شمر به شام فرار کرد و آنجا با عزت و حمایت زیست لیکن ابن عساکر می‌گوید که او به دست مختار کشته شده است، نگا: تهذیب ابن عساکر ۳۴۱/۶.

گر نه کشته خواهد شد.

بدون تردید مشورت شمر بن ذی الجوشن به ابن زیاد با میل قلبی و سلطه‌گری او موافق افتاد و گر نه ابن زیاد به این صورت و به این زودی آن را نمی‌پذیرفت.

بر ابن زیاد لازم بود که خواسته‌های حسین علیه السلام را بپذیرد و بگزارد که او نزد یزید و یا هر جای دیگری که می‌خواست برود، بالخصوص که هنوز به کوفه وارد نشده بود، و لهذا ابن کثیر می‌گوید: او جسارت کرد که دستور داد حسین را نزد او ببرند و لو این که کشته شود در صورتی که می‌بایست او خواسته‌های حسین را بپذیرد...^۱. ابن صلاح در فتاوی خود می‌گوید: ثابت است که ابن زیاد دستور جنگ داد که منجر به قتل حسین علیه السلام شد.^۲. یوسف العث می‌گوید: مناسب است که بگوییم که مسؤول قتل حسین اولاً شمر و ثانیاً عبید الله بن زیاد است.^۳

ابن زیاد بر این کار زشتش از جانب نزدیک‌ترین افرادش مورد ملامت و نکوهش قرار گرفت، برادرش عثمان بن زیاد به او گفت: «من می‌پسندیدم که در بین تمامی افراد بنی‌یزید لگام بردگی زده می‌شد، اما حسین به قتل نمی‌رسید. می‌گوید: عبید الله چیزی نمی‌گفت»^۴.

قتل حسین علیه السلام واکنش گسترده‌ی مسلمانان را در پی داشت به گونه‌ای که ابن زیاد زندگی‌اش را به بهای این جنایت از دست داد، خداوند در وضعیتی مشابه و به همین صورت از او انتقام گرفت.^۵

ب- عمر بن سعد بن ابی‌وقاص:

ابن زیاد امیر کوفه و تصمیم‌گیرنده بود و عمر بن سعد فرمانده و مجری اوامر ابن زیاد بود.

پدرش نیازی به معرفی ندارد، او صحابی بزرگوار و یکی از ده نفری است که به بهشت مژده داده شدند و یکی از سوارکاران و فرماندهان صحابه بود که از محبوب‌ترین مردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

۱- ابن کثیر ۲۸۸/۸.

۲- فتاوی ابن الصلاح ۱/۱۴۲.

۳- یوسف العث: الدولة الاموية ۱۷۲.

۴- طبری ۵/۴۶۷ از عوانه

۵- طبری ۸۶/۶ و بعد از آن.

عمر بن سعد در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله به دنیا نیامده بود، و آن گونه که معروف است، سعد در سال حجة الوداع وارثی جز یک دختر نداشت، و این مطلب در احادیث مشهور به اثبات رسیده است.^۱

ظاهراً عمر بن سعد در فرماندهی لشکر مهارت یافته بود و یکی از ناصحان بنی امیه و طرفداران آنان بود. قبل از آن که حسین علیه السلام به کوفه برود او در رأس لشکری چهار هزار نفری از کوفه قرار بود به جهاد دیلم برود، اما ابن زیاد این لشکر را به جنگ حسین علیه السلام فرستاد.

و با آن که با حسین علیه السلام نسبتی داشت اما حب امارت و ریاست در موضع گیری هایش غالب بود.

یکی از خیرخواهان کوشید تا او را از فرماندهی لشکر منصرف کند و ظاهراً او نیز قانع شده بود و به ابن زیاد پیشنهاد کرد که او را از فرماندهی لشکری که به جنگ حسین می رود معذور بدارد و به جای او یکی از اشراف کوفه را برگزیند اما ابن زیاد آنقدر خام نبود که این پیشنهاد عمر بن سعد را بپذیرد؛ زیرا وجود فرماندهای همچون عمر بن سعد در رأس سپاهی که به سوی حسین می رفت، دلایل مهمی برای لشکریان در برداشت.

ابن زیاد برای این که او را از فکر استعفا از فرماندهی منصرف کند، او را تهدید کرد که برای همیشه از فرماندهی لشکر محروم خواهد گشت، چنین شد که عمر بن سعد به خواسته ی ابن زیاد تن داد و به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد.

اتفاقی که میان عمر بن سعد و پدرش افتاد حاکی از آن است که عمر بن سعد ریاست پسند بوده و آرزوی فرماندهی داشته است، هنگامی که فتنه ی شهادت عثمان رضی الله عنه رخ داد، مسلمانان گرفتار جنگ و اختلاف شدند، سعد از هر دو گروه کناره گرفت - گروه علی رضی الله عنه و گروه معاویه رضی الله عنه - شترانش را برداشت و از مدینه بیرون رفت، پسرش عمر بن سعد نزد او رفت - هنگامی که سعد او را دید، گفت: از شر این سوار به خدا پناه می برم، هنگامی که رسید به پدرش گفت: تو با شتر و گوسفندان این جا آمده ایی در حالی که مردم سر حکومت با هم درگیرند؟ سعد بر سینه ی او دستی زد و گفت: ساکت

۱- صحیح بخاری با فتح ۴۳۴/۵-۴۳۵، مسلم ۱۲۵۰/۳ شماره ی: ۱۶۲۸ این حدیث در باب احکام خصوصاً ارث مشهور است.

باش، من از رسول الله ﷺ شنیده ام که فرمودند: خداوند پرهیزگار غنی و پنهانی را دوست دارد»^۱.

از روایاتی که به ما رسیده است چنین برمی آید که عمر بن سعد بسیار حریص بود که حسین ﷺ و ابن زیاد به راه حل مسالمت آمیزی برسند تا عمر بن سعد از جنگیدن با حسین ﷺ کنار بماند.

بلکه عمر بن سعد کوشید تا از مسؤولیت قتل حسین ﷺ فرار کند و آن را به گردن ابن زیاد انداخت، روایت عوانه این مسأله را بیان می کند «عبید الله بن زیاد پس از قتل حسین ﷺ به عمر بن سعد گفت: ای عمر، نامه ای که در باره ی کشتن حسین به تو نوشتم کجاست؟ گفت: من در پی دستور تو رفتم و نامه گم شد، ابن زیاد گفت: حتما آن را بیاور، گفت: گم شده است، ابن زیاد گفت: والله باید آن را بیاوری، گفت: گذاشتم که نزد پیرمردان و پیر زنان مدینه به عنوان عذر قرائت شود، والله من در باره ی حسین به تو نصیحتی کردم که اگر آن را به پدرم سعد بن ابی وقاص می کردم، حق پدری او را ادا کرده بودم»^۲.

در روایت ابن سعد آمده که ابن مطیع عمر بن سعد را به خاطر این کار نکوهش نمود، او در پاسخ گفت: این امور از آسمان فیصله شده بود، من قبل از واقعه به عموزاده ام عذری گفتم اما او نپذیرفت»^۳.

عذری نیست که عمر بن سعد به حسین ﷺ پیشکش کند مگر این که به او پیشنهاد می داد که در تاریکی شب حرکت کند و به هر جا که می خواهد برود و تعهد کند که دنبال او نخواهد رفت، چیزی که این نظر را تقویت می کند این است که حسین در برخی شبها با عمر بن سعد ملاقات نمود، و تا دیر وقت با هم سخن گفتند^۴.

این پشیمانی هرگز عمر بن سعد را که فرمانده و مجری دستور بود، از مسؤولیت قتل حسین ﷺ تبرئه نمی کند، او نزدیکترین فرد به حسین ﷺ بود اما حب ریاست و فرماندهی و اطاعت کورکورانه از ابن زیاد او را وادار به این جنایت کرد، امام احمد رحمته

۱- مسلم ۲۲۷۷/۴ شماره ی ۲۹۶۵، کتاب الزهد، و مثل آن نگا: حلیة الأولیاء ۹۴/۱.

۲- طبری ۴۶۷/۵ از عوانه.

۳- ابن سعد ۱۴۸/۵ با سند بسیار ضعیف.

۴- طبری ۱۴۸/۵ از ابو مخنف.

درباره‌ی او می‌گوید: مناسب نیست که از او چیزی گفته شود، او فرماندهی لشکر و مسئول خون‌های ریخته شده است.^۱

خداوند متعال انتقام نوه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را از قاتلانش گرفت؛ و مختار بن ابی عبید ثقفی کذاب را بر آنان مسلط گردانید و یک به یک آنان را کشت و بدین گونه خوابی که شعبی، تابعی مشهور دیده بود به واقعیت پیوست، او می‌گوید: در خواب دیدم که مردانی نیزه به دست از آسمان فرود آمدند و قاتلان حسین را تعقیب می‌کردند، دیری نپایید که مختار قیام کرد و آنان را کشت.^۲

ج - یزید بن معاویه

اتهام یزید بن معاویه به این که او مسبب عملی قتل حسین علیه السلام است ما را بر آن می‌دارد که این اتهام را دقیق‌تر بررسی نماییم.

یزید بن معاویه خلیفه‌ی واقعی مسلمانان بود، و مردم از او پیروی کردند و صحابه و تابعین و مردم شهرها خلافت وی را پذیرفتند، جز دو نفر از صحابه، حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و مردم کوفه که حسین را دعوت کرده بودند.

حسین علیه السلام در پی نامه‌ی مسلم بن عقیل مبنی بر اینکه تعداد بیعت‌کنندگان زیاد است و اوضاع به نفع اوست، به سوی کوفه حرکت کرده بود.

اگر تمام مدتی را که حسین اعلام کرده بود که بیعت یزید را نمی‌پذیرد که ماه شعبان، رمضان، شوال و ذی القعدة را در بر می‌گرفت، در نظر بگیریم، می‌بینیم که یزید بن معاویه برای دستگیری مخالفان (حسین بن علی علیه السلام و ابن زبیر رضی الله عنه) اقدامی نکرد، بلکه این یک امر عادی و طبیعی بود و برای یزید هم چندان مهم نبود که آنان بیعت کنند یا خیر. ظاهراً یزید می‌خواست سیاست پدرش را در پیش بگیرد و به توصیه‌ی او برای خوش رفتاری و حق‌شناسی حسین و مراعات حقوق و خویشاوندی ایشان به رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نماید.

یزید به عراق خصوصاً کوفه توجه داشت که اوضاع روز به روز بدتر می‌شد و از باز شدن جبهه‌ای داخلی در حکومت خبر می‌داد.^۳

۱- السنة: خلال ص ۵۱۸-۵۱۹.

۲- طبرانی: الکبیر ۱۱۳/۳، هیشمی ۱۹۵/۹ گفته: طبرانی آن را روایت کرده و سندش حسن است، درباره‌ی قتل عمر بن سعد نگا: ابن سعد: السیر ۳۵۰/۴.

۳- ثابت الراوی: العراق فی العصر الاموی ۱۶۱.

بدین خاطر چاره‌ای اندیشید و عبیدالله بن زیاد را امیر کوفه نمود، ابن زیاد با سیاست خود توانست بر اوضاع کوفه چیره گردد و این برای یزید موفقیت مهمی بود.^۱ از طرفی دیگر یزید بن معاویه از تحرکات حسین غافل نبود، لذا هنگامی که حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد به ابن زیاد نامه‌ای نوشت که در آن چنین آمده است: «به من خبر رسیده است که حسین به سوی کوفه حرکت کرده است، از میان زمان‌ها، زمان تو و از میان شهرها، شهر تو و از میان کارگزاران خود تو به این امتحان مبتلا شده اید، و با این امتحان یا آزاد می‌شوی و یا به بردگی باز می‌گرددی و همانند بردگان به بردگی گرفته می‌شوی»^۲. «جاهای مهم و استراتژیک را کنترل کن، هوشیار باش و افراد متهم را تنبیه کن، البته تا کسی با تو نجنجیده است او را به قتل نرسان، هر اتفاقی می‌افتد مرا از آن آگاه کن، والسلام عليك ورحمة الله»^۳.

یزید در همان وقت که عاملش ابن زیاد را به جایگاه حسین علیه السلام تذکر می‌دهد و می‌گوید: «از میان زمان‌ها، زمان تو و از میان شهرها، شهر تو و از میان کارگزاران خود تو به این امتحان مبتلا شده اید» او را به هوشیاری و احتیاط نیز تذکر می‌دهد، که اگر تساهل و بی‌حکمتی کنی و حسین بتواند به کوفه برسد، قدرت از آن او خواهد بود و تو به اصل خود و مادر و پدرت که در اصل کنیز بوده بر می‌گرددی و این جایگاه را از دست خواهی داد.

در سخنان یزید اشاره‌ای نیز به این نشده که ابن زیاد، حسین علیه السلام را از بین ببرد، بلکه نامه‌ی دیگر یزید تاکید بر این دارد که هیچ کس را نکشد مگر آن که به جنگ برخیزد و نیز تاکید می‌کند که تمامی موارد را گزارش کند تا خود یزید تصمیم نهایی را بگیرد.

این نامه‌ای که بررسی کردیم در اثنای حرکت حسین به سوی کوفه به ابن زیاد فرستاده شده بود و پس از آن که حسین علیه السلام به کوفه نزدیک شد ابن زیاد تدابیری

۱- طبری ۳۸۰/۵ از ابومخنف.

۲- طبرانی ۱۱۵/۳ هیشمی در المجمع ۱۹۳/۹ گفته: طبرانی آن را روایت نموده و رجال او ثقه‌اند جز ابن که ضحاک زمان داستان را در نیافته است، العقد الفرید ۳۸۲/۴ با همان سند، ابن عساکر: ترجمة الحسين ۲۰۸ از طریق زبیر بن بکار از ضحاک، ضعف آن در این است که منبع ضحاک معلوم نیست.

۳- طبری ۳۸۰/۵ از ابومخنف، ابن کثیر ۱۹۴/۹.

انجام داد که قبلا از آن یاد کردیم که عمر بن سعد را با چهار هزار نفر فرستاد و حسین را در کربلا متوقف کردند، حسین علیه السلام روز پنج شنبه سوم محرم به کربلا رسید^۱ و مذاکرات حسین و ابن زیاد تا روز دهم محرم که وی به شهادت رسید، ادامه داشت. مدافعان یزید می‌گویند: مذاکرات یک هفته ادامه داشت و می‌دانیم که پیمودن فاصله‌ی دمشق و کوفه تقریباً دو هفته وقت نیاز دارد، از این فهمیده می‌شود که اقداماتی که ابن زیاد انجام داد و به شهادت حسین علیه السلام منتهی گشت، بدون مشوره و اطلاع یزید و خودسرانه بوده است.

و نیز به این استدلال نموده‌اند که یزید در معذرت‌خواهی از علی بن الحسین گفت که از قتل حسین اطلاعی نداشته و خبرش بعد از آن به او رسیده است. هم چنین به سخنان برخی از صحابه استناد کرده‌اند که مردم عراق را مسئول قتل حسین علیه السلام دانسته‌اند و گفته‌اند: ندیده ایم که یکی از اصحاب مستقیماً یزید را به قتل متهم کند، اما آنچه در دل‌ها بوده خداوند از آن آگاه است و ما مکلف نیستیم که بر آنچه در دل مردم هست، حکم کنیم بلکه ما بر اساس آنچه از ظاهر مردم برای ما به اثبات می‌رسد، حکم می‌کنیم و دل‌ها را به خدا وا می‌گذاریم. شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی یزید می‌گوید: «او دستور به قتل حسین نداده و به آن اظهار شادمانی نیز نکرده است»^۲.

همچنین گفته است: «به اتفاق ناقلان یزید دستور قتل حسین را نداده است البته به ابن زیاد نوشته است که حسین را از ولایت عراق منع کند، حسین علیه السلام گمان می‌کرد که مردم عراق او را یاری می‌کنند و به آنچه برایش نوشته‌اند وفادار می‌مانند... و هنگامی که لشکر ستم پیشه آمد، از آنان خواست که به او اجازه دهند که نزد یزید و یا مرزی از مرزهای اسلام برود و یا این که به شهر خود باز گردد، اما آنان نپذیرفتند و اصرار داشتند که وی را به اسارت بگیرند که ایشان نپذیرفت و با او جنگیدند تا آن که مظلومانه به شهادت رسید. و هنگامی که خبر به یزید رسید، اظهار دردمندی نمود و در سرایش به گریه پرداختند و آنان را به بردگی نگرفتند بلکه اهل بیتش را احترام نمود و به آنان عطایایی داد و به شهرشان بازگردانید»^۳.

۱- طبری ۴۰۹/۵.

۲- الوصیة الکبری ص ۴۵.

۳- منهاج السنة ۴۷۲/۴.

همچنین می‌گوید: «آنچه افراد زیادی برای ما نقل کرده‌اند این است که یزید دستور قتل حسین را نداده و این را هم نمی‌خواست بلکه ترجیح می‌داد که او را تکریم و تعظیم نمایند همان گونه که معاویه رضی الله عنه به او توصیه کرده بود»^۱.

ابن طولون درباره‌ی یزید می‌گوید: «نه ثابت است که یزید حسین را کشته و نه به آن امر کرده و نه بدان راضی بوده و نه به هنگام قتل حضور داشته، هیچ یک از این‌ها ثابت نیست و جایز هم نیست که به او چنین گمانی شود»^۲.

لیکن در این باره که یزید موضع درستی در برابر ابن زیاد و کسانی که حسین را به قتل رساندند، اتخاذ نکرده است، از او انتقاد کرده‌اند.

شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه می‌گوید: «یزید با این حال - که بر حسین غمگین بود - نه حسین رضی الله عنه را یاری کرد و نه دستور داد که قاتلانش قصاص شوند و نه انتقام او را گرفت»^۳.

حافظ بن کثیر می‌گوید: «...لیکن او را عزل نکرد و نه او را مجازات کرد و نه توبیخ، والله اعلم»^۴.

اعتراضات ابن تیمیه و دیگران و جاهت و اهمیت خود را دارند لیکن برخی از کسانی که یزید را معذور می‌دانند پاسخ داده‌اند که وضعیت‌های تاریخی این حادثه عذر او را در این مورد بیان می‌کند.

کوفه شهری بی‌ثبات و به شورش و فتنه و طوایف و احزاب مشهور است، هنگامی که نعمان بن بشیر امیر کوفه بود، نزدیک بود امور از دست او خارج گردد، و هنگامی که یزید، ابن زیاد را به امارت کوفه گماشت او توانست در مدت کوتاهی زمام امور را بدست گیرد و بر کوفه کاملاً تسلط یابد.

و گفته‌اند حتی پس از شهادت حسین رضی الله عنه وضعیت امنیتی کوفه اهمیت خاص خود را داشت و با توجه به این، یزید فرمانده‌ای با قاطعیت ابن زیاد نداشت و چه ابن زیاد عزل می‌شد و یا بر منصبش باقی می‌ماند، اهل کوفه راضی نبودند و کینه‌ای که از حکومت در دل داشتند تغییری نیافته بود.

۱- سابق ۵۵۷/۴.

۲- القید الشرید ورقه‌ی ۱۱۳أ.

۳- منهاج السنة ۵۵۸/۴.

۴- البدایة والنهایة ۲۰۴/۹.

و اگر یزید ابن زیاد را کنار می زد می بایست برایش بهای سنگینی می پرداخت، و شاید هم آن وضعیت به شورش و انقلابی بزرگ به فرماندهی کوفی ها که از قتل حسین متأثر بودند، شکل می گرفت همان حرکتی که پس از مدتی کوتاه به وجود آمد و به نام حرکت توابین مشهور شد.

و بدین گونه، سبب عدم تعقیب قاتلان حسین علیه السلام و به ویژه از سوی حکومت اموی آشکار می گردد، این کار ساده ای نبود، آنان وابسته به قبایل بزرگی بودند که از نظر اجتماعی و سیاسی جایگاه خود را داشتند، از آن گذشته، کاری که آنان کردند در راستای خدمت به خود حکومت بود.

بسا چنین اقدامی ثبات و امنیت خود حکومت را نیز متزلزل می کرد، خصوصاً در منطقه ی عراق، و یزید هم برای محاسبه ی والیان خود فرصتی نیافت، بلکه شورش ها یکی بعد از دیگری آغاز شد، مخالفت ابن زبیر داشت بزرگ تر می شد و ابعاد تازه ای به خود می گرفت، اهل حجاز هم از ته دل با یزید نبودند و هم چنین مشاکل خارجی حکومت که اجازه نمی داد در برابر والیان خود و کسانی که در حق حسین علیه السلام اشتباه کرده بودند، موضع مقتدرانه و قاطعی اتخاذ کند.

این گزیده ای بود از دیدگاه مورخین در این باره که آیا یزید درباره ی قتل حسین علیه السلام مقصر بود یا خیر؟

گرچه یزید مسئول قتل حسین علیه السلام نباشد، اما کشتن نوه و ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله فاجعه ی بزرگی است و نمی بایست یزید با این سادگی از آن بگذرد و به تأثر و ناراحتی جزئی و مخالفت ضعیف اکتفا کند.

در هر صورت دیدگاه ما درباره ی یزید آن است که شیخ الاسلام ابن تیمیه با اختصار گفته است: «او را دشنام نمی دهیم و دوستش هم نداریم، او مرد صالحی نبوده که دوستش بداریم و ما هیچ احدی از مسلمانان را بعینه فحش و ناسزا نمی گوییم»^۱
پروردگارا! در گفتار و کردار ما را انصاف نصیب بفرما

ثالثاً: سر حسین علیه السلام کجاست؟

مشاهد و بارگاه‌هایی که در شهرهای مختلف وجود دارد و در عصر تخلف فکری و اعتقادی بنا شده است و همه مدعی وجود سر حسین هستند، عامه‌ی مردم را در این باره دچار گمراهی و سردرگمی کرده است.

ادعا شده که سر حسین علیه السلام در شهرهای زیادی وجود دارد، مثل: دمشق، رقه، عسقلان، قاهره، کربلا و مدینه.

سبب این ادعاهای واهی ندانستن محل اصلی سر حسین علیه السلام است.

اگر بخواهیم در این باره تحقیق کنیم بر ما لازم است که بدانیم پس از معرکه‌ی کربلا سر حسین در چه جاهایی وجود داشته است. ثابت است که سر حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد بردند و در طشتی گذاشتند و ابن زیاد با چوبی که در دست داشت به آن می‌زد که انس بن مالک رضی الله عنه او را منع نمود و گفت: «او شبیه‌ترین مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله بود»^۱.

پس از آن روایات و نظریات در مورد سر حسین علیه السلام با هم اختلاف دارند؛ طبرانی از طریق یحیی بن بکیر آورده که میگوید لیث برایم چنین بیان نمود که: حسین بن علی علیه السلام تسلیم نشد و با او جنگیدند تا آن که او را و دو فرزندش و همراهانش را که با او می‌جنگیدند در منطقه‌ای بنام «طف» کشتند، علی بن الحسین و فاطمه بنت الحسین و سکینه بنت الحسین را نزد عبیدالله بردند علی در آن زمان نوجوان بود عبیدالله آنان را نزد یزید فرستاد، دستور داد سکینه را پشت تخت قرار دادند تا سر پدرش را نبیند، علی بن الحسین و خویشاوندانش نیز ایستاده بودند، سر حسین را نهادند و عبیدالله به دندان‌های حسین زد و گفت: سرهای دوستانی را که نافرمان و ظالم باشند، می‌شکافیم،^۲ و سپس ادامه حدیث را آورده است.

این سند منقطع است؛ زیرا لیث بن سعد در زمان حادثه وجود نداشته، و سال ۹۴هـ^۳ به دنیا آمده و حادثه‌ی کربلا سال ۶۱هـ اتفاق افتاده است.

هم چنین طبری از طریق ابومخنف از ابو حمزه ثمالی روایتی نقل کرده که در آن آمده که سر حسین نزد یزید برده شد و او نیز مانند ابن زیاد با چوبی با دندان‌های

۱- صحیح بخاری (۳۷۴۸)

۲- المعجم الکبیر ۱۰۴/۳

۳- نگا: سیر أعلام النبلاء ۱۳۷/۱۵

ایشان بازی کرد، این روایت نیز صحیح نیست؛ زیرا ابو مخنف متروک الحدیث است همان گونه که ابو حاتم گفته است^۱ یحیی بن معین گفته: او ثقہ نیست^۲ و نسائی نیز گفته است، ابو حمزه ثمالی ثقہ نیست^۳.

هم چنین روایت شده است که سر حسین نزد یزید رسید اما وی بر او ترحم نمود و ناراحت شد، بلاذری و طبری و جوزقانی^۴ از طرق مختلفی از حصین بن عبدالرحمن از یکی از موالی یزید بن معاویه آورده که می‌گوید: «هنگامی که سر حسین جلوی یزید نهاده شد، دیدم که گریه می‌کرد و می‌گفت: وای بر ابن مرجانه، خدا لعنتش کند، اگر حسین خویشاوند او می‌بود، چنین نمی‌کرد». این عبارت بلاذری است.

لیکن در سند تمامی این طرق فردی مجهول وجود دارد و او مولای یزید است که در روایت طبری و جوزقانی به معاویه نسبت داده شده است و این خود نوعی اضطراب است که در صحت روایت تأثیر دارد.

بدین جهت شیخ الاسلام و دیگران روایاتی را که بیانگر این است که سر حسین نزد یزید برده شده است رد می‌کنند، وی می‌گوید^۵: این ثابت است و در صحیح بخاری^۶ آمده که سر حسین را نزد عبیدالله بن زیاد بردند و او با چوبی در حضور انس بن مالک با دندان‌های حسین بازی می‌کرد و در مسند آمده که در حضور ابی برزه‌ی اسلمی^۷ بوده است، لیکن برخی با سندی منقطع نقل کرده‌اند که این در محضر یزید

۱- الجرح والتعديل ۱۸۲/۷.

۲- التاريخ الدورى ۳۶۶/۳.

۳- میزان الاعتدال ۳۶۳/۱.

۴- أنساب الأشراف ۴۲۲/۳-۴۲۴؛ طبری ۳۹۳/۵؛ والأباطیل والمناکیر ۱۶۵/۱.

۵- مجموع الفتاوى ۴۶۹/۲۷.

۶- صحیح بخاری ۳۵۳۸.

۷- آن را در مسند نیافتم، حافظ در فتح ۴۹/۱۱ گفته است، طبرانی از زید بن ارقم آورده... این حدیث را طبرانی در ۲۰۶/۵ از زید بن ارقم آورده که: هنگامی که سر حسین بن علی را آوردند با چوبی با دست و چشم و بینی‌اش بازی می‌کرد، زید گفت چوب را بردار من دهان رسول الله صلی الله علیه و آله در همین محل دیده‌ام.

هیثمی (۱۲۹/۹) گفته: طبرانی آن را روایت کرده و در سندش حرام بن عثمان وجود دارد که متروک است و در میزان ۴۶۸/۱ آمده که مالک و یحیی گفتند: ثقہ نیست، احمد گفته: مردم حدیث او را ترک کرده‌اند، شامل و دیگران گفته‌اند: روایت از حرام حرام است.

بن معاویه بوده، که این باطل و بی‌اساس است؛ زیرا ابو برزه و انس بن مالک هر دو در عراق بودند نه در شام و یزید بن معاویه هنگام قتل حسین در شام بود نه در کوفه. بنابراین هر کس نقل کرده که یزید با چوبدستی خود در حضور انس و ابوبرزه با دندان‌های حسین بازی کرده است قطعاً دروغ می‌گوید و دروغ بودن این گفته با نقل متواتر ثابت است.

و در ادامه (مجموع الفتاوی جلد ۲۷ صفحه‌ی: ۴۷۹) می‌گوید: آشکار شد که داستانی که می‌گویند سر حسین را نزد یزید بردند و او با چوبی با دهان حسین بازی می‌کرد، دروغ است بلکه آن را نزد ابن زیاد بردند و این ثابت است و با سند معروفی نیامده که سر حسین را نزد یزید برده باشند، فقط یک سند منقطع وجود دارد که روایات ثابت‌تر و قوی‌تر با آن معارض هستند.

و پس از ذکر اظهار همدردی یزید می‌گوید: این و امثال این را با سند صحیح‌تر و ثابت‌تر از آن سند مجهول و منقطع نقل کرده‌اند. مقصود این است که انتقال سر حسین به شام در زمان یزید هیچ اصلی ندارد، پس چگونه پس از یزید به شام برده می‌شود، فقط ثابت است که آن را از کربلا نزد امیر عراق عبیدالله بن زیاد در کوفه بردند، و علماء آوردند که در کوفه دفن گردید.

روایات دیگری نیز در مورد بردن سر حسین نزد یزید وجود دارد که خالی از ضعف نیست.^۱

پس از آن ترجیح دادیم که سر حسین به دمشق فرستاده نشده است، اکنون به اماکنی دیگر می‌پردازیم که گفته شده سر حسین علیه السلام آن جا دفن شده است:

کربلا ۲- رقه ۳- عسقلان ۴- قاهره ۵- مدینه

برای آن که بتوانیم دقیقاً محل دفن سر حسین علیه السلام را مشخص کنیم، تمامی این شهرها را که گفته شده سر حسین آن جاست، و روایاتی را که در این باره آمده، بررسی می‌کنیم و پس از نقد و تحلیل این روایات محل سر حسین علیه السلام را تعیین خواهیم نمود.

۱- این نتیجه‌ای است که من به آن رسیده‌ام، والله اعلم، لازم به ذکر است که برخی از علما مانند حافظ ابن کثیر ترجیح داده‌اند که سر حسین علیه السلام نزد یزید فرستاده شده است وی در البداية والنهاية (۲۸۵/۸) می‌گوید: درباره‌ی سر حسین علیه السلام نزد اهل تاریخ و سیر مشهور است که ابن زیاد آن را نزد یزید بن معاویه فرستاد و برخی از مردم منکر این هستند و از نظر من قول اول مشهورتر است، والله اعلم.

اولا: کربلا

دلیلی وجود ندارد که سر حسین علیه السلام در کربلا دفن شده باشد، جز داستان‌هایی که راویانش متهم هستند که در آن آمده که سر حسین علیه السلام پس از چهل روز به کربلا بازگردانیده و در آن جا کنار جسد حسین علیه السلام دفن شد^۱. هیچ عالم و مورخی این نظریه را ندارد و فقط در حد حکایاتی است که برای برانگیختن احساسات جاهلان از آن بهره برده می‌شود، ابونعیم (فضل بن دکین) بر کسانی را که می‌پندارند قبر حسین علیه السلام را می‌شناسند تاخته است^۲. ابن جریر و دیگران گفته‌اند آثار محل قتل از بین رفته است و هیچ کس دقیقا محل آن را نمی‌داند^۳.

ثانیا: رقه

سبط ابن جوزی تنها کسی است که نقل کرده سر حسین در رقه دفن شده است. او می‌گوید: سر حسین در مسجد رقه کنار فرات است و هنگامی که سر را پیش یزید بن معاویه آوردند، گفت: آن را نزد آل ابی معیط خواهم فرستاد، و آنان در رقه بودند و سر را در یکی از منازل دفن کردند و پس از مدتی آن منزل را به مسجد افزودند، و مسجد کنار یک دیوار بزرگ در آن جا قرار دارد^۴.

این خبر بسیار بعید است و روایت آن مستند نیست و نمی‌دانیم که سبط ابن الجوزی این خبر را از کجا نقل کرده است و می‌دانیم که سبط ابن الجوزی در زمان حادثه وجودی نداشته؛ زیرا او متوفای ۶۵۴ هجری است، و اضافه بر آن، این روایت به گونه‌ای آشکار منکر است و با نصوص صحیح که گویای رفتار پسندیده‌ی یزید با خانواده‌ی حسین علیه السلام و اظهار ناراحتی و ندامت از قتل اوست، تضاد دارد. از این

۱- قرطبی: التذکره ۲/۲۹۵. مومن بن حسن شبلنجی: نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار ص

۱۲۱، مصطفی صفوی، مشاهد الصفا فی المدفونین بمصر من آل المصطفی ق ۱۰، (عارف حکمت

۲۳۵-۶۰۰) حسین محمد یوسف، الحسین بن علی سید شباب أهل الجنة ص ۱۴۵

۲- تاریخ بغداد ۱۴۳/۱-۱۴۴، ابن عساکر، ترجمة الحسین ۲۷۶، ابن کثیر ۲۰۵/۹، تاریخ الاسلام

حوادث (۶۱-۸۰) ص ۱۰۸.

۳- ابن کثیر: ۲۰۵/۹

۴- عقاد: شخصیات اسلامیة ۳/۲۹۸

گذشته، سبط ابن الجوزی ثقه نیست بلکه مورد طعن واقع شده است، زندگی نامه‌اش را در لسان المیزان و میزان الاعتدال می‌توان یافت.

ثالثاً: عسقلان

شبلنجی می‌گوید: «گروهی معتقد هستند که یزید دستور داد سر حسین علیه السلام را در شهرها بگردانند و این کار را کردند تا این که به عسقلان رسید و توسط امیر عسقلان آن جا دفن گردید^۱.

شاید شبلنجی تنها کسی باشد که کیفیت رسیدن سر حسین علیه السلام را به عسقلان به این گونه بیان کرده است، دیگران بدون ذکر سبب فقط آورده‌اند که سر حسین علیه السلام در عسقلان است^۲.

روایت شبلنجی روایتی منکر و دور از تصور محسوب می‌گردد چه رسد به واقعیت قطعی آن روزگار.

گذشته از مخالفت این روایت با روایات صحیح که گویای حسن تعامل یزید با خانواده‌ی حسین علیه السلام است، تصویری بسیار دور از وضعیت حاکم بر مسلمانان آن روزگار ترسیم نموده است. چگونه می‌شود یزید چنین اقدامی کند و سر حسین علیه السلام را در شهرها بگرداند و مسلمانان از این رفتار با سر حسین علیه السلام متأثر نگردند؟

از این گذشته، به چه هدفی آن را در عسقلان که در آن روزگار یکی از مرزها و اردوگاه سپاهیان اسلام بود، دفن کردند؟ اگر هدف آنان گم کردن نشان و اثر آن بود، عسقلان جای مناسبی نبود؛ زیرا این کار برای مزدداران بسیاری که به آنجا می‌رفتند، آشکار می‌گشت و اگر هدفشان برکت بقعه‌ی او بوده است، چگونه ممکن است کسی که او را دشمن خود، و ریختن خونس را حلال می‌دانسته و او را کشته است، چنین هدفی داشته باشد^۳.

۱- نور الابصار، ص ۱۲۱. مصطفی الصفوی: مشاهد الصفا: ق ۸.

۲- الفارقی: تاریخ میارفین ص ۷۰، القلشقدی. مآثر الاناقة ص ۱۱۹، ابوالفداء، المختصر فی أخبار

البشر، ۱۹۱/۱، مقریزی، الخطط ۱۸۳/۲

۳- ابن تیمیه، رأس الحسین ۱۸۲-۱۸۳

بنابراین از لحاظ نظری و عملی، دفن سر حسین علیه السلام در عسقلان بعید بلکه مستحیل است و جمعی از محققین این خبر را رد کرده‌اند، قرطبی می‌گوید: «این که گفته شده سر حسین علیه السلام در عسقلان است، خبر باطل و بی‌اساسی است»^۱.
 شیخ الاسلام ابن تیمیه^۲ و پس از وی حافظ ابن کثیر^۳ نیز آن را رد کرده‌اند.

رابعاً: قاهره

ظاهراً بسیاری از مردم فریب بازی عبیدی‌ها (فاطمیون) را خورده‌اند، پس از آن که صلیبی‌ها خواستند در سال ۵۴۹ عسقلان را تصرف کنند وزیر فاطمی طلائع بن زریک با لشکرش پیاده به سوی صالحیه رفتند، او سر را پیدا کرد و در کیسه‌ای از ابریشم گذاشت و روی تختی از آبنوس گذاشت و زیرش را با مسک و عنبر و خوش بویی فرش کرد و آن را در بارگاه حسین، نزدیک جایگاه خلیلی در قبر معروفش دفن کرد و این مصادف بود با روز یکشنبه هشتم جمادی الآخر سال ۵۴۸^۴.

فارقی گفته: خود خلیفه‌ی فاطمی آمده و سر را برده است^۵.

شبلنجی آورده که وزیر طلائع سر حسین علیه السلام را از فرنگی‌ها با مال زیادی خرید و فرنگی‌ها هنگام سیطره بر عسقلان آن را بدست آورده بودند^۶.

برخی از مورخین کوشیده‌اند ثابت کنند که واقعا سر حسین علیه السلام از عسقلان به مصر منتقل شده است و بارگاهی که وجود دارد، دقیقاً بر سر حسین علیه السلام ساخته شده است، عجیب است که قلقشندی خواسته از داستان زیر بر وجود سر حسین علیه السلام در مصر استدلال کند:

قاضی محب الدین بن عبدالظاهر در کتابش خطط القاهرة آورده که: «هنگامی که سلطان صلاح الدین بر قصر فاطمی‌ها تسلط یافت یکی از خادمان قصر را گرفت و

۱- التذكرة ۲/۲۹۵

۲- ابن تیمیه: تفسیر سورة الاخلاص ص ۲۶۴

۳- البداية و النهایة ۹/۲۰۵

۴- مقریزی ۱/۴۲۷، و اتعاط الحنفاء ۳/۲۲، ابن ایاس، بدائع الزهور ۱/۲۲۷، الفاسی، العقد الثمین ۴/۲۰۳، ابن الزیات، الکواکب السیارة ص ۱۶۴، نخله بک: تاریخ الخلفا ص ۴۶، عقاد: شخصیات

اسلامیة ۳/۲۹۱

۵- فارقی: تاریخ میارفین، ۷۰

۶- شبلنجی، البصائر ص ۱۲۱، مصطفی الصفوی، مشاهد الصفا، ق ۸.

شکنجه داد به این گونه که سرش را تراشید و کاسه‌ای پر از سوسک را وارونه روی سرش گذاشت پس از سه روز دید که او اصلاً آزاری ندیده سلطان از او پرسید که تو طلسمی بلدی که از شر این‌ها محفوظ ماندی؟ گفت: خیر من چیزی نمی‌دانم جز این که سر حسین علیه السلام را روی سر خود گذاشتم و به بارگاهش رسانیدم، سلطان او را آزاد کرد و اکرام نمود»^۱.

یکی از متأخرین به نام حسین محمد یوسف ثابت کرده سری که در بارگاه حسینی در مصر وجود دارد، حقیقتاً سر حسین علیه السلام است و کسانی را که نظری غیر از این دارند، تخطئه کرده است.

استدلال او از خواب‌ها و مکاشفاتی است که برای برخی افراد مجذوب رخ داده است مبنی بر این که سر حسین علیه السلام واقعا در آن جا وجود دارد.

سپس برای تأیید آن قاعده‌ای دیگر ساخته که می‌گوید: «سر در قاهره است بخاطر شکی که با یقین تعارض دارد (و آن شک اعتبار ندارد) و یقین همان اصحاب کشف هستند»^۲.

چنان که بر می‌آید تعصب نژادی بر اثبات وجود سر حسین علیه السلام در قاهره، نقش زیادی داشته است، سخاوی در این باره می‌گوید:^۳ استدلال بر وجود سر در قاهره مبتنی بر وجود آن در عسقلان است و ما اندکی قبل ثابت کردیم که وجود سر در عسقلان هیچ پایه و اساسی ندارد بنابراین سری که به قاهره آورده شده و بارگاهی که امروز بنام المشهد الحسینی معروف است دروغ است و هیچ ارتباطی با سر حسین علیه السلام ندارد.^۴

اکنون که ثابت گشت که آن چیزی که در عسقلان دفن شده در واقع سر حسین نبوده است پس باید پرسید: از چه زمانی ادعا شده که سر حسین علیه السلام در عسقلان است و آن سر مال کیست؟

۱- قلقشندی، مآثر الاناقة ۱/۱۲۰، الخطط المقریبة ۱/۴۲۷

۲- حسین محمد یوسف، الحسین سید شباب أهل الجنة، ص ۱۴۵-۱۵۳

۳- السخاوی: التحفة اللطیفة ۱/۵۱۳

۴- باید خاطر نشان ساخت که روافض از سر حسین علیه السلام و یا قبر رضا علیه السلام و مزار علی علیه السلام و غیره استفاده‌ی سیاسی و تجاری نموده، و از این راه در کشورهای اسلامی نفوذ پیدا می‌کنند؛ وگرنه طوری که دانستیم آنان خود قاتلین حسین علیه السلام و دشمنان سوگندخورده‌ی اسلام و مسلمان‌ها می‌باشند. [مصحح]

نویری می‌گوید: یکی در عسقلان خواب دید که سر حسین در فلان جاست و آن جا دقیقا به او نشان داده شد، او رفت و آنجا را نبش کرد، این واقعه در زمان مستنصر بالله عبیدی صاحب مصر و زمان بدر الجمالی بود، بدر الجمالی در آن مکان بارگاهی ساخت.^۱

پس از مدتی «افضل» آن را بیرون آورد و عطر زد و در مکانی دیگر در عسقلان نهاد و بارگاه بزرگی برای آن بنا کرد.^۲

شاید تعجب کنید که عبیدی‌ها چه زود فقط با یک خواب برای آن سر بارگاهی بنا کردند، اما اگر با تاریخ عبیدی‌ها آشنا باشید این کار چندان تعجبی ندارد. زیرا عبیدی‌ها احساس می‌کردند که مردم انتساب آنان به حسین علیه السلام را نمی‌پذیرند بنابراین خواستند با ادعای وجود سر حسین علیه السلام در عسقلان و اهتمام ورزیدن به آن و بنای بارگاه و انفاق بر آن این ادعا را واقعی جلوه دهند تا مردم حرفشان را باور کنند و بگویند: اگر اینان واقعا به حسین علیه السلام نسبتی نمی‌داشتند، تا این اندازه به آن اهتمام نمی‌ورزیدند و برایش خرج نمی‌کردند؟!

ادعای وجود سر حسین علیه السلام در عسقلان بُعد سیاسی دیگری نیز دارد و آن مقابله با دولت‌های مسلمانی است که در سرزمین شام به قدرت رسیده بودند، می‌دانیم که حکومت منتصر بالله عبیدی با روی کار آمدن دولت سلاجقه که فرماندهی آنان طغرل‌یک توانست سال ۴۴۷ هجری فاتحانه وارد بغداد شود، هم زمان بود^۳ و هدف دیگر عبیدی‌ها از احداث قبر حسین در عسقلان حمایت مصر بود و عسقلان مرز شمالی آن بود و وجود قبر حسین علیه السلام در آن انگیزه‌ای قوی بود برای لشکریان آنان تا در صورت عقب‌نشینی از شام از آن دفاع کنند، خصوصا اگر از طرف دولت سلاجقه که در آن زمان قدرتمند بودند، مورد تهاجم قرار گیرند هنگامی که صلیبی‌ها به شام حمله کردند توانستند دولت‌های اسلامی را حذف کنند و بر فلسطین تسلط پیدا کردند، عبیدی‌ها بیم داشتند که صلیبی‌ها عسقلان را نیز تصرف کنند، خواستند قاهره را محل مناسبی برای سر حسین علیه السلام جلوه دهند تا به مردم القا کنند که آنان برای حفظ

۱- نویری، نهاية الأرب، ۲۰۴۷۸.

۲- مقریزی، اتعاض الحنفاء ۲۲/۳.

۳- الاتابکی، النجوم الزاهرة ۵۷/۵.

سر جدشان بسیار می‌کوشند، تا شبهه‌ی فاطمی نبودن آنان بیشتر دور گردد، ادعای وجود سر حسین علیه السلام در عسقلان و سپس انتقال آن به مصر یک ترفند عبیدی بوده است؛ زیرا قبل از حکومت منتصر بالله در هیچ کتابی این مطلب نیامده است و این نکته دروغ عبیدی‌ها و سوء استفاده آنان از این قضیه را آشکار می‌سازد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است که این سری که در مصر به حسین علیه السلام نسبت داده می‌شود، در واقع سر یک راهب است.^۱

عمر ابن ابی المعالی وجود سر حسین علیه السلام را در عسقلان و مصر تکذیب نموده است؛ زیرا در هیچ تاریخی نیامده است که سر حسین علیه السلام را به عسقلان و یا مصر برده باشند.^۲

ابن دحیه در کتاب «العلم المشهور» اجماع مؤرخین را بر این امر ذکر کرده است که بارگاه حسینی که در مصر وجود دارد، دروغ است و آورده که آن کار عبیدی‌ها است و برای اهداف پلیدی این بارگاه را ساختند که خداوند آنان را برچید و عکس آن چه را تصمیم داشتند خداوند برایشان رقم زد.^۳

ابن دقیق العید، ابو محمد بن خلف دمیاطی، ابو محمد بن القسطلانی و ابو عبدالله قرطبی و دیگران وجود سر حسین علیه السلام را در مصر انکار نموده‌اند.^۴

حافظ ابن کثیر می‌گوید: گروهی که خود را فاطمی می‌خوانند و قبل از سال ۴۰۰ تا ۵۶۰ بر مصر حکم راندند، مدعی هستند که سر حسین علیه السلام پس از سال ۵۰۰ هـ به مصر آورده شده و در آنجا دفن کرده‌اند و بارگاه مشهور مصر را بر آن بنا کرده‌اند که بنام تاج الحسین معروف است.

بسیاری از اهل علم تصریح کرده‌اند که این مطلب اساسی ندارد و هدف آنان ترویج و تبلیغ انتساب به اهل بیت بود که در این باره دروغ گفته‌اند، قاضی باقلانی و بسیاری دیگر از علماء در دولت آنان به این مطلب تصریح کرده‌اند. می‌گوییم: آنان این را بر

۱- ابن تیمیه: تفسیر سورة الاخلاص ص ۲۶۵، نگا: رأس الحسین ص ۱۸۷ به نقل از قسطلانی.

۲- نویری: نهاية الأرب ۴۸۱/۲۰ حتی موفق الدین شافعی به وجود سر حسین علیه السلام در قاهره در کتاب خود "مرشد الزوار إلى قبور الأبرار" اشاره نکرده است، عارف علی حکمت ش ۸۰۰/۱۰۳.

۳- ابن تیمیه: رأس الحسین ۱۸۶.

۴- شیخ الاسلام ابن تیمیه، رأس الحسین ۱۸۶-۱۸۷.

مردم غالب نمودند، سری را آوردند و بنام سر حسین علیه السلام در مسجد نهادند و این میان مردم پخش شد و همه باور کردند والله اعلم.^۱

خداوند خواسته است که گناه عبیدی‌ها قطع نگردد، برخی از فریب‌خوردگان را باقی گذاشته تا آن را بخوانند و طلب حاجت کنند و در برابرش تضرع نمایند و آن را فراتر از مساجد تعظیم کنند بلکه فراتر از بیت الله الحرام، و بدین گونه گناهکار گردند و این گناه به عبیدی‌ها برسد؛ زیرا آنان این قبور را ایجاد کرده‌اند. والله المستعان علی ما یصفون.

شیخ الإسلام تقی الدین ابن تیمیه می‌گوید: «برخی از نصرانی‌ها به برخی از مسلمانان می‌گفتند: ما هم یک سید و یک سیده داریم و شما نیز، ما سید مسیح و سیده مریم را داریم و شما سید حسین و سیده نفیسه را»^۲ بنگرید تا چه حد دچار جهل و نادانی هستند، از نصارا پیروی و با اهل حق مخالفت کرده‌اند.

خامسا: مدینه منوره

شهرهایی که ذکر شد هیچ دلیلی بر وجود سر حسین علیه السلام در آن‌ها نبود و اکنون فقط مدینه مانده است، ابن سعد آورده که یزید سر حسین را نزد عمرو بن سعید والی مدینه فرستاد و او سر را کفن نمود و در بقیع کنار قبر مادرش فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن کرد.^۳

بلاذری از طریق عمر بن شبه از ابوبکر عیسی بن عبیدالله بن محمد بن جعفر بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش نقل کرده است که: یزید سر حسین علیه السلام را نزد عمرو بن سعید والی مدینه فرستاد.^۴

این روایت یکی از اهل بیت است و بدون تردید نوادگان حسین علیه السلام از سرنوشت سر وی از دیگران آگاهتر هستند و کلام آنان در این باره از کلام دیگران مقدم‌تر است.

۱- البداية و النهایة ۲۰۵/۹، عینی، عقد الجمان ورقه ۲۸۳.

۲- ابن تیمیه: رأس الحسین ۱۶۴

۳- ابن سعد ۲۳۸/۵، ط ۳۹۸/۵-۴۰۰، تاریخ الإسلام ص ۲۰ حوادث (۶۰-۸۱) و تمام المنون ص ۲۰۵، سمهودی ۹۰۹/۳.

۴- انساب الأشراف ۲۱۷/۳ با سند ضعیف، به خاطر وجود عبیدالله بن محمد بن عمر که مقبول است و ترجمه ابوبکر بن عیسی را نیافتیم.

با توجه به حسن تعامل یزید با آل حسین و پشیمانی از قتل حسین علیه السلام، احترام سر او بسیار ضروری می‌نماید، فرستادن سر حسین علیه السلام به والی مدینه و دستور دفن آن در کنار قبر مادرش حداقل کاری بود که یزید می‌توانست در برابر سر حسین علیه السلام و در برابر آل و خویشاوندان حسین در مدینه و بزرگان صحابه و تابعین انجام دهد. دفن آن در بقیع با عادت آنان سازگار است؛ زیرا آنان عادت داشتند که در فتنه‌ها اگر کسی کشته می‌شد سر و جسد او را به خانواده‌اش می‌سپردند همان گونه که حجاج ابن یوسف ثقفی با ابن زبیر نمود، او را به قتل رساند و آویخت و سپس به خانواده‌اش سپرد، با توجه به آن که درگیری‌های میان حجاج و ابن الزبیر بسیار بیشتر از چیزی بوده که میان حسین و مخالفانش رخ داد.^۱

هیچ کس از صحابه، اهل بیت و تابعین از یزید در مورد برخوردش با سر حسین علیه السلام انتقادی نکرده‌اند، به نظر من اگر آن گونه که در برخی روایات آمده، یزید سر حسین علیه السلام را در شهرها می‌گردانید صحابه و تابعین با او برخوردی دیگر می‌داشتند و بزرگان صحابه با قیام علیه او مخالفت نمی‌کردند و با ابن الزبیر که اصلی‌ترین مخالف او بود هم صدا می‌شدند.

گفته‌ی حافظ ابویعلی همدانی این نظریه را تأیید می‌کند، وی می‌گوید: «سر حسین علیه السلام کنار مادرش فاطمه علیها السلام دفن شد و این صحیح‌ترین نظر در این مورد است»^۲.
 علمای نسب‌شناس مانند، زبیر بن بکار و محمد بن الحسن المخزومی نیز همین نظر را برگزیده‌اند.^۳

عمر ابن ابی المعالی أسعد بن عمار در کتاب «الفاصل بین الصدق و المین فی مقر رأس الحسین» می‌گوید: «جمعی از علمای ثقه امثال: ابن ابی دنیا، و ابو المؤید الخوارزمی و ابو الفرج ابن الجوزی تاکید نموده‌اند که سر حسین علیه السلام در بقیع مدفون است»^۴.

۱- ابن تیمیه: رأس الحسین ص ۱۸۳.

۲- قرطبی: التذكرة، ۲/۲۹۵.

۳- قرطبی: التذكرة ۲/۲۹۵، شبلنجی: نور الابصار ۱۲۱.

۴- ابن الجوزی: الرد علی المتعصب العنید ق ۱۷، النویری: نهاية الأرب ۲۰/۴۸۰-۴۸۱، سمهودی: جواهر العقدين، ق ۱۷.

قرطبی نیز آن را تأیید کرده است^۱ و زرقانی گفته است: «ابن دحیه گفته است که غیر این صحیح نیست»^۲.

شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه نیز به همین نظر گرایش دارد و علت آن را چنین بیان می‌کند: «کسانی که گفته‌اند سر حسین علیه السلام را به مدینه برده‌اند از علماء و مورخین مورد اعتماد هستند مثل: زبیر بن بکار صاحب کتاب الانساب، و محمد بن سعد کاتب واقدی صاحب الطبقات و افرادی دیگر که به علم و دانش شهرت دارند و در این باب آگاه‌تر و صادق‌تر از مجاهیل و دروغپردازان و برخی مورخین هستند که نمی‌شود به گفته‌هایشان اعتماد نمود، شاید فردی راستگو باشد اما از اسانید اطلاعی نداشته باشد تا بتواند مقبول را از مردود تشخیص دهد و شاید بد حافظه و متهم به کذب و متهم به افزودن در روایات باشد مانند بسیاری از اخباری‌ها و مورخین»^۳.

بنابراین، سر حسین علیه السلام در کنار مادرش فاطمه علیها السلام دفن شده است و این با حسن تعامل یزید با اهل حسین علیه السلام موافق و همسو است و به واقعیت نیز نزدیک‌تر است.

اما این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما فرمودند: «... اگر فردی دیگر خواست که امارت را از او بگیرد، گردن دومی را بزنید»^۴. هرگز بر او تطبیق نمی‌کند زیرا حسین علیه السلام به آنان پیشنهاد صلح داد اما آنان نپذیرفتند، از آن گذشته اقدام حسین علیه السلام در پی درخواست اهل کوفه بود نه خودسرانه.

نووی در شرح حدیث مذکور می‌گوید: «معنایش این است که نفر دوم را دفع کنید؛ زیرا او علیه امام قیام کرده است و اگر جز با جنگ دفع نگردد با او بجنگید و اگر چاره‌ای نبود قتل او جایز است و ضمانی هم ندارد؛ زیرا او در جنگ علیه امام، ظالم و متجاوز است»^۵.

بنابراین، ظالم ابن زیاد و لشکر اوست که پیشنهاد صلح را نپذیرفتند و او را کشتند.

۱- التذكرة ۲/۲۹۵.

۲- مصطفی الصفوی: مشاهد الصفاق ۱۰.

۳- رأس الحسین ص ۱۷۰.

۴- صحیح مسلم شرح نووی ۱۲/۲۳۳-۲۳۴.

۵- سابق: ۱۲/۲۳۴.

نصیحت صحابه به حسین علیه السلام به معنای خروج علیه امام و هدر بودن خون وی نیست، آن گونه که یوسف العث^۱ گفته است، بلکه صحابه علیهم السلام از اهل کوفه بر حسین علیه السلام می‌ترسیدند و می‌دانستند که اهل کوفه دروغگو هستند، نصایح صحابه این مفهوم را می‌رساند.

بنابراین موضع حسین علیه السلام نادرست بوده، البته این امری دنیوی است که خطا در آن زیانی ندارد، اما در مورد حکم شرعی ایشان خطایی ننموده است؛ زیرا امر شرعی وابسته به گمان اوست و او گمان می‌کرد که این کار تحقق خواهد یافت»^۲.

صحابه‌ای که در حجاز و مصر و عراق و شام بودند و از حسین علیه السلام پیروی هم نکرده بودند از وی انتقاد نکردند و او را گناهکار ندانستند؛ زیرا او مجتهد بوده و اسوه‌ی مجتهدان است.^۳

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در آن امر شده کسی که از جماعت مسلمین جدا شود قتل گردد، شامل حال وی نمی‌گردد؛ زیرا که او مفارق جماعت نبود، و در حالی به قتل رسید که تصمیم بازگشت به مدینه و یا مرزی از مرزهای اسلام و یا حضور در نزد یزید را داشت و همسو با جماعت و از تفریق مسلمانان بیزار بود، اگر درخواست کننده این موارد دون‌ترین فرد می‌بود باید می‌پذیرفتند چه رسد که حسین علیه السلام بود^۴، با او در حالی که طالب ولایت باشد، نجنگیدند بلکه در حالی که او پیشنهاد بازگشت و ... داده بود او را کشتند، بلکه چون اسارت را نپذیرفت او را کشتند و مظلومانه به قتل رسانیدند.^۵

اعتقاد ما در باره‌ی شهادت حسین علیه السلام

قبلا به این حقیقت رسیدیم که حسین علیه السلام مظلومانه شهید شد، اعتقاد ما در این باره همان گونه که تقی الدین ابن تیمیه رحمته الله علیه گفته، این است که: «بدون تردید حسین علیه السلام

۱- یوسف العث: الدولة الأموية ۱۶۸.

۲- ابن خلدون: المقدمة ۲۷۱/۱.

۳- سابق ۲۷۱/۱.

۴- منهاج السنة ۵۵۶/۴ (با اندکی تصرف).

۵- سابق ۳۴۰/۶ (با اندکی تصرف).

همچون بسیاری دیگر مظلومانه به شهادت رسید، قتل وی و همکاری در آن و رضایت به آن مصیبتی است بزرگ که مسلمانان متحمل شده‌اند، اما برای حسین علیه السلام شهادت و علو درجه و جایگاه بلندی است، تقدیر خداوند متعال به سعادت او و برادرش رقم خورده است، سعادتى که جز با نوعی آزمایش بدست نمی‌آید، سوابقی داشتند که دیگر اهل بیت نداشتند، آنان با عزت و امنیت در دامان اسلام پرورش یافتند، یکی مسموم شد و دیگری به شهادت رسید تا به مراتب سعدهاء و عیش شهدا برسند»^۱.

«این نظر اهل حق و گفتاری است میانه و دور از افراط و تفریط»^۲.

ما معتقدیم که حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند^۳، همان گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند.

و معتقدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهما السلام را دوست می‌داشتند و می‌فرمودند: «حسین از من است و من از او، خداوند دوست بدارد هر کس او را دوست می‌دارد، حسن و حسین از فرزندان پیامبرند»^۴. و هر چه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوست می‌داشتند ما نیز دوست می‌داریم.

بغدادی عقیده‌ی اهل حق را در مورد اهل بیت، چنین بیان کرده است: «اهل سنت معتقد به موالات حسن و حسین و دودمان مشهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند حسین بن الحسن و عبدالله بن الحسین و علی بن الحسین زین العابدین و محمد بن علی بن الحسین معروف به باقر و جعفر بن محمد معروف به صادق هستند، و همچنین دیگر

۱- منهاج السنة ۴/۵۵۰.

۲- سابق ۴/۵۵۳.

۳- احمد: المسند ۵/۳۹۱-۳۹۲، ۳/۳، ۶۲، ۶۴، ۸۲، ترمذی: السنن ۵/۵۶۶ و گفته: این حدیث صحیح است، ابن بلبان: الاحسان ۹/۵۵، ش ۶۹۲۰، حاکم: المستدرک، ۳/۱۶۷، الخطیب: تاریخ بغداد ۲/۱۸۵، ۴/۲۰۷، ۶/۳۷۲، ۹/۲۳۲، ۱۱/۹۰، و این یکی از احادیث متواتر است، نگا: المناوی: فیض القدر ۳/۴۱۵، الکنانی: نظم المتناثر ۲۳۵.

۴- امام احمد: المسند ۴/۱۲۷، فضائل الصحابة ۲/۷۷۲، صحیح بخاری، الأدب المفرد: ص ۱۳۳ شماره‌ی ۳۶۶؛ تاریخ الكبير ۴/۴۱۴ و ۴۱۵؛ ترمذی، السنن، ۵/۶۵۹ و گفته: هذا حدیث حسن، ابن ماجه، السنن ۱/۵۱؛ ابن بلبان، الاحسان ۹/۵۹ شماره‌ی ۶۹۳۳، طبرانی: المعجم ۳/۳۲، هیثمی در مجمع الزوائد ۹/۱۸۱ گفته: طبرانی در الكبير آن را روایت کرده و سندش حسن است. حاکم: المستدرک ۳/۱۷۷ و نگا: مثل آن احمد: فضائل الصحابة ۲/۷۷۱ (۱۳۵۹)، ابن ماجه: الطبرانی: ۳/۴۱، حاکم ۳/۱۷۱ همه با سند صحیح از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

اولاد علی علیه السلام مانند: عباس، عمر، محمد بن الحنفیه و سایر افرادی که بر سنت نیاکان پاک خود قدم برداشتند»^۱.

صدیق حسن خان می گوید:

«اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست می دارند و وصیتی را که رسول الله صلی الله علیه و آله در غدیر خم^۲ دو بار فرمودند: «أذکرکم الله فی اهل بیتی»^۳ مد نظر دارند» و هنگامی که عمومی رسول الله صلی الله علیه و آله از برخی از قریشی ها گلایه نمود که با چهره ای روشن با من برخورد نمی کنند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «والذی نفسی بیده لایؤمنون حتی یجوبکم الله ولقرابتی»^۴،^۵. «به خدایی سوگند که جانم در دست اوست، مؤمن نخواهند بود مگر آن که شما را به خاطر خدا و خویشاوندی من دوست بدارند».

حافظ ابن کثیر می گوید: «هر مسلمانی باید از قتل حسین علیه السلام اندوهگین شود، او از سادات مسلمین و علمای صحابه و پسر برترین دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بسیار عابد و شجاع و سخاوتمند بود»^۶.

بدون تردید قتل حسین علیه السلام از بزرگ ترین گناهان است و کسی که به آن اقدام نموده و یا به آن راضی بوده و همکاری نموده مستحق عذاب الهی است. تمام سلف قتل حسین علیه السلام را شنیع می دانستند؛ ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من از قاتلان حسین علیه السلام بودم و به بهشت هم می رفتم، خجالت می کشیدم به چهره ای رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کنم»^۷.

لیکن نکته ای اینجا هست که باید به آن توجه کنیم و آن این که قتل حسین علیه السلام از قتل انبیاء و سابقین اولین و آنان که در جنگ مسیلمه کشته شدند و شهدای احد و

۱- بغدادی، الفرق بین الفرق ۳۰۶.

۲- جایی است میان مکه و مدینه با فاصله ای دو میل از جحفه، معجم البلدان ۱۸۸/۴.

۳- صحیح مسلم ص ۲۴۰۸.

۴- مسند امام احمد ۲۰۷/۱-۲۰۸، ۶۵/۴. احمد شاکر گفته: اسنادش صحیح است، ش ۱۷۷۲.

۵- صدیق حسن خان: قطف الثمر فی بیان عقیده اهل الأثر، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۶- البداية والنهاية ۲۰۵/۹.

۷- طبرانی، الکبیر ۱۹۵/۷، هیشمی ۱۹۴/۹ گفته رجال آن تقه اند. ابن عساکر ترجمة الحسين ۲۶۰، ابن

عبدربه، العقد الفريد، ۳۸۳/۴، مزی، تهذیب الکمال ۴۳۹/۶، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۰۶/۲.

بئر معونه و امثال عثمان و علی بالاتر نیست،^۱ اعتقاد ما در مورد حسین علیه السلام با اعتقاد غالبان متفاوت است، آنان قتل حسین علیه السلام را بزرگ‌ترین مصیبت می‌پندارند و داد و فغان و نوحه سرایی می‌کنند که بسا اکثر آن تصنع و خودنمایی است.^۲ علی علیه السلام پدر حسین علیه السلام قطعا از او برتر و افضل بود و روز جمعه هفدهم رمضان سال ۴۰ هجری در حالی که داشت برای نماز فجر می‌رفت، کشته شد، اما با وجود این به مناسبت شهادت او مانند شهادت حسین علیه السلام عزا نمی‌گیرند.

نزد اهل حق عثمان علیه السلام از علی علیه السلام برتر است و او نیز در ایام تشریق ماه ذی‌الحجه سال ۳۶ هجری در محاصره شهید و ذبح شد،^۳ ظلم بر عثمان علیه السلام از ظلم بر حسین علیه السلام عظیم‌تر و صبر و تحملش کامل‌تر بود و هر دو شهید مظلوم هستند.^۴ واکنش مسلمانان به شهادت عثمان ذی‌النورین علیه السلام فراتر از واکنشی بود که به شهادت حسین علیه السلام نشان دادند، و آن گونه که برای خونخواهی عثمان علیه السلام قیام کردند برای خونخواهی حسین علیه السلام قیام نکردند و آن گونه که از قاتلان عثمان انتقام گرفتند، از قاتلان او انتقام نگرفتند، فتنه و فسادی که به سبب شهادت عثمان ذی‌النورین پدید آمد از شهادت حسین علیه السلام پدید نیامد و شهادت حسین علیه السلام از جانب خدا و رسول و مؤمنان فراتر از شهادت عثمان علیه السلام محکوم نگردید، عثمان از اعیان سابقین به اسلام و خلیفه‌ی متفق علیه مسلمانان بود و بر مسلمانان شمشیر نکشید و برای ولایت خود خون کسی را نریخت. او مسلمانان را در مصاف با کفار قرار داده بود و در دوران او همانند دوران ابوبکر صدیق و عمر فاروق شمشیر مسلمانان در جهاد با کفار به کار گرفته می‌شد و کسی از اهل قبله را هدف قرار نمی‌داد، ایشان در حالی که خلیفه بود، در پی قتلش بر آمدند اما برای دفاع از خود نجنگید تا آن که خود کشته شد، بدون تردید اجر او بیشتر و قتل او گناهی سنگین‌تر است از کسی که ولایتی نداشته و برای رسیدن به ولایت و امارت قیام نمود تا آن که هواخواهان کسانی که می‌خواست حکومت را از آنان بستانند با او جنگیدند و نهایتاً او در دفاع از خود کشته شد.

۱- شیخ الاسلام ابن تیمیة ۴/۵۹۹-۶۰۰ (با اندکی تصرف).

۲- ابن کثیر ۲۰۴/۹.

۳- سابق ۲۰۵/۹.

۴- منهج السنة ۶۷/۲ (با اندکی تصرف).

بدون شک جنگ برای دفاع از خود و حفظ حکومت خود موجه‌تر از جنگ برای رسیدن به حکومت است؛ زیرا چنین شخصی می‌خواهد حکومت را از چنگ دیگری در بیاورد، عثمان رضی الله عنه برای حفظ ولایت خویش نجنگید بنابراین حال او از حسین رضی الله عنه برتر و قتل او از قتل حسین رضی الله عنه شنیع‌تر و زشت‌تر بود.

خونخواهان عثمان رضی الله عنه، معاویه و اهل شام بودند و خونخواهان حسین رضی الله عنه، مختار بن ابی عبید ثقفی و همراهانش بودند، هیچ عاقلی تردید ندارد که معاویه رضی الله عنه از مختار برتر است، مختار کذاب بود و ادعای نبوت کرد^۱.

همچنین عمر فاروق رضی الله عنه از عثمان و علی رضی الله عنه برتر بود، او در محراب و هنگامی که نماز فجر را می‌خواند مظلومانه به شهادت رسید، مردم روز شهادتش را عزا نگرفتند، هم چنین صدیق رضی الله عنه از عمر رضی الله عنه برتر بود اما روز وفاتش را ماتم نگرفتند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و آخرت سید بنی آدم است، و مانند انبیای دیگر رحلت کرد اما کسی روز وفات آنان را ماتم نگرفته است^۲.

هر کس در کتاب و سنت ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفکر نماید و به آن بیاندیشد و آن را بر آن چه در نفس خود و در آفاق می‌بیند تطبیق دهد، می‌داند که این آیه برایش محقق شده است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳].

خداوند متعال آیات خود را در آفاق و انفس به بندگانش می‌نماید تا برای شان واضح گردد که قرآن حق است و خبر آن صدق و امر آن عدل است:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۱۱۵)

[الأنعام: ۱۱۵] «و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حد تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده‌ی داناست.»

نکته‌ای دیگر این که گاهی عالمی دیندار و بزرگ از صحابه و تابعین و افراد دیگر اجتهاد می‌کنند که به نوعی همراه با گمان و هوای نفس باشد، که مناسب نیست در این باره از او پیروی شود، گرچه آن فرد از اولیای پرهیزگار خداوند باشد.

۱- منهاج السنة النبویة: ۴ / ۳۲۸ - ۳۲۹ (با اندکی تصرف).

۲- ابن کثیر: ۹ / ۲۰۵، ابن رجب، لطائف المعارف: ۵۲ - ۵۳.

در چنین موارد دو گروه در فتنه می‌افتند، گروهی او را تعظیم می‌کنند و گفتارش را ثواب می‌دانند و می‌خواهند به آن عمل کنند، و گروهی دیگر او را مذمت می‌کنند و این را لکه‌ای در ولایت و تقوای او و بلکه در ایمان او می‌دانند حتی او را از ایمان خارج می‌گردانند، این هر دو گروه بر باطل هستند^۱.

۱- منهاج السنة ۴/۵۴۲-۵۴۳ (با اندکی تصرف).

خاتمه: وظیفه‌ی ما در مورد شهادت حسین

بعد از آن که سیرت حسین علیه السلام و رخدادهایی که در زندگی ایشان روی داد را تا شهادت ایشان بررسی نمودیم، باید گفت گرچه مسلمان از آنچه برای نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده غمگین و دردمند می‌شود اما نباید ناراحتی و اندوه مسلمان سبب شود تا او به فرمان‌های پیامبر پایبند نباشد، التزام به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی است که فقها و علمای اهل بیت به شدت برای تحقق بخشیدن به آن می‌کوشیدند و مردم را به التزام به فرمان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل کردن به آن فرمان می‌دادند.

و اینک بخشی از احادیثی که از پیامبر و بعضی از فقهای اهل بیت نقل شده و در آن از بی‌قراری و بی‌تابی نهی شده را نقل می‌کنیم.

امام بخاری در صحیح خود از مسروق و او از عبدالله روایت می‌کند که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی به هنگام مصیبت بر سر و صورت بزند و گریبان پاره کند و سخنان جاهلیت را فریاد زند از ما نیست.^۱

و امام مسلم در صحیح خود از ابی مالک اشعری روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زن نوحه خوان اگر قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت در حالی بلند می‌شود که لباسی از قیر بر تن دارد و تمام بدنش را بیماری گر گرفتگی فرا گرفته است.^۲

و نسائی از یزید بن اوس از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت می‌کند که او بیهوش شد آنگاه کنیزی از کنیزانش برای او گریه کرد وقتی به هوش آمد به کنیز گفت: آیا به تو سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده است، ما از کنیز پرسیدیم (او از پیامبر صلی الله علیه و آله چه روایتی به تو نقل کرد؟) گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «از ما نیست کسی که صدای نوحه سر

۱- صحیح بخاری ۱۲۳۲.

۲- صحیح مسلم ۲۲/۸.

دهد و به هنگام مصیبت گریبان چاک کند و موی سرش را به نشانه‌ی عزاداری بتراشد»^۱.

و ابن ماجه در سنن از ابی امامه روایت کرده که رسول خدا زنی را که چهره‌اش را با ناخن می‌زند و می‌کند و زنی که گریبانش را پاره می‌کند و فریاد و واویلا سر می‌دهد را لعنت کرده است.^۲

و کلینی با سند خود از امام جعفر صادق روایت می‌کند که امام صادق آیه‌ی: ﴿وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ [الممتحنة: ۱۲] را اینگونه تفسیر کرده که یعنی گریبانشان را پاره نکنند و به گونه‌هایشان زنند و فریاد و واویلا و هلاکت سر ندهند و نزد قبری نمانند و سیاه نپوشند و موهایشان را به قصد عزاداری باز نکنند.^۳

و نوری طبرسی از جعفر صادق روایت می‌کند که ایشان گفت: «هر کسی را خداوند نعمتی داد و او به هنگام دریافت آن نعمت بوق و کرنا به راه انداخت در حقیقت ناسپاسی آن نعمت را کرده است، و هرکسی که به مصیبتی گرفتار شد و به هنگام آن مصیبت، زن نوحه‌خوانی را فرا خواند، پاداشی که به خاطر مصیبت به او می‌رسد حبط و نابود می‌شود»^۴.

و در مستدرک الوسائل آمده که جابر انصاری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری که به مرگش انجامید به فاطمه گفت: پدر و مادرم فدایت باد کسی را به دنبال شوهرت بفرست تا آن جا که می‌گوید، و فاطمه نزد پیامبر بود و گریه می‌کرد و می‌گفت: ای پدر جان چه غم و اندوهی، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «برای من گریبان پاره نکن و صورت خود را زخمی نکن، و فریاد و واویلا سر نده»^۵.

و همچنین در مستدرک از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر صورت و گونه بزند و گریبان پاره کند از ما نیست»^۶.

۱- نسائی ۱۸۵۶ و آلبنی آن را صحیح شمرده است.

۲- ابن ماجه ۱۵۸۵ و آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۳- الکافی کلینی، ۵۲۶/۵-۵۲۷.

۴- مستدرک الوسائل ۴۵۰/۲.

۵- مستدرک الوسائل ۴۵۱/۲.

۶- مستدرک الوسائل ۴۵۲/۲.

و نوری روایت می‌کند که جعفر صادق به هنگام مرگش وصیت کرد و گفت: «برای مرگ من به خود نزنند و گریبان پاره نکنند، هر زنی که گریبانش را پاره کند دچار سر درد می‌شود و هر چه بیشتر این کار را بکند سر درد او بیشتر می‌شود»^۱.

نور الدین سمهودی در کتابش «جواهر العقدين»^۲ در مورد اینکه موضع ما در برابر شهادت حسین و آنچه وظیفه‌ی ماست که باید انجام بدهیم به طور خلاصه و چکیده چنین گفته است: بدان که شهادت حسین علیه السلام در روز عاشورا کرامتی است که خداوند وی را با آن گرامی داشته است و با آن مقام و جایگاه حسین علیه السلام پیش پروردگارش بالاتر رفته است تا به مقام اهل بیت خود برسد و کسانی که بر او ستم و تجاوز کرده‌اند خوار شدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله را وقتی پرسیدند که سخت‌ترین بلاها و مصایب بر چه کسانی می‌آید؟ فرمود: پیامبران، سپس صالحان سپس آنان که بهترند و سپس آنان که بهترند، هر کسی به اندازه‌ی دیانت خود مورد آزمایش قرار می‌گیرد اگر در دینش صلابت داشته باشد بلا و مصیبت او بیشتر می‌گردد و اگر در دین خود ضعف داشته باشد بر او کمتر سختی خواهد آمد و مؤمن تا وقتی روی زمین راه می‌رود همچنان به بلا گرفتار می‌شود تا اینکه هیچ گناهی بر او باقی نمی‌ماند. در روز عاشورا و یادآوری مصیبت حسین هر مؤمنی باید انا لله و انا الیه راجعون بگوید همان طور که خداوند فرمان داده که به هنگام بلا چنین گفته شود تا پاداشی که خداوند وعده داده به او برسد: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۷] «این‌ها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنها هستند هدایت‌یافتگان».

ثمره‌ی گرفتاری و بلا را ملاحظه کنید که خداوند برای صابران چه چیز آماده کرده است: ﴿إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند».

و می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾ [الطور: ۴۸] به انسان زیرکی گفتند چه وقت زدن و بریدن برایت راحت است؟ گفت: وقتی کسی که دوست داریم ما را ببیند، چون نزد او بلا رفاه است و ستم و فاست، و عاقل در آن وقت چنین تصویری می‌کند و بلاها و

۱- مستدرک الوسائل ۴۵۶/۲.

۲- جواهر العقدين ص ۴۶۵.

مصیبت‌ها و سختی‌های دنیوی که بدان گرفتار آمده را ناچیز می‌داند و به آن اجر و پاداشی که از سوی خداوند می‌رسد خود را دلگرم می‌نماید و خاطرش را تسکین می‌دهد و در روز عاشورا تا جایی که می‌تواند عبادت و اعمال صالح انجام می‌دهد، چون پیامبر ﷺ به روزه گرفتن عاشورا تشویق کرده است، پس عاشورا را باید با عبادت گذراند نه با عزاداری و نوحه‌سرایی چنان که جاهلان و دشمنان دین چنین می‌کنند، چون نوحه‌سرایی و عزاداری از اخلاق و عادات اهل بیت پیامبر نیست و اگر این از شیوه‌های اهل بیت می‌بود امت در روز وفات پیامبرش در هر سال ماتم و عزا می‌گرفت، پس این فقط یک کار شیطانی است.

از خداوند مسئلت می‌نماییم که همه‌ی ما را با حسین در کنار جدش مصطفی ﷺ گرد آورد.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.